

۱۷۹
قیامت نامه



و ذکر علامات صومرا زرنی انجانب با ظهور لام محمد علیه السلام و علامت کبر
از ظهور ایشان با فتح صور و کبریا قیامت از فتح صور است و زین علامات صومرا
امر المؤمنین و ناطق علی و ابراهیم اند که جناب نور صلی الله علیه و سلم ارشاد کرد اندر حرم
گفته شود مخصوص ملک که هر که گرفته شود زکوة سه تا و اگر دانا باشد غنیمت باشد مال که از
کافران در جنگ بگیرند و خللا و طیب می زنند بچای لانت هم بخورند و برهنه نکند و اگر
مرد زنی خود را زنا نماید کند مادر او را قتل بدو می شود کند مادرش صحت و علم
آموخته شود و لای دنیا و سرور شود و در هر قبیل از رل ایشان بغیبه بد اصل و طالع و کج خلق
سپرد شود و خدا و کار با ملک که با فقر دارند و عظیم کرد شود و هم از رسی
ایشان و ظاهر شود شراب خوار و در و اوج کردند حساب و آلات نمود بسیار شود
و لغت کند اجم است طبقه اولی که از نخل کنند آن مقام تند باد و سرخ را و در
نش نما غذا ای مانند فر و رفتن ریش و سنگها افکند از آسمان و تبدیل صورتها و
و کبریا که بی در به آید تا دانه یا سفینه که ریشه ایشان گشته شود پس دانه های او
بی در به بریزند و در احادیث دیگر و گفته شده که از علامات قیامت هر کزرت اولاد
از کزرت و سرور در میان قوم لر ستم و لذت و شهرت را بی نفع نام و آهوزها با رت
و لعب در مساجد و در و فرط با بیجا سلام و شنام مادر کرد و کم است علم و شرم
در و کور و رسته امانتها از دل و علم آموختن فاسقا و هر رسته جاد و هم کفار
از هر طرف بر مسلمانان و ستم و ظلم و مردم بجه که از و بنه مانند در و اوج مدتها
باطل و حد بشمار و در و در و عمارت و چون که جمله علامات حاصل شود فقم نصرت علیه کند
و بر ملکها بسیار منصرف شوند بعد مدتی در عرب و در ملک شام شنبه اولاد او بخت

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.

و عمرانی در خوف جهالت که بجهت حضرت الشیخ شریف باید اقلع مدینه بگردانند و
ابدال او بشام دعای او و توبه و خدمت ایشان حاضرند و اقلع بسیار از غیب فرا می آید
و حضرت الشیخ از آنکه پیش از کعبه مذکور است و اسیر از ماه الکعبه میگردانند برادر در سلیمان
چشم خرد سلیمان میسر شود و شخصی از امامت ایشان که مقدم لشکر دارد و در مصلحت نام مسلمانی که
فصد مد و حضرت الشیخ را دور رسد و کثرت از نصاریز بدو باشد و صفای آنکه
عدو اهل بیت و جد مادر او از قوم نوبل قوم بر حضرت لام نعم ختم این قوم در صحرا
ما بین بکه مدینه برسند و در راه که منزل کنند اول و آخر خم خف شوند و در زمین فروروند
در آخرت موفی احوال و عقیده خود بخور شوند و انجام بدو نیک بخت نباید که کشتی
انجمنه حضرت لام رساند و در بکریغای و نصاریز هر طرف جمع در افوا که کشتی بکشد
و از ملک خود و از کعبه روم نهم حکایت ایشان می شود که نصاریز رساندند و ایشان دیشبه مسلم زبیر
هم از دین ارسنی حضرت لام نیز از کعبه منظر که فرموده بدین مودا برسند و از انجام بار
خواب نبوت کرد و بوسه شام رولم شوند و از الحانان شهر و شورش رسد و از طرف نایب
در مقابل آمد قوم حضرت لام نرفته شود که خوف از کبار و بغاوت نه و از لشکر ایجا
حد اشده منفور که در خدمت نوبه ایشان لا اصلاحیست که ما و هم که همراه ایشان باشند و
شبه شده و درجه شدند و در طبع رسد و جمع قیام شد و قیام الهی شمول عانت ما می
کرد و هم که گاه گرفتار شده و ضلالت شد پس لام بغال نصاریز شکره بسیار رسد و جمع کبر سلیمان
فتمین نمودم ناقص نشود باز نکرده پس جمع جاعت شبه نمود و حضرت لام با جمع غلبه بشکر بار
و جمع نایب باز هم کثرت شد که با جمع باز نکرده و هم لا حضرت لام را رسد و طه جواز در
و درجه نهات رسد و حضرت لام و فرشتام باز با جمع غلبه بخیر رجوع در روز سیم

همچنان که کز بهشتی شمرط در رکاب آنجناب منوچه کارزار شوند و در خجالتی شهادت گویند
 و حضرت لام با جمعی فلیل با رنجی مساعد و در روز چهارم جمعی فلیل که فطنتی و نگاه مرمانند
 همراه آنجناب بر لدا خنک تا آنروز خود کافح کائنات و جمعی نصار حشمت مغفولان
 که بوی ریش در دماغ با فغانند کافح نمانند و فلت بکنند و پریشان شوند و جمعی کز ایشان
 در غائب در بود و عدم و جهنم روند بعد از آنکه حضرت لام علیه السلام را غام بشمار
 بر دلاور لغت و لام فحسب کزت مغفولان و حن بالمرک و لمرک و لمرک و لمرک
 و فیلها باند از حد کسی که نماند و بعد از آنکه حضرت لام بر بند و بلاد و اسلام و در الحام
 انظام و ادا و خوف امام بر دارند و هر طرف عا کرد و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 بجای سر و غام و دخی بعد از آنکه از آنجا منتهی فیلها منتهی فیلها و کنا و دایر
 رسد و فیلها و اسحا که فیلها هزار تن باشند بر کشته با سوار کرد و لالی استخلاص شهر هر شهر
 استبول نام و اعدا معتر و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 مفای لمرک و فیلها و نام الهم منهدم کرد و و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 سال گذشته به حضرت لام در بند و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 بر آمد بر خانی و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 میگویند بر آید و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها
 پس ای فیلها که خبر دروغ گفت و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها و فیلها

[illegible]

و در آنکه عظمی نطفه ملائک در آمدن مملد و از لای فصد مدینه منوره نام بر آورده است
بفت رود از اینست چون بر هر در و او را هم در شسته بفرستد علم کرد استوار باشد
و قی در حال در مدینه و عرب او را در شهر سلا ندیده و در بوفه مدینه منوره است مدینه زاله
رود و هر که در در اعفیت بدو ایضا داشته بهم خوف زاله از شهر برد آید و در
و حال اگر فاشد ما او را می کند و نیز در خوف در مدینه منوره بزرگ باشد در حال جوانی
که کلاه مشاخره و حال بر او روند خرم رنگ لکرا و برسد از هم او برسد در حال کجا
هم او را می خیم که سنا خردید قصد فدا شدن به جمع دیگر از لکرا او مانده آید
که بر و در کار شامی کردن از لکه هم کسی با او کشید پس آنم رفتن پیش و حال
خاطر سانه که شخیص در خدمت بار می خورد و حال البانی شخصی طلب نامه خرم در او شده
بگویند که فرستادن ختم نو و حال ملحق به سینه که مغرور صلی الله علیه و سلم به از او آید
خبر مله نه و خفیف ضلاله و بطلان و بیا فرموده و حال در خشم آید و بگوید آری بیا رند
و بر فراز ایشان نهاد می کنند تا لکه هم با سنا فدی و به با جود خود در است و چشمت
و خدی در سنا به ما لکه بعد از لکرا نفات با ما ار خدی نما و بگوید که اینک اگر فراموش
زند نام شهادت بعد از ترخیص کامل حاصل شود و شبیه بر طرف کرد اینها جواب است
که ما اکنون شبیه نداریم و اگر چنین شود بغض با تو نیز کرد پس به با ما جمع کند
و بگوید در زندان شوی پس باران آید زندان شود و بگویند هم اکنون به بغض ما باشد که نوعی
و حال ملحق به سینه که مغرور صلی الله علیه و سلم خفیف نو یا فرموده و حال باز غصب آید
و بگوید هر آینه در زندان نبیند از زندان بگریزند و بگویند که هر چه در حال ایشان بر اندازد که به هم مضرت
پس و حال غلبه شده ایشان را در هر ترخ خدی که ذکر او سنا و کشته نبیند اند و چون بگوید

۵
 لایق نشی در خور است و سلام کردند و بعد از نماز بر زمین کمره و دره و قدر نشاند
 و از خج قصبه ملک ششم تا خج ذریه و توری در حضور لام مهد علیہ السلام در رشتی رسیدند
 و ساجد کردند و بقیه لشکر و نقیم مسمیه و نقیم ساجد بن مشول عقد و زمره انصار
 بودند و آن نماز عصر مکوید و بعد در نماز نماز با و در الحاق حضرت عیسی علیه السلام از آنجا
 برکت هم داشتند که فرمودند در نماز فرجام سجده نکرده و از الحاق آواز در نه سلم نباید
 پس مع حاضر آمد و حضرت عیسی علیه السلام از آنجا فرود آمد و با حضرت لام مهد علیہ السلام
 ملاقات کردند و حضرت لام نواضع پیشی آمد و مکوید با نیجه خلا پیشی روید و لام مکوید
 حضرت عیسی علیه السلام مکوید لام مکوید نشاندند زیرا که بعضی نماز ساجد عیسی لام مکوید و از آنجا
 حضرت خواجه شمس الدین ساجد پیشی حضرت لام مکوید گذارند و حضرت عیسی افتد آمدند
 و بعد از فراغ حضرت لام مکوید که با نیجه خلا اکثر آری ساجد لشکر بدست نشاند بر نوع که
 خوابیدند و بعد کینه حضرت عیسی را نه بلکه خلعت شد و فرم حضرت لام مکوید و حال السلام
 که گفتند محض بدست و حضرت ساجد پیشی خج ذریه مکوید و مع انکار شود حضرت لام با لشکر
 بلا خلعت بر آمد و حضرت عیسی را آب لکرمه مبارک و نمره بدست فرمود و بعد از آن کار
 حله بنام ساجد حضرت عیسی عقیده صله از لشکر را آمد و مسلمانان را لشکر و جمال پوشی آ
 مفلح عظیم در میان آمد و آن فرخ صفت نفسی غمخور حاکم نفسی را بر آن نظر داشت و
 در کار که نفسی را با و برید و ضعیف شود و فنا کرد پس و جمال از مقابل ایشان گذرد
 و ایشان نفق او را با یکبار رسیدند و باب که نام داد و او را در میان و در بر
 اگر کار او برد و خوار و برده شد و اگر عجب در گذشت او نمیکردند او از نفسی که از خج
 جانی که ملک در آب و لشکر اسلام در زمان لشکر و جمال مشغول شوند و بهر دیشا لشکر غنیمت باشد

بحدی که اگر در پشت سنجک با درختی بود در میان شود این شک و درخت آواز دهد و این صیحه
 نکرانم بود و پس بگریه و گشتی که درخت عذقه که از صاحب بود خشم کرد و اظهار است
 نخواهد نمود و مقام و حال بر روزی در زمین و در فضا و با چهار روز خواهد بود که روز را یکسال و
 روز را یکماه و روز را یک هفته و ماهی روز را یک روز و روز را یک ساعت و در بعضی روزها با نخل که در این
 دراز روزها نرسد و در حال خوله که در لعل خوشی خشم و خویشتن
 کامله خود نموده و این صبح از حجاب نبوت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که در روز که بار
 یکسال بگذرد و از انعام با نماز یکسال فرمودند مانند و نخل و یکسال ادا است
 محال و العز که در محقق است که اندک اندک که تصور این روزها در آن آید که در است
 از غلظت از هر جانب محض به و روشن و ضعیف که در چند روز میسر می آید که محض مبدل شود
 و در آفتاب تابان که در پس کجایم شروع قدیم و نخل و اندک و وقت متوقف باشند و الله اعلم
 بعد انقضا مفسد و حال حضرت لام مهد و حضرت عیسی علیه السلام در لیل و سحر و ملائکه
 و حال به یار و جانشین علیه السلام و نه و نقصانها و نورانی را بپایان و انقضا و
 و حضرت عیسی علیه السلام حکم بقیامت خیز و سکس جلب و دفع نکردن خیر از کفار و تکلیف به
 بقبول اسلام پیش از ندعوی غایت الهی و جمع بلاد و اسلام کافر نماند و تمام زمین با نور
 عدل و حضرت لام مهد علیه السلام منور کرد و بین ظلم و فساد برکنار شود و لقا کریم طاعت
 عبادت باشند و مدت خلافت ایشان هفت باشت باشت سال و ظاهر آنست که هفت سال
 با فراغت و هشت سال در بدو جنگ و جدال با دجال و سال نهم با حشمت حضرت مسیح علیه السلام
 با این حشمت مبارک ایشان چهل و نه سال می شود و در فراغت حضرت مهد علیه السلام حشمت
 پیوسته شوند و حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان نماز گذارند و در قریه از بعد از حشمت

در تو امور بدست حضرت علیه السلام مسلم شود و عالم در حال نیکوترین مردم در آنجا است
بالت و حریر و فرمندگان از پیشی خود مرآم که بیکای بالت و دست معادن و حریر و
مندان مخلص و در کتب باید حضرت علیه السلام در قلعه حال اکلا طوقام لشکر و در دوح
است و آب و آفرین طلع نام در آنجا قوم با جمع و با جمع و سکنه و سکنه و سکنه
و مثل نور و طلع و طلع و آفرین طلع و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
اینجا بنی آدم اند و لا و یافست حضرت فخر علیه السلام ملک بالت در انصار و لا و شمال و
از نفی قلم جانب شمال بالت در آنجا که آب و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
که گذار کشته و در آنجا که آب و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
و فرود آمد و در آنجا که آب و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
الت فاصله قلیل تا بعد و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
در آنجا که آب و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
بدست و اول و در آنجا که آب و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
و آنها بر آید و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
همه بوشی کند و خشک رند و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
بفدر رفت کرد و یاد کرد و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
در و فنی لیا آب بود و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
شد و آید و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه
بگویند که در زمین یک سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه و سکنه

56

[illegible]

حضرت موسی و دودست م خانم حضرت سلیمان و در جم بلاد سیر کنند برعت تمام می نمود
 تواند شش فرس می کردند از دست او را می ماند و می خفتند از دست او نهاده بود در هر
 نشانی زنداکر آنکه آنکه حضرت موسی زینت او خطی نورانی بکشید که تمام جهان او
 منور و روشن شود و اگر آنکه آنکه خانم حضرت سلیمان بر سینه مادر او مهر سپاه زند که از نرگس
 تمام جهان بگذرد و خجل و در روشن شود تا ربک و سبز خوانی جمع شوند و اینها و کفر هر یک را در برابر
 بود آنرا چاکور دانه الارض میگویند چنانکه از کار فارغ شود غایب گردد از طلوع می
 از غروب و ظهور دانه الارض با در خوش آمدن از طرف جنوب و زد که بسبب از غروب
 چنانکه آنرا در رسد انشود افضل پیشی از فاضل و فاضل پیشی از ناقص و ناقص پیشی
 تا نور او بگذرد و در غرب می افتد چنانکه آنرا و عبادا ماسه حاکم در لایه میسار شود و آنها
 با حوال خانه و دیگر امور خردینه می خورند اهل آنجا از چهار دزد غلبه می شود و سلطنت این
 در جم بلاد منتشر شود و لرحمت که معطر را دم سازند و می موقوف شود و در المجد از دلها
 و زبانه ها و کاغذها بر آید و علا می خورند و خوشگوار و فخر از هم می جویند و
 از این خرد و مهم را راه مانده خرد و گنجای کندی رفته رفته چهل و چهل حکام و عسکر
 رعایا می آید که از حد او می شود پس و نهاد می آید و فتنه می کشد و هر یک را
 چنانکه فتنه می کشد و آنرا فخر و و با و غارت کر می آید و فتنه می کشد و هر یک را
 و ادلا و کم شود و در جم بخ از دلها کم شود و چهل بجهت می کشد که کسی اکثر اکثر می کشد
 پس در زم آنجا در ملک شام افزون و از زبانه می کشد و فتنه می کشد و روزگار حاکم
 در اهل حقه و چه بسیار چنانکه بعد در سوادیه کارن و بسیار بسیار در آن خانه که ملک
 روند و بعد چنانکه سبب سبب در ملک و دیگر فتنه می کشد که کسی نبوی بیشتر و می کشد

برش و بچش بطرف شام میزنند بعد از آن بچندت آتش عظیم از طرف جنوب نمودار شود
 و برهم حمله کند و همگی به کاسه میزنند و اسی در پی آن آتش فکند چنانچه شده و
 نیم روز جای آتش بر ساکن شود و چنانچه آتش که کند آتش در پی آن در دو جهت
 آتش بجا بر خیزد و در دو جهت منزل آتش میزنند و آتش در پی آن در دو جهت میزنند
 بهر طور نامشخص است بعد از آن آتش را در دو جهت میزنند و بعد از آن هم میزنند
 ملک خد خال خال منفق میشوند لا آبار در ملک شام میزنند و آخر علامت در پی آن
 فنام میزنند بعد از آن سه چهار سال بغفلت نام میزنند و بعد از آن در روز
 اموال و هوا فرود آید و ناگاه روز جمعه در روز عاشر از آن بعد از رویش هم
 هم میزنند و هر یک بکار خود مشغول میگردند و در وقت و کسب میزنند و کسب میزنند
 کردن آب و در میزنند و کسب میزنند و کسب میزنند و کسب میزنند و کسب میزنند
 ناکه آن آواز را در یک دور از در کوشش میزنند که از نفع صورت میزنند و در هر طرف
 لک میزنند و در وقت میزنند که از نفع آواز را در یک دور از نفع میزنند و در هر طرف
 شدن کبر و مالک میزنند آواز را در وقت میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند
 چنانچه نام بر هم از هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند
 را آینه و جانور را در وقت میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند
 و آب در مایه در نفع آید و در وقت میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند
 و کسب میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند و در وقت میزنند
 و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند
 و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند و در هر طرف میزنند

و سنان با خود ریزند و بار بار شود و در میان حال آدم در شو بهشت و یک بار
 برودم ملک الموت بلی فیض روح الم منوحی شوند و اس مغموم از جبار کرکشانند
 و ملائکه کرر با انشی او را در گرفته بخلط و ترشح روح او ست و هر قدر الم و اندک که مجموع
 افراد منی آدم که نشسته بر دهنها بگذرد و بعد از اینها نفخ صورت که نفوت بکم مانی با یکم
 که نه استماند نه ریش نه ستان نه کنه نه در بانه حریم است و ناله شوند و ملائکه هم میزنند
 میکنند که هشت جز از فانی ستمی هستند غش و کسر و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
 و صور و ارواح و در کمال نبرد و در میوه آیدم از عذاب فبر و ارمند و بقول
 این خبر به نزد کلبه فناء و عدم است بالجملة بعد نماز که غزوات الم هر جلت
 و کجی اندیشه است و کجی اندوخته کند که اسطفت و کاست به هر مار خود جواب دهنند
 که خدا ترنار فیه است پس مدینه طور احدی صرف یکم بعد مدینه که غزاد منبه اند باز آید
 بنابر آدم منشی هند و استمان و ملائکه بیدار نشد و زمزمی سحر بکلمه در او آید و عمار
 و حدود مالک و بنام او که است و در میان ما هم بکلمه و از هر جا که زندگانی کبیه منقلب
 عجب دوت او را هم در اینجا نهند و در کراخا را که در رک او مطلق کردن است منقل
 عجب در بند و عجب و زنب اهل استخوان است که از طرف بهشت نالسن ماه مرد و استخوان
 هم نام است بکلمه است از لکه شروع بیدارشی استخوانها است و این جمله ملائکه حکم الم
 از نفوذ و جمع آفات نگاه میداند و بوسه و بوسه بکلمه با و سلا منبه نه و بعد جمع و در میان
 جوتی از زرع استی بعد کماله خود بار لک نفوس هم در وقت منی و استمان سلسی ابله
 هر یک سلسه منی است از صورت کوفت و پوست درک و استخوان متوجه بخند و بعد
 سوره فالبها مجمع ارواح و صورت مطلق اند و بجز استخوان که نفوت نام و در اینها

[illegible]

اعمال بلم و کفاره مثل لکام ناز و کوشی در کرد و اندالبار و مد و مکر و کشت
و تشنگی عاقر شوند و نه اگر سینه بخور و خاک کنند که خاک لری خنبد و شر مریم و لای
و تشنگی بر جگر کوز روید و انبار و کس حوشتانند لیکن دوست و لقا خوش کوز و سبیل
که مر آفتاب بولبار و کرمند از بانه و صور نماز کس سبیل و حوشتانند و بیکر لای
مرد در بول و رخ کدازند و هفت کوه در ذکر آنها در عقب خواهد آمد با شمس کرم
و حج رو آنا ای حقا که در سبیل شوند و بیکر لای و رسد با کله اخ لا چارنده حضرت آدم
علیه السلام و سبیل حوشت و بیکر لای و رسد با کله اخ لا چارنده حضرت آدم
بدست خود آفرید و از تشنگی خود سبیل کن شد و در پشت خود سبیل کرد و سبیل
و حوشت و حوشت او در لای ماست بیکر لای از بول و رخ و بول حوشت و بیکر لای
که حوشت او در بر خشم است که کاه خنبد و کاه خنبد و کاه خنبد و کاه خنبد
منع آنجا خود را از مملکت و از سبیل و در شفاعت ندارم بیکر لای حضرت علی
بر وید که ادا نموده که در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
شما ادا نموده که بول و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
و بول و حوشت و حوشت او در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
جنس خود و کاه خنبد و از مملکت و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
و از مملکت و از سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
اول و خلا خود خواند و سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
ابراهیم شما اید که حوشت و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل
لام الا نبی خنبد و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل و در سبیل

که چون آمد در بر غیب انداخته که ما هر نوید و ما هر بخوابد و دارم و در کلام انعام و روح نبی
از مطلقه که رسام باین بار شفاعت ندارم و بود و بود که چون او را کلمه گو
و ما او را کوشه نوید ما در دلت که این است و روح است و نصیب است اول کلمه بشارت
ایشان در روز عید اطعمه کونا کفر نخته و بود و درت ما کدشته و در ما خایه متقل
نرم و تکلف تمام صبح ابر کدند و حضرت ابراهیم گفتند شما نیز همراه ما بر آن حضرت ابراهیم
به ستاره مانظر کردند و گفتند ما به ستاره و این است انعام کذب بود و مردم که در
ایشان بعد خاشدن شهر در ما متقل حاکم است و تبرید است گفته ما بگفتند
این گفتار لذت بخش این خوردن اینها جواب ندانند گفتند ما فرسخ نمک و بختیم
جواب ندانند ایشان ساریت ما کینه ملک کلان را کوشی و بختیم
نیزه را که او کدشته درت کرد و متقل خشت بخانه کدشته چرخ کاغذ را باز
آمدند و در خانه کدشته در آن حال دیدند و دلت خشت و جانها بانی غصه از سر کوشه و
افانده این کرد کتب بعضی هم مذمت یافت از زبان حضرت ابراهیم گفتند
گفتند یک جوار ابراهیم نامش نبی بود ایشان را بدید و این کار بخیر در
نکله که او بی حضرت ابراهیم حاضر شد و بر سبند کدشته این کار را دید ایشان
به مد که این تبرید کلان را است بمنزله چشم و غیب ام و دیگران سبند
ارم و دلت خشت و کدشته ما خشت این ابراهیم کذب بار و کدشته و سبند کدشته
حضرت ابراهیم علیه السلام شهر خود کدشته بیستی عم خود در بخان نشسته و در لقا
با دختر عم خود حضرت سارا گفتاج کرده و از بخانه بیستی گفت و از غم خود خسته
بخت نمقد در انشا بر لایم بر سبند در شهر مصر نشسته و جبار بود که محب جمال

هر زنی که مبدید زور میگرفت اگر راه شوهرش میروند و عشتا میزنند و اگر دین
 و کبر میروند و او را جزر طلق میگویند که کوبان نگاه فرما و در حق حضرت ابراهیم و الحی
 رسیدند و آن ماحه شدند و میخیزند تا که ماحه در طالع آمدند و رسیدند که از نزدیکی
 عشتا فرار و آن بی فرمودند که خواهر من زرا که منست لعل بعد و از زور و زن
 شکم. انما المؤمنون اخوة با هم اخوت و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی و منی
 که اگر کسی از شما برسد در این وقت بگوید که بعد از من است این اندام کذب است بود و من
 که موعظم خیم حضرت سارا بر و من حضرت ابراهیم علیه السلام بدعا و الحی و زمار بنامند و
 حقیقی و دوار را بر این از نظر الاله علیه السلام محو است چنانچه حضرت ساهی لخطه از این
 غایتی ندی و من او حضرت سارا در میان او نشاندند و لظالم سارا رفت و آن
 تمهید بار از من است نفسی و درت و بار و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور
 را و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور
 زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور
 که ملک کف نموده ملک نام فتنه و سکونت کردند نام لفظیه سه کذب آدم را و حواله
 که جنم هم حضرت موسی آینه کوبند با موسی شما اید که حقیقی شما بگویند کلام کفر شما
 کتاب نوریت خود شود و اولی ما رو در روج و عشتا عشتا کینه این کوبند و زور
 ام و زور خندل خشتا کینه که ما هر خشتا بوند و شما هر خشتا بعد و از دست فرست فطیعی با او
 بود و عشتا از مکتب الزمان طاعت عشتا ندارم بشی عیسی و من و دلیسی و من
 نزد عیسی آینه و کوبند ما عیسی حقیقی شما از دم خاص و کلمه و کلمه و کلمه و کلمه و کلمه و کلمه و کلمه
 سه و فو شما خشت و آبات شما شما عشتا را ام و زور شما عشتا عشتا کینه که از این کلمه

[illegible]

پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زمین می نشست و بپوشش سوال کند که در درگاه ما در خواست ما نشانی
 ایشان مرقوم است و چون بر زمین می نشاند بر روی او کلاه گرفته بجز آنکه او می نشست
 در پس ایشان نور عظیم از جانب آسمانی بر زمین با و از هونانگ خود آمد و چشم زد و یک سره
 تسبیح و تسکین شونده و فهمیده بر سینه آید و در درگاه ما در پس خود ایشان می گویند
 ما که در هر یک از این تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 از آن تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 ما که تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 هر تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 ملک کرد و عیسی خود آمد و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 که صوفی گفت پس با و از صوفی است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 بهوشی از تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 و هر چهار گانه تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 در زیر این تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 در جوانی به تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 که تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 غبار و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 و در روایت دیگر عیسی تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است
 خواهد بود و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است و تسکین است

[illegible]

نفعانی بدنی و فقه و مضمون و ذل و غم کسب و کرم و مباح حاضر سازند چنانچه هر چه حاضر شوند ملائک
حکم شود که این سبب بر سر و انداختن ساخته فایم کرد باز میارند و اسرار و خسران
بر رخ داشته باز میارند چنانچه در محشر بار آیند از لاله شیشه برسد که در غم خود کاف
سختی و میده کید که نه هر کف و نه هر بنی و فرخند لاله بر زلفت و در حالت که هیچ سختی و جان
نماند و از لاله زخر برسد که کاه در غم خود آرام کرد و بود و لذت و دبا بود و کید در
هر چه از لاله کونرتج ما و الما و نه آرا میبارش رسیده که تصور حشر و لذت و یونیم
نمیکند و بخاطر فرغی آبد و لاله حفا و فوهم اعلا بصورتها حاضر شوند تا کید الهی منم تا حاضر
روز کید منم روز و حاضر و منجیل زکوة و حج و جهاد و عفاف و ولادت و ذکر و غیره که بر
حکم شود که شاهر منم که اسنید بجا خود با باشد که بکار خواهد آمد بعد از لاله اسلام
و کید الهی و سلام پسین و فرام اسلام پسین حکم شود حاضر باشی و نزدیک شو که ام و زبر نو
مولود منم و ملو از اسلام منم کلامه از لاله بود و الله اعلم بعد از لاله حکم شود ملائک
که صحیفه اعمال هر یک بر آنند و حکم شود که صحیفه هر یک بدست او برسد و از دست نهند
بسی عمل نامه هر یک بدست او در اید لیکن موثرب از روز و بدست شد و کفایه از لاله
بدست جمع هر یک در و نظر کنند بفرایه که نه ان الشرح المحبت بدست نظر بر نه
نکند و بدست شود و لیکن حکمت الهی که لاله در نه و حال هر یک اخبار را و ما و کد از لاله
اول از کاف لاله سوال نوحید و شرک و کلام کاف لاله انکار صرف است که ما کاف شرک نکند ایم
لله از لاله ان فطعه منم که او کفر میکنند و لاله فطعه است که در زبر او میگذرد و لاله
روز و شب و ماه که روز میگذرد و حضرت آدم که احوال اولاد ان هر روز در
لله هر روز و ملائک که بر قول و فعل ان میروند شاید آرنند چنانچه از کمال انکار

سها و هیچ کس نمیدانند زین مهر کرد شود و هر عضو آن سها با عاقل او کما سارند جمع
 سها و دهنه اول را اعضا رخه تف و تو کند که با اینهمه لای شهاب کرم اعضا کند که مانع از
 در اختیار شما بودم اکنون حکم او گویندیم شماستم کار او بود که نمی گفت مالک حقیقی
 با خود در بلا کردید و سکر کسیر با کما سار و در و عرض از دادن مانع شد ما خبر کلمه خوانیم
 پس ملزم نبود و شرک و کفر و افعال بد از اراده بکسر ما سعاد را کونا کنی را در میان
 دهنه اول لکه مانع بودیم و احکام سها نسیم از حجاب الهی حکم شود که فرستاده
 با منجی ظاهر فرستاد و اینها بجهت اینها و بیغماها سها با مانع تمام به شمارند از عجایب
 او بود و چرا از او نمودید گویند که سها به سحر نموده است و هیچ مقام با سها پس
 اول حضرت نوح علیه السلام در مقابل فرستاد حاضر سازند حضرت نوح بگویند اسرار
 و اسرار و روح کوبا با نذرید که فرستاد اینقدر شد در از که نه صد و پنجاه سال بگویند
 طر فها بر سها و بیغماها حقیقی سها چه قدر محنت و کوشش کرد ام و در خلوت
 چه قدر انشانت و صد آفرین و سها سها نموده ایم و بدلیل طلق و منجیه ما ظاهر از
 ثابت کرد ام نموده که در ملا محبت شما چنین گفت و شما چنین جواب دادید و هم حقیقت
 بلیغ و انکار سار و روسته اس کافر انکار پاک کند و گویند که ما شما نموده ایم و
 هم گاه از شما بیغما الهی نموده ایم حقیقی حضرت نوح را باقی ریح و سها سها حاضر
 ایشان عرض کرد که باری التوفیق شاهد آفر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است
 علی ایضا اس امت و صدیق و سها سها حاضر کنید و گویند شما خبر دارد هر نوع
 بابت سها بیغماها را الهی در باب توحید و انشانت ثبوت نیست این گویند
 که ما شما ایم و کما چنین است بدلیل اس آیه و لقد ارسلنا نوحا بال حق و قلوبهم

الفسنة الما خمس عا ما فاضلهم الطواغيت و هم ظالمون كما في الامت حضرت توح كونه
 شما در وقتیکه ما بودیم بودید و احوال مانند ب اید و گفتار مانند اید نهادت ما در حق ما جلوه
 سموع بود حضرت صلی الله علیه و سلم است فرزندت بگویند که ابایی در دنیا از حقیقت حقوار
 خبر آید که نور از مشاست به نبوت رسیده انگاه این کار فراموش نموند و بهیرون است حضرت
 بود و حضرت صالح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت موسی و دیگر متنا
 درجه بدرجه مغایله کنند و مژم شوند بعد از لیس معشر بیوند و گویند فی الواقع تفهیم و
 کردم لکن موجب این اغوار در لطف و عذاب ما بر ذمه ایشان نه و ما را بهیرون و بنا نیست
 تا علمت بجا آیم و با حکمت تو نکردم از جلال اله جواب شود که عذر شما ما سموع لطف تفهیم
 ادا کردم و مدت دراز رفت و آدم حالا باز گشت محاسب پس اعمال کفایت کند بیک
 در بخار خط کشد و سبب را بر زار دارند چه که هر علمت که بلی اضماع کند بجه در جاب
 مقبول است و هر علم که بلی خوشی که بجه سبب جمل در مفراد و نفع و منفی لغت ادا و ابفا
 خوشی نفع را اوست در دنیا مستحق بدل نماید پس ذی اله حضرت آدم به که لکن در ز
 از زنده لکن خود جدا گشته است اله که حسرتی شود که از هزاران نفع و لطف
 و نهد و نفع و نفع لکن در زخم است و آدم بود بلی افند که پیشی از پیشی است پس علم شود
 که هر کس که عمل کرد است از معبود خود جدا لکن علمت نماید پس هر کوه در به معبود خود شوند
 و صورت پرستای روحانیت شباهت که بانی معبود معبود بلی و کاشمها اظهار میکردند و در جاب
 و بعد از این اغوار معبودند و در جاب معبودند و بلی پرستای نهادت فکر و مسابطن
 در بلی است سوزند و معبود حضرت بهج طایب و دیگر امتیاز و اولیا پرستش میکردند و
 این معبود صلی الله علیه و سلم بلی از بلی بلی از بلی بلی از بلی بلی از بلی بلی از بلی بلی از بلی

شباهت جاضر نمود و خاوشا صابر سندی که آما هم اند نمود و لاشا اب نشا و شل
 و مناسبت معنوی مکنند که قمر الواقع هر اند معبودش لا ملائک گویند کسی رود همراه
 نایب شمار است از خلق که دارند شش اس کا فو لرب شبت نشین از اب آب حوض
 رو برو نظر اب سراب مانند آب نمودار شود و جمع مانجا رسند لرب اب محض است
 که بزبانها در از اب انرا در خود بکشند و لایحه جمع از کاف و لار و با از هر رخ بر آید
 مانند جانور خمر و اینها الشا مانند افلاک بر دشتی منفار خود اب انرا بر دشتی
 و بیغی بکنند لار آشی رسیده و اولاً آغاز کنند و سنا و که شلاک فیه یار بر کشیده
 و دیگر بر سر و با کشیده بدوزخ بر شام و بخیر یا آخر جمع کفار جمع و در آن کفر بر آید
 هر رخ سبب جمع شود شش بر نود آشی بر آید همه بخود بخواند و با لقا لک سر و آید
 بکود حیل نجات لایحه مادر است کرد و با هم روید و آزند و او مکه بد آید که برود و کار خاص
 و همه احکام او بخوبی و فرم نموده در شام بقیع بحکمی زور و اگر آه بخود بکسبیم که نفع اول
 طالع ام و در غیب نمود و ام و شام بقیع و خام طبع و کد و سوراخ پند و در ب لار اصادی
 اکثر ملاست بخود کند به نفس هم نفع نجات و سود در خلاص از هر چشم مدار بد جمع انحراف
 رسوا و نا امید راز و در نشنود بخیر و نفع و نفع با هم در آ و نزنند و هر یک از ما بجان
 و منوی خوانند که و با لک بر دیگر بر بندازند و نفع تخفیف ساینده لک ام خلف محال
 سحر بر رسند و در راز و در ماله مند و ملاک فیه هر یک کثرت بیجا بکسب نفع
 و نبت و عمل است بر شام و کرم لار آشی نفع در وجه بند از کرم آشی این چنان
 در کس اول غیب بعد از هزار سال هر رخ کثرت نایب از سال اکثر شباهت و نفع
 هفت طبقه است و هر طبقه در دشت اب کلا و اب اول لایحه عصا کوشش و ناکامی

[illegible]

بجز در سینه آتشی هرگاه بسوزند که در فوران باره رود مایل از عذاب نباشند و درین
 مقصد بدل بسدل آرد که اصل آب را فاسد و گوشت و پوست و مبدم خواهد بود و بعد
 در از را اس کافه اسید این عذاب عذاب کینکند بد چندان مسلط کنند که بر اثر عذاب
 که در و فلول تمام طرغذات حکم شود از درخت زرقم در نبرد و غ و خار دارد و بجه نخت است
 و در دفع حجم مرده بدنه مثل این زرقم از آب و کل میروند بخورند آب بدنه ختم از کور
 بخورند مگر در آنگاه با کنند در دنیا خنجره در حلقه مرشد باب میگذرند پس
 آب طرغذات پس حکم شود از جسم بخورند بجز در سینه بلینها سوخته در غم نموده مانا صند
 سینه برشند در با منقبض شود و حلقه جاک کرد و با معازین برکشند از در بر را بدخیم این
 بغیر از نموده بود مالک که از جمله نورد مالک مگر در غم زرقم طرغذات عذاب برتر که ممله در ساز
 تا ازین انداز بر هم بعد از هزار سال بعد ناله و زاری را رسد جواب که در شالیه هشتک
 به اشته ابد از موت چه ف بعد از از هزار سال خوشتر است و عذاب و زما شاد خدا و
 چنانکه مالک و الله رحمت خود از عذاب برتر بعد از هزار سال خوشتر است که خاموش
 با غم خمر مکه که ناله بر اندیش آنگاه بگویند حاسه ما حکم که لجام لرا رام و کشانی
 خوشتر از در و غم هزار سال با کنند بعد از هزار سال ما مبه محض شوند و بگویند را برتر
 بغیر از غم ما صورت بر نایم هم گونه امید خلاصت است حال کفار داد و در فرایند
 در هر زرق از جابر و از حشم ختم دار کفر در در شند با را طرف بالا شوند و پس
 اما که باشند هر حال از مودتا راه در هر کت و در و زما جز از آب منع شود و بعضی بصورت
 ملک و بعضی بصورت کرک و بعضی بصورت موشی و بعضی بصورت بوزینه و بعضی بصورت قمار
 و بعضی بصورت مارا و بعضی بصورت نهال در کز و بعضی که کلاه کرد و کت کشند و بعضی در غم

قورچه ارنداد در حال زلزل می باشند تا کفار را لا مسلما که در محشر با برادران کفر
 هستند کج هم محض نظر بر جلال خدا المکذکر محمد و ملاقات و جدا هستند در منزل نور طرف بهین
 نیکی خود و جوره که بکمال توکل ارسته اند و نظر در سایر مهادر و در دنیا بغیر از خود نیستند بزرگ
 انسانی مانند ماه سب چهارم حشره لایحه حبس بر جمع محاسب و کتاب جدا سازند و در روز
 که قیام لب لکالی حضور و ادب نمودند با هم سازم اناس مخاطب و مضطر خست بهی لایحه حبس
 جدا سازند بعد از آن محشره در هیچ لحظه و خلا و ملا از شغل و عبادت و عاقل و غافل نبوده و در
 مرتبه حضرت حمد و شکر الهی می کنند میام و سر را بر زمین و اناس نمود انبیا می کنند و بر
 موتیر از صاحب و در کمال تقرب که بدو نزدیک است بقدر فیها مختلف سازند اهل خانه
 کجی و اهل صام کجی و اهل صدق کجی و اهل حج و عمره کجی و اهل زکوة و اهل اولاد کجی
 و اهل خوف و ترجم کجی و اهل عدل و انصاف کجی و شهید کجی و اهل صدق و وفاء کجی
 و علماء را سخن کجی و در خاک کجی و عوام قالا انعام کجی و خاکنان ظالم کجی و خوبان
 کجی و زان کجی و دروغ بار کجی و در زور کجی و غارتگر کجی و رنجاسته کمان بدو
 مادر کجی و نطف کمان خوف کجی و اهل جهاد کجی و اهل خدمت و نطف کجی و اهل
 وحشی و ظلم کجی و زنا کجی و خوار کجی و نود و خوار کجی و در ثروت خوار کجی و اهل خوار
 بنیان کجی و مانع زکوة کجی و مانع صلوة کجی و خاست لانت هر یک کجی و کینه کمان
 کجی و بچس هزاره کجی و برانست نمبر کجی و از سر کجی و جام و صف و صف و
 چهار صف بچس حالت او فکند و بدین صبا جدا شوند و انکار کوه جانور لیس و در حرا
 بر لب خوابانند و در جانور لیس حلقه کرده بر در کجی و ناپایا با مال کنند و بدین کجی
 و دن جدا زنند و چشم کجی را با بنجام کجی در کجی شروع تا و بچس زبا خوار کجی و بکمال

۱۹
 آتش ز در خزانند و شکلهای این مانند حمار را ز ناز و لذت سازند و تصور از آن
 در نه که در و دو حماره رهند و در آنجا با سوسر کنند تا تر نشسته که اخته در کوشی اندازند
 همچو بعضی قاصد را در مملکت و سعاد دارند تا لکه ز میخس از کفار با کفل خالی نمودن
 به تمام حو قاصد مسلمان که از ذوق و طرود اند و محشر کنجا می شوند عیان کرد و بکلی از روی
 ابله و متعصب بجا می رهند شاخه از ریخا مانند این بگویند که هر اصل آدمی غمزه
 معبود و رفته اند و معبود همراه می رهند و خواهی رفت از این بستاند که نم معبود را
 همراه فرماید لکن معبود انصوری است که نمی تواند از این بستاند که نم معبود را
 هر از معبود مانسته از این بستاند که نم معبود را از معبود و رفته است که نم
 مملکت او خست کوبند آری رسی لکن می شود و می شود و می شود و می شود و می شود
 بر دهن ابله بی همه از این تا نور بر دهن و کار را همه سجد افشند و می کنند که نم معبود را
 کشت نمود و بجا سجد برشت با بقیه با نذر این نام از این حال خبر دهند و لکن می شود و می شود
 بهشتی رود و لکن می شود که نم معبود را و بر دهن و می شود و می شود و می شود
 و نم معبود را و در عین شد و در لکن می شود و هر امت همراه نم معبود را و لکن می شود و اصل
 ابله هم شعل غایت شود و لکن می شود و در دهن و می شود و می شود و می شود
 کب شعل و کمر از این شعل و در دهن و می شود و می شود و می شود و می شود
 و ناقص از این لکن می شود و نور بر دهن و می شود و می شود و می شود و می شود
 و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود
 بل بر دهن و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود
 که از این لکن می شود و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود

[illegible]

منکر و هر یک از آنکه تمام حکم را رخصه از آن میکنند ملک نوع بر آن است که در این
 بسیار است و همچنین بنوع فراط است که افراد بسیار دارد آب که بمید و لعل الموارن
 القسط الی القیمه لالت میکنند که نزار و بسیار است و ما فیما بین در آن میزند که صراط
 هم بسیار است خواه به هر شخص حلال به هر آینه خلاقه و اگر بر فقه و اکثر اعلم بالجمیع از
 زمین خشن بر سر بل رسد نداشتند که اگر اهل چشمها رخصه پوشید هر فاطمه از آن
 محرم علی الشرع و سلم صراط میکنند پس بی هیچ مانده بر فقه کنند و بعد از آن
 مانند مانده بعد از آن مانده است و شزد و آب و بعد از آن بطور خوش رو و بعد از آن
 بخت کنان کشان و از میان آتشی ز نور بار در از سر کشد کام هر بنیاست باید از آن
 و کام هر بنی است اگر برسد و بیجی سلامت مانند معارف الله متعالی و بعضی نگاشته در آن
 اندازد و همچنین از نزهت جای از این ولایت همراه شوند و آنال که خویشی است
 کردا بعد در آتشی افکند و معصا در دو احکام صالح و نماز و سبک شوند و خیرات از آتشی
 حاصل کنند و فرمایند سوار کرد و از کلاه بمل انفام از کسب صدای بخند و کمر سوار در خورشید
 آتشی میکنند رب سلم خیمه سوار اس صراط سوار شوند و صفای ظلمت گرفتارند
 و فرمایند بار را اندک انتظار بکشید تا در نور شما هم روشنم آتشی بگویند که قدر است
 چشمش روند و در اینجا ظلمت بیکر لایبند و در این ظلمت بمل عظیم در شب با صفا تمام برآید
 به بند هر یک که بل و بولاریت و در و در و از آن است و از آن کج و فرج فرمایند
 که آبا ما همراه شما بودیم هر همراه خود و بیکر بد مسلمانا گویند آری و بدیغای هر یک بیکر
 سکوت شبیه و شبید و در خیمه ها اندیشه بیکر دید و عت کفار انتظار می نمودید
 بسی امروز با شما بار را می نمود که ما گاه در هبل آتشی شعله آتشی آتشی از او اگر

در این کتاب از آنکه تمام حکم را رخصه از آن میکنند ملک نوع بر آن است که در این

[illegible]

هم شک از خود دل آلود در دل بزم او را نیز از هر زخم برآزند بسی آنجا بدستور فی الصلوات
 علماء و اولیای قاصد هر یک از شما حکما و متوسلین و اولیای آید و لذت آتشی برآیند
 موافق فقه عمل آرند و نیز از آن هر کسی از آتشی برآزند و از برآیند آتشی آنجا نفوذ
 اهل بهشت گردند بعد از این عیش و نشاط بعد از آنکه آتشی برآیند و بعد از این در باب احوال صحت
 در حجاب آلوده گردیدند و شفاعت کنند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 برآیند و شفاعت کنند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 آنجا بصلی الله علیه و سلم او را برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 کرم فیل که تو سل ما ساندند تا برآیند که از احوال آتشی برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 پس عمر ما در حق این شفاعت کنند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 مبدع مدی ایشا در هر زخم جان داف شود که هر کس از احوال آتشی برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 کنند و گویند و شما ما در دنیا برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 را این محض لرزیده شما هم بکار نیاید ما و شما ملک شدیم و بیکجا مانیم بسی عظمی
 بخوشی آید ما آبا نوحید لا برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 خلاصه این دایم جمیع که از نار برآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 که روز و در دوازده بهشت است اندازند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 درست و زودمان شود بسی و درشت درآیند و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 دراز و لقب این درخت چهلیم و بعد مدتی دراز و از فی بیابند تا هر کجا بقدر او را رزوه آلوده
 خلاصه بود برای آنکه و لقب هم زایل ساز فیض الله و درخت او لعل و لقب هم برآیند

و آخر کسبه از قهر رخ برآید و در بهشت در آید و در بهشت
 هم ساعی بگذرد و بخود و راجع از لرغیم بجای نماند و آنجا آغاز کند که در دریا
 برآید و آنجا از عهد و پیمان بگذرد و سوار بر خر طبعی که خیمه موافق محکم بدو رسد و آنجا
 و بعضی اشجار خوشی به خوشی بماند و در بهشت او را نمودار شود پس باز نماند و آنجا
 آغاز کنند و بعد از بسیار رنگ نماند و طبعی بالمره درخت رسم و بهر نوبت چندین شجر
 و مکانها دیده میشوند و بار نفس عهود و پیمانها در آنجا رسد تا آنکه محار
 در بهشت رسد و در وقت بهشت به بند میآید و در وقت عهود رسد و با شجر نام
 خوشنما بر درخت بهشت که در پس افق درخت و درخت و درخت و درخت و درخت و درخت
 افتد که جنت نمور است که لایسی او ندارد و بعضی نیکوکاران را در جنت
 بر آنجا بسیار است و هر کس که خداوند اراده کند و نورب العالمین است و حق
 در مقابل او صورت ضحک ظاهر سازد و بوی خوش از او برآید و در وقت
 آرزو و در بهشت باز آید و هر کس که از او آرزو و منفعت کرد و بوی خوش از او
 و در جنت از نعمتای شبیه و مثال اعطای نعم و در حال آرزو اصل جنت است
 در منزلت بالجمعه هم اینها بهشت است و خود را در گردن در اوقات ملاقاتها و صحبتها
 با کند که فلانی در بهشت است و حال و صورت میزد و اما اگر حال او در بهشت است
 در بهشت با این طرف و آن طرف است و در میان قوت و نه که از او پرسند که
 در بهشت از هر طرف آب و طعام جنت نماند و آب و طعام که از نعمتای
 هم است که بماند و در عهد و پیمانها چگونه صادر و دافع مافیه و بخود
 هم و عهد و پیمانها و اینها بهشت است و در عهد و پیمانها و در عهد و پیمانها

و بهشت است و در منزل خود هزار کردند از اهل و عیال خود که نیز نجات یافتند
 تفحص نماید که گویند که در منزل خود محب اهل خود هستند بهشت گویند که
 بدو این است و لذت نیست این را با ما میگویند که اینجا نفسی گرفتار
 عمل است بهشت گویند بروید در جوار رحمت و در جوار رحمت خداوند بارشمار و شش
 که ما در دنیا بودیم یک کس معاش و خدمت بزرگانی میکرد و همه عیال او در دوشی
 و در دوش این موجب خجسته چشم میشد اگر ما که یک مثل شما اکرام الکریم بجای آوریم
 چگونه اهل و عیال و احباب خود از نعمت شما محروم داریم امید داریم که این را بکار
 حق حکم فرمایید و کتاب این را بکشید و استغفار استغفار استغفار استغفار استغفار
 از کار ما متأسس سازید و نعمت نعمت این باعث نصرت شود و پس عیال هر یک با و
 جمع شوند و بطفیل این استوار علی اهل خود متوسل گردند و جنت و جنت و جنت و جنت
 سعادت نام موافق جنت و تقرب اجابت در جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت
 مناد در دنیا بهشت و در آخرت اسناد دهند که اگر اهل بهشت بکاره و بکاره
 بیایند و اهل عالم زخم بکنند و بکاره زخم بر آید اهل بهشت نرسند که
 بوعده خود در آورند بلفظ حال و امید و امید زخم به جنت تمام بر آید که شاید
 در حق ما حکم معفو شده بهر دلیلی از آن زخم بر آید و جنت حاضری خود و شکل خود
 حاضر سازند و بگویند که اگر ما را بکشید هر یک یک کس که در جنت است که هیچ کس
 که موت بخشد بهر کسی او را زنجیر کند و بگویند که زنجیر کننده او حضرت محمد است
 پس مناد را از دوش اهل جنت بهشت بکشید که موت و اهل جنت زنجیر
 بهشت بکشید و موت بهشت اهل جنت چند خوشتر از آنکه اگر موت فدا شود و بر

میشوند و اهل ناریه چندانند و افزاید که اگر موت قناعت شد بدید از شدت غم مردند
 پس حکم شود که در و اندازد هر زنج بر بندند و بر پشت کتفین لکران آلتی بکشند
 اهل هر زنج هم خطره بر آمدن آلتی در خاطر دارند و اهل جنت نواغ خاطر و خوشی
 مشغول شوند بنا جنت نسیم و زرب خشب نسیم و خشب زربجا بر کل لکران و زغم آلتی
 و صفه باور و نهرا و از زرم و دبا قوت و بلور و کله را و صفه و منزه بجای شک بر نه با
 در لکر غم با جواهر افسانه با آرم و ارب و لعل و زرم و جفا و در خالی است بخت نفع و عطا
 و شاخ آلتی با خار و لعل و در و موی آلتی اصفا لکته طام و بنا و در زرب لکران
 هر کتاف آلتی مصفا و موی زرم و نهرا با رنج هر چهار کتاف کتاف از آب با شرب
 سبک و خلک با از شرب که زافه اثر از در ماند که تغیر میزند و کتاف از شرب اسیا و جوا
 خوشبو و زخم لکتر و کتاف از شرب با شرب کتاف و سوار اینها جاتسم نهرا خشب
 و کتاف با کتاف فور نام و لکتر که خاصیت او خفا کتاف و کتاف زنجیل نام و لکتر و سلسل نام
 و خاصیت او که مرمانند فضا جاز و نسیم و نسیم از کتاف لکتر و سلسل در هلا جاز
 این تفت آب و زنجیل و این نسیم که هست در خانه مغنا از هر کتاف حقیق مرسد و
 خالص میخورد لا اصبی البس که در مبه کتاف از جنت کتاف نسیم با شرب کتاف نسیم
 و البس را شرب نهرا کتاف کتاف و کتاف لکتر اندک اندک آنجه میخورد در و
 در ارجحی کتاف کتاف کتاف کتاف نام او شراب طهرت و از موه افضل و لکتر
 و در خنای الحیا با و جفا کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف
 کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف
 کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف
 کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف کتاف

مستند



و ملاک میکند و آنست که بنابر هفت هفت بلرکون دوم و ششم له
 حصول و بدار با جماع که نامارگاه الهیست و نامها نیست اینست جنت الماور و در الما
 و در السلام و جنت التحله و جنت النعم و جنت الفهش و جنت العده و جنت الهی
 اعلا جنت است و اعلا ازین طبقه بار و جنت العده است که هر شب در لاجور طاعت
 و کونا که نمنا ناز و له اندازد و آخر میبندد و زخم مسکه ازین جنت هفت و زمام او
 اخلاق است اینجاست که نام او علی بن است و مفروضه المجد است که علی بن و اهل
 جنت است و جابر حضور مع ملائکه و بنی آدم است نه طبقه جنت و بیعی علما جنت الکلیه
 و اینجاست که خود است از لکه مسلمانان میباشند بر کسب شکیبایی با و خواهد و زید و کر
 بجایبار و در و بار است خواهد و نخت و معطر است و نصف خواهد است در هر جا خیر
 ببار و نخت خواهد و بار کس بقدر استعداد او از انوار و برکات و جنت
 و محاطه می شود و در اغنا فقر نام المفعه الصدوق و اینست که از کبریا که
 فرحا و نه فرمعه هد و عند ملک معذور و دولت که عدد در جنت عدد و
 مجد است و اعلا از جنت علی الاطلاق و در حد است که نام المرو سبله است و لک
 مختصر حضرت خاتم النبیین است و در حد است هر حد او حکم دارد که هم فی
 و نفعی با اهل خانه که بقیل او دارد و او کفیت است طبقا است که با و
 حاکم است بر سر سقف خانه ملا سفید هم غرض الهیست و اینهمه بر سر نامی باغ و بلند
 باغ اندوخته وسط در کسب کرد و بکد کرد و هیچ کسی جا نیست او تخلص کرد که خالواد
 رب العزت جنت و نفع با اهل موم طبقه اعلا جنت و نام کور سواره است و الله
 کنایه شرفی باغی است اینقدر معلوم است که جنت الماور و در حد است و جنت العده

درخت القهقریه و بالا سر است و از نار اهل بهشت و جند جمع آرزو و بنور منور
و ملاق بقیه روایا مملکت او کنجانی لایک و باغ و حوضها چشم و خدم و ماکر و است
لذت و غنای او کند و فرشتهها و ملائکه و اید بعد از این بقیه بهشت که بقیه متقیان و ماکر
خوشبو و منزه و در این کافند و زیارت و خور و خوشبو با لباسی فاخره و زبور و
نوجوانی از لایق و اید ماکر و منزه و خدمت که از بهشت اهل بهشت و ماکر و است
حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یونس و اهل بهشت و ماکر و است
لباس خوشی آیند و خوشی و نفع و صحت هر یک با یک دیگر در عین لباس و است
و ذکر الهی و در این ایات چنان جاریست که در دنیا و نطفه نفسی جاریست و یک
حسب این که گفته اند هر یک از اینها در عین حال لذت باطنی و برافراشته و بکلیا الهی و محبتند
نسیج الله در حقیقت و در حقیقت که لذت و ذائقه و محبت و جانرا لذت و نسیج
محفوظ و نسیج و اهل بهشت در انواع نعمت و لذت باشند و افضل نعم و دیدار رب الهی
حسب نسیج و موم در دیدار الهی و چهار نسیج باشند که در سالی یکبار با نسیج غبطه
مرف نموده و مجرب و یکبار کنند که هر یک مرف نموده و مجرب باشند که در روز و هر یک
نموده و نسیج و اهل بهشت که ادا کردن نسیج و عصر بخور و آداب و عظیم و محصل
و دیدار در مثل اس و در وقت مریب و مجرب و یکبار اهل نسیج و اهل بهشت که ادا کردن نسیج
باشند که هر یک نسیج از این نسیج و مریب و دیدار آلت که بالا نسیج طیفه بهشت
طیفه بهشت که مریب نسیج نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج
در اینجا که مریب و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج
میشوند و مجرب و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج و نسیج

اندوه بسینه نیست هر یکا بجای خود خوشوقت و در بنجال باد خلك خوش آیند
 بر آب مرید و چه که کامرانی کند بدینسان در دستان در بهشت در بنجال خوشتر
 بر اینها که جمیع شده اند و صفیکه بجلجلی دگر بنمود و هر یکا چند لرب مرند که
 راز با بر دل خود نوعیکه دگر نداند صغیر که از و خط آنجا بمرأ و جهر آنکه
 در بنجال کلاکه حکم شود که نراب ظهور هر یکا برساند و بنهار غر کر مخطوط مراند و میگوید
 چند لرب استخوان در لنت و بدار مرید هم معجزه سوار او فراموشی میکنند و نام نعم
 در برابر لرب کور نمیدهند از بنجا خفت مر شود و رسا بازار مرید که شایف رود کار
 هم جسم ندید و نه کوشش شنید و هتاییم و هر چه بخوانند ملائکه از لرب حواله شود از آنکه
 صورنها بسیار خوب است هر کس بهر صورت غیب کند در لرب صورت در آمد و در لرب صورت
 بر آید و هم از بنجا بخانه رسند که حور لرب بهشت در بحر افتد و بر سبب این خراسان
 هم از و ن و غف شود و با هم نیست کند و بگویند که شمارا خد که حال بر حال او کمال
 بر کمال غف گفت جواب گویند هر هین بسن او را رسیده بدیدار رب الثمت
 فایز شود و رب الثمت گاه گاه بر اهل جنت در خانه را این نیز بخلی در
 دین مدیه جلالی مثال و می بیند بر غنایات منیع و زلف گردانند و در جنت
 سماع نعمها لطیف به نوع بهم یک لکه بدر آمدن هوادش خدا و بر کبار خیر
 السحانی خوشی فلا و طرب افزا مر آید و شنوند کمال از بهوشی مرید
 و در جنت به خانه نیست که در و ش خراز و جنت طوبی بهم از مبداء او کونا کفر
 اطمینان فام لباسی در ماه مظهر و نحوه و الحی بدیع و حواله بر حسی پیدا شوند
 هم لکه حور لرب بهشت و بیغی مکانا بهشت اجتماع میکنند و بنهار خوشی آید

در این خشنی مال و خوی ادا ما سر خود داد و صفای مالک خود چنانچه در دنیا هم دلج
 عوالمی نبمرسانند و سبب لکه در مجامع و مدار رب الثوت حکم خود
 مغرب کانی بعضی خوش آویند و بعضی خستند و قبل از ملائکه و حضرت را و در این
 که رب الثوت هیچ کشته صفا و کمال او در حاضر حاضر سازند طرفه حالیه از دود
 زود و خوشی هم برسد و در حقیقت کس به زنی نماند بگویند که هر چند به هم وصلی
 از زمانه و نماند از زمانه که به شوهر زنند اند با که خورد سال مرد اند و هر زن
 که چند شوهر متعاقب بدینا کرد بود ما هر کس که محبت و موافقت صحبت نیز داشت و در
 و صف و نیی و علو درجه دارد در کفاح او خواهد در آمد و بعد که نماند و هر سال
 بدین نعمها و لذت یکبار رب الثوت در روز شنبه کف و در آن که اسیرند کانی هم
 آماج طبع و آرزو در شمارا باقیانند کوبند الهی هم مقصد در خاطر نبود که نماند
 و هزار درجه آمد از آرزو و ما غایت کردید و اکنون مقصد در خاطر نماند
 که زنده ازین طلب بکنم حکم خود که آرزو را نماند مبدی هم لسی کف و لرا نماند
 رضامند بر خود فرود مر آریم که بعد از لرا خوشی شوم از برکت اس رضامند
 اسوار بر فرود آمد به در ارواح و اجسام پیدا شود که نام نماند و در مقابل
 چشم غبار بر مانده و خدایم اهل است سه نوع باشند که ملائکه رسل در میان ایشان
 و حضرت شریف باشند هر چه از انجانب غایت شود مایل رست و هر چه از انجانب
 با انجانب رست و همچنین لک رستنی بغاها ما ساد و معاش با نماند محبت و رابطه پیدا
 و در میان علای که خلیفه است علی و در اینست بدین نور حور ایشان همیشه بر یک باشند
 و مانند دانه با مرغ و در بدار سلک فرورنجند هر طرف میگردند و سبب اولاد و نوزاد

[illegible]

تفریق نمایند باینکه و با بانه اند لکن این خبر سمرقند و تجارت این نرسیده خلاصه باینکه
که در آنوقت سمرقند شهر نبوده باینکه مقام اساع و امثال سمرقند این نرسیده اند
لغیرا احوال دعوت نمودند و مجلسی ترتیب و چهار سال و پنج اثنای مغایر لکن این نرسیده
این جماعت همه یکی کنند کرد و مقام از آنشی حضرت خواجه علی بن محمد و دیگران
نیز کان فرستیدیم هم با کواهد و نه در نوین و دیگران و خانواد و اوفی آنچه در آنست که این
طریق باینکه حکم شود و چنانچه نزد و کار شما لکن بگویم بجا آرید و نشان باینکه حکم شود و شما
در آنشی فحشه اندازید و باینکه شما خود در آنشی نرسیدند و در آنکند و چنانچه
عذر باینکه خداوند اما کجا طاف اینکار داریم اس کار و شورش از ما هر لحاظ می رسد
معدود در آنوقت که آنشی بر لکرده که طاعت شده باینکه کل و مگذار که طاعت و در آن
و بر و سلام که طاعت و باینکه اینها اگر از احکام فراموشی طاعت می مانند باینکه بجا می آورند و بهیچیک
در دنیا طاعت کرده که از آنجانب فرستید و لکن باینکه که شما اگر در دنیا بودید
البته کفر و جاهل و ستم و در عین محبت افارب می رسد و حال در آخر با هم نیست و بعضی
از سبب و اینهم با المواجه انوفت دارد در دنیا غایت بوجه پیغام رسانیده باینکه
که مثل شما آدم و این خواب و خور باینکه مکن باینکه انوفت حکم لا قبول کردید و در دنیا
کجا قبول میکردید شما که فراموشی باینکه کرده خود مانند اینها را در آنشی داخل کنید باینکه
که اینجا که بنی آدم شرع مکلف اند و حسان نیز مکلف اند و در سوره جمع در ذکر آن
و بعضی هر جا که نیز باینکه آدم و مولا اند لا عظماء اخلافک بر لکن بعد از آن
حال احاطه باینکه جمیع را نماند که کفار غیر را خلود در نار است و صلی الله علیه و آله را اصلا داخل
جنت بلکه مثل بنایم خاک خواهیم بود و باینکه که صلی الله علیه و آله نیز در تاب مخلص

لانه مالک جنت که خست خوش بود اما آدم علیه السلام شده بود بلکه کرد کرد و بول هر خست
 بسنور عبا باشند و بکر رفتن منافع و نعم آمد و در خست میکنند و نعم جنت در آنجا نرسند
 میشوند بسنور و آنس و از زلال و عوا الی اینها را هم بدستور نیست آدم استغفار و دخول ملک
 من زل خود میشوند و اول میبایستی در بکر شد و الله اعلم و بحسب در حدیث و الله
 و آیه که به و ما قرءانه فی الارض و لا طاهر لظلم حاکم الا هم اما لکم ما م طافرا لکتاب خست
 ثم الی رهم عکرو و لا لمسکندهم جاوید را نیز خست و نصاص ظالم از مظلوم میشود
 از یک نوع مثلاً اگر نکاو شاخ دارد و بکر که شاخ دارد و باضعیف بعد از این است که
 شاخ و لایق قوت دهنه که انتقام خود ببرد و بعد از این نیز اینست و در هر
 بلکه خاک جنت میشود اما که لا خدا اندوخته شده اند در میان عالم و اما که لایق جانی نیست
 نام خست مذکور شده اند در میان بکر از لایق و کز از لایق خاک جنت آنچه میشود و در هر
 و در خاک جنت نیز خست از شورنت میکنند لذت فراموشند و بیایند و خاک زمینی مملکت
 جائیکه خاک بنا میشود و صورت فحش خاک دنیا و آتش آتش که آسمانها را هم را
 بهشت را بسیار آتش میکنند و زمین مثل سبزه شیرین نموده در غدا را خست
 هم بسیار زند و امروزی به هم جمع بر اطاعت و بندگی خست کرد و در صحاح آمده است
 هم از لایق اطاعت میکنند و در میان مجبور شوم تا هر یک از شکایات دیگر و حقوق صغیر
 مصفا کنند و بهشت بروند و در این اشیاء و بر و بر اهل جنت بکاو و یک با هر
 حاضر سازند که با هم خست نمایند و هر یک دیگر مرحوم سازد و بیک سازند اول از جگر
 با هر کباب نعم در اهل جنت نفیسم تا بعد از لایق کباب نموده همراه میدهند زمین
 بخوردن آتش دهنه بدین نوع خاک محو کرد و بکر چند خست از اشیاء دنیا و دنیا

مثلاً از جانور لایح حضرت امیر و نافع حضرت صالح و سبک اصحاب کیمف
 و از سامات اسطوره حانه و از کفانات کعبه نموده و کوه طور و صحرای بیت المقدس با این
 روضه مسجد نبور و منبر آجیا اینها و مانند اینها را صور کنند به نجشیده و صفاد و در کلام
 بهشت و آلاء نعمه در بهشت در آرند و بهشت نگاه دارند و بالجله بعد از فراغ روز ششم
 حاک که نجاه هزار سال مدت دارد و بعد از آن شب سونهار سرج زخ رو و خلود و روح منقود
 منقوص کلک مجید و احادیث نهفت که اهل جنت بهشت نعمت و زینب و اهل
 عذاب تخفیف و شدت و شبها ابد الابد است هم قنایند و زندگانی مانند کمالی
 و بهشتی را خانه را الهنزه از احوال جنت نجشیده و از عذاب و عذاب مختصر و مختصر
 بجنت رساند و رضای و دبار خود روز گردانند و جبهه خانم البی و آله و اصحاب الطاهر المهند و جنت
 و کرم و هوا رحم الالهی

بسم الرحمن الرحیم

شرح التسمی الرحمن الرحیم بدلیل که شایسته کمال الهی و جند با انتهاب لا کلبا لم یسم و در التسمی
 یکا حربه از لایحه و ماص و نه الب و شایسته که ذات مقدس از جنت جم کمالا حاصل بود
 و بهشتی است که معصی ظهور عالم کردیده و مجموعه عالم را بهشت مجید کمالا و از اعداء احادیث
 کمالا انقیض کرده اند و اینتر نه جامه متبرک التسمی التسمی نه دوم و بهشت عالم بقلب و
 هر سانه و مح و امه و ماد و علو ماسه و سعل و طس و مکیاسه لا یعصا رب و ازین
 هر یک بدگر بر ماس و سعت با انتهاب که از عفل اول ماص موجود است و ازین با ابدی

بر صور نوعیه و موطا کرد اینست هر یک با نهایی اینست مغزک سهم رحم و این جمیع است
 که آنرا حنیفه و سفت کل شیء اشاره بآنست و در سیم ششها کرد اینست زود انشویه
 از کما بیش است بسجود و نیل نمودن و می طبع کرد و در غایت محبت نمود و کما برای لایفه اوار
 است و دلائل و غوشت و قطب و ایدالت و نبوت و رسالت و لایف و سبک است که هر یک
 غنیه و راه محبت و سحای با نهان نمود باز هم از آنست که در عالم بطون دار و ملک
 در حقیقت در کار آورد و محسوس و مشهود کرد اینست و این حقیقت خاصه است که آنرا
 و الله تعالی محض در حقیقت و اشاره باینست و مغزک سهم رحم و این جمیع است
 غفل نمود و بپوشید کرد و مدد خواست از این بر سره شایسته و الله اعلم شریح و مجید
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 باید دانست که ذات مفیده و جل و علایات است و اینست باعتبار انصاف و کمال
 و حوی و ظهور لغز اولی صور امکان اول مرتبه عین است و اینست و لا حول و لا قوة الا بالله
 این مرتبه منظور است از الیه است و در سیم ششها کرد اینست زود انشویه
 ظهور و جمع لطوارات و عتبات در حد و نمیزر شایسته و حوی و امکان و حقیقت
 که شایسته قبل از ظهور انوار و انزیه و احد است و در الیه و مغزک سهم رحم و الله
 و در مرتبه سیم نفس ذات کمال و حوی و در الیه بقیوم است اعتبار خارج از ظلال
 صور معانی مسوده در واحد است و این مرتبه مشار الیه به لا اله الا الله و چهارم ظهور
 جامع است و بعد با خارجیه تفصل جمع الحی و در معنی و هم حای در خارج ظهور
 حصول یافته و این مرتبه مختص است که در تصویر گرفته اند و حای حاکم و حای
 قبله بود و ارفع و ملائکه حوسی این مرتبه انلاک و غم و موالید اعضا و جودش

مران باشد تا در آن نماند و در نو خود بشم بعد از آنکه میگویم و اعف عنی یعنی میخواند
 انموده که از تمام باز دارند و در حدیث بزرگتر میگویم که اگر کسی در نماز گفت و الله اعلم و بعد
 از آن هر چه از بندگانش بگوید خود کمالی علم و بعضی به بعضی نصیب شده مثل موت بر کمال
 و معانی و اولیا و انبیاء و رسول و اولیوم و خانم و یک سال از آن اقسام بسیار
 دارد و پس لایق برای انعام عنایت است که اعطای کمال است و نقص
 و اولیای کمال است و طفیل و طایفه اولیای رب و در میان اگر کسی بگوید که عظمی الله
 مقصود باشد و اگر کسی بگوید که نفسی الله بر نفسی الله که باشد پس عباد که لایق
 باشد و در بعضی در اصطلاح شرح بلک لفظ صلوة مفرد و نمونه ان عباد
 از آل کتاب و دره بر دانش از روح القدس و وضع نهف بغاسی هم در غیر
 او در جمیع امت او و نهف عباد او و مانند لایق است که بهمانه که به طفل
 آنجناب صلوات الله علیه از ذل خود در زیر برآورد و بطفیل آنجا یکصد و چهار
 صورت باین سبط و طول بنجام و علی بن الفیاسی در او ضاع او کار و عباد
 پس انبیه و عباد و در عطف صلوة ادا بنام و اراد و مکمل و بعد از
 حمد انبیه بلک لایق مظهر ضرورت یک لکه از نفس انانی فرما بعد از نماز
 در آن انبیه نام نموده اصحاب استعدادات عالی در نظر و تکمیل و بعد از
 و در انبیه العبد و بنوعی در جمیع احوال آنجناب ثابت به پس کور آنجناب با کمال از
 خف جمیع کمالات است و در جمیع عباد و زماوات و ثبات صالح و اخلا و فضیله
 و تجلیات و مناجات و مکاشفات و احوال و معانی در غم خود گرفته باشند از بر غم و در غم
 نمود و دیگر که اب اوقات جمیع کام بربزه از ربه نرفته باشد و لازم که یک غله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جست دنیا خاکی که نه دیرانه
حال دنیا سر بر سریدم از فرزانه
گفتم این تاراج لوی کاغذ بر دست اند
هر کسی ناسازی ز کتب لاگند
بر مثال تو در برشت و فصل بها
تو شسته ایمان نداری غافل حال کو
اندوان تاریکی و تنگی و تنهایی
تا که فصل خدا در صلیب کرد رنج
گر نه است آرزوی باقی که بجز
گر تو بخواهی که یابی مغرت و خیرا

نام

غصه جایی محبت ابا می ملاست خانه
گفت با خواست با باد است یا خانه
گفت یا غول اند با دیوانه با دیوانه
سر فرازی را رسد دریا ولی مردانه
بهم حافل در چرخ جایی از خانه
تا مگر بر پشت دست خود زنی دندان
بر سرست شکر مگر ابد شوی حیرانه
دست حاصل شود را شدت زنانه
مدیر دیگر بر جز خفته نه انجانه
با خداوند چنان شوی جهان بیکانه

Handwritten text in Persian script, likely a list or index, written vertically. The text is highly stylized and difficult to decipher due to the cursive nature of the script. It appears to be a list of names or titles, possibly related to the historical figures mentioned in the adjacent text.

و بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله اجمعين مدله ان محمداً صلى الله عليه وسلم
تذكره وعظمتها من احاديث صحيحه كقول الله عز وجل ان الله اخبرنا ان محمداً صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم واز سنها على ما في الصحيح انما جاء في كتابه ان الله عز وجل واز سنها
تنبأه ان محمداً صلى الله عليه وسلم على ما في الصحيح انما جاء في كتابه ان الله عز وجل واز سنها
بالحق الا ان الله عز وجل واز سنها انما جاء في كتابه ان الله عز وجل واز سنها
باب اول در صفتي نبينا و كذا في باب دوم در خوف و ذراع قيامت و احكام
باب دوم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب سوم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب چهارم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب پنجم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب ششم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب هفتم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب هشتم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب نهم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام
باب دهم در بيان نعيم و عذاب آله و انما در صفت نبينا و احكام

قَالَ السَّارِقُ اَعْلَمْتُ اِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَفَتْ وَلَهُنَّ زِينَةٌ وَتَفَاحٌ يَتَكَلَّمُونَ فِيهِ
 الْاَمْوَالُ وَالْاَزْوَاجُ كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْفُقَرَاءَ بِمَاءِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ قَرَارَهُ مَصْفًى ثُمَّ يَكُونُ
 خَطَابًا فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ ثُمَّ جَاءَ بِمَدَائِدٍ ارْتَدَّ عَنْهَا خَدَّيْهَا كَمَثَلِ زَيْفَانٍ
 دُنِيَ كُلُّمَا نَسِيَ بَازِرْكَو كَمَا وَلِهِيَ دُبُوكَا بَازِرْكَو كَمَا نَسِيَ بَعْضُ بَعْضٍ وَتَوَقَّعُوا وَدَلُّوا
 دُبُوكَا كَمَا نَسِيَ دُرِّيٌّ وَنَزَرَ دُنِيَ بَعْضُ زَمَانٍ سَبَّ كَلَامُ الرَّاسِ سَبَّ بَوَا
 دُنِيَ دُنِيَ كَمَا نَسِيَ دُرِّيٌّ وَنَسِيَ دُنِيَ بَعْضُ زَمَانٍ سَبَّ كَلَامُ الرَّاسِ سَبَّ بَوَا
 حَالِ اَنْبِيَاءٍ وَنَسِيَ دُنِيَ بَعْضُ زَمَانٍ سَبَّ كَلَامُ الرَّاسِ سَبَّ بَوَا
 انداخته بقیه منظر بود و فرمایش را پس باری بیا در رعیت سر از زمین کشید و سبب
 فرار و شاد و روز رعیت بود و بسیار خوشی آمد و حکم خود را از رعیت بفرمود
 و در روز فانی عذاب سخت و دردناک هر کس را که صفت چنانچه پیش از این فرمود
 بیاورد و لعوب و زینت و فرح کردن و کند و عمل صالح کند عم مسلم محمد مصطفی رسول الله علیه السلام
 انهم عباسی رضی الله عنه و ابی می کند از رسول الله علیه السلام که فرمود و در روز فانی
 زمین به یک سزا شد و زرا و مرد و عدل از بر و شغل در آید و زرا و عدل از بر و شغل در آید
 بر سر هم زخم بکشند که از موبار یک نرو از شمشیر ترتر و از شب تاریک زلفت و در زخم
 خیزد کرد و دخل اولی و آخری به حاضر کردند و جله خلایق از بر اینک و شمشیر کرمان
 و از زمین فانی بر زانو میفتند و نفی نفسی که میبند بعبه بار خدا با همه از هر زخم خلایق
 و با خویشتن فریاد میخوانند و بر مالطه که اکثر مدانی که در از روز فانی حاضر خدا را میگویند
 در شوق نبرد و عذر نه نبرد و جابر کریم که در عمر خود کرد با همه و خورد با همه و کعبه
 و از این شهادت با همه که اما گاهی بین بدنامه اعمال او نمی کشند در هر روز با همه را عاقل

از بنده دهند آه از لعل و زهر که نصیحت و رهنما شود آه بد لعل و زهر که خجالت و شرمانی بود بعد از آن
 خدا از حضرت غمت در روز که ملائیکه در حشر ماه حاضر کردند و در ماه ربیع الثانی
 حاضر آمدند و پرسیدند چه چیزی که در پیشگاه تو درسی است حضرت غمت در روزی که در پیشگاه تو
 اندازند پس او در دنیا بماند و در دنیا صلا و حج کند و بجزایم غم نمون بماند پس
 حضرت غمت در روز که از منتهی منزل در روز اندازند پس او در دنیا بماند که ملائیکه از دنیا
 از حلال و حرام و کمال و کمالات را خداوند تعالی در روزی که در دنیا بماند و در دنیا بماند و در دنیا بماند
 با و حرکت کند هر چه که از کجا آورده و بگذارد و جافه کند و خوب بکشد و آویز بماند و بکشد
 از و سوال کند اگر اینها خوب است یا بد و بگوید خلاص باید از اینها فرستاد و بگوید سلام بخیر
 جمیع آدمی و پیر و غم خورد که بوی خوش بماند و در حشر و عذاب و پشیمانی از دنیا از خوشی
 پناه باید جست و گفتن الهی پناه تو میگیرم از دنیا پس اگر غافل بودی باز و طاعت میکنی
 و بدی فانی و خوشتر میباشی ابو درود از روضه الشریعه گفت که لا اله الا الله محمدی مراد بگوید که لا اله الا الله
 خداوند عالم و ندانند که لا اله الا الله چه معنی است و بگویند که لا اله الا الله چه معنی است و بگویند که لا اله الا الله
 و ندانند که لا اله الا الله چه معنی است و بگویند که لا اله الا الله چه معنی است و بگویند که لا اله الا الله
 از و سخن شود و بماند رسول الله علیه و سلم فرمود که دنیا ملعون است و هر که خدا را در دنیا بپرستد
 و علماء را فعل تقوی گفته اند هر که خدا را در دنیا بپرستد و بگوید که لا اله الا الله او ملعون است
 و بگوید که لا اله الا الله او ملعون است و بگوید که لا اله الا الله او ملعون است و بگوید که لا اله الا الله او ملعون است
 در دنیا که جمیع کلمات و دعا و نیایش بود که علم است و در دنیا که جمیع کلمات و دعا و نیایش بود که علم است
 عبد الله بن عباس علیه السلام گفت که در روز قیامت دنیا را حاضر کردند و بگویند که لا اله الا الله او ملعون است
 و در دنیا که جمیع کلمات و دعا و نیایش بود که علم است و در دنیا که جمیع کلمات و دعا و نیایش بود که علم است

تو بر دنیا

ترسد بعد از آنکه هر از انواع صفت اسرار مستجاب گویند تعوذ بالشر منها
فرای نمودن این دعا که این دنیا نیست نه نماید لکن بیکر نهد و از هر درستی که باشد
نزدیک خود بدین معنی و خند اسرار دنیا است که محبت با عیسی زانی خدا را در نزد
اس و دنیا بدو فرخ اندازند و بنا کد الهی که در سبب و منافع و منزه اند که از هر حال
و عزم تو الله که هر سندی را در او را نیز در هر رخ اندازند و حکایت اسجد در دوشی
پیشی با تو رسید و فرمود که نصر با او با او انرا بهت کرد و اندک گفت با او
خانها تو در دنیا سخت بزرگ مرستم کاشی بعد از آنکه کور و جنس و اخ بود و بر تو
رسید بزرگ و گفت که است کفینه حکایت جنس آورد و اندک عیسی علیه السلام است
در عالم فریاد و خشت ز رسیدند عیسی علیه السلام و بعد از آنکه اسرار دنیا است
که شما را عیال میکند از اینجا بدست و این است فقر که همراه عیسی علیه السلام بعد از
برگشتن از دنیا رسیدند یکبار از خانه باز برایشان طعام مبارک و خمر گرم و بطبر
طعام و فلفل است بخور و اندیشیدند و گفتند در عالم خشنود با و فرستادیم گفتند و
طعام با و و لا بکشم ما در خشت ما هر سالیم لکه در طعم طعام رفته بعد از آنکه آرد
هر چه زهر و هم بخورند بمرغ و اس در خشت ما تنها برم خمر نگر از زهر آلود طعام آرد
پیشی از لکه بخور و را بکشند بعد طعام زهر آلوده بخورند و اسامع و دندان خشت
بر جا ماند بعد از آنکه عیسی علیه السلام با بر سر است رسید هر ساله و دیدند گفتند
با اهل خود و خمر کند و خمر جاسم روز روز و عیسی علیه السلام و بعد از آنکه روز
آوردند در دنیا خطبه معلم شامی کوشی معلم خود و آرد و بداند که منم و در
در پیشی یک لکه مقدار عمر که از او بر یکدشت ندانم هر چه که شده است و ندانم که چنان

[illegible]

۱۲
خندنازک

در تخیل عقیقه با هم بوز
از برای دعا و در جز
عاریت بخداوند در فکر
دشمنی با اعدای دین
از کوه و دریا و اراکان
باید توان رفت
و این سخن را
مقدم هسته

سجا آورده سیم و هفتم را از رخسار سیم از لایحه بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 بدینکه اینها ذکر که کرد ایم حالت و در هر که منکر شود مافز کرده تقوی با الله متین و این
 آورده بدینها و در اصول الله علیه و سلم فرمود که هر که اقبل صورت مد علیه و سلم
 از کور یا بدر آید و کشته کار لاشه و بر نه و کشته از کور یا بدر آید و بجا و بر این
 در کار مایه باشند و بکشد و آفتاب بالا بر این مفدا یک نمره اسناده کنند
 در ع و خود غ و با حتم خلاصه از رخ و این حاضرا کند تاگاه طراخ از بالا بر این
 بر آید که بهوشی شوند و از اینست که اول بع ما اعلی بکشد و در شکار این
 بر زمین فرود آید خندله بکشد که اهل زمین از رخ و این و همه در پیش گرد و آید
 حلقه کشته بعد از آنکه دوم بکشد و در شکار این که هم فرود آید و در پس
 اول اسناد شوند بچند و شکار هر هفت است بر زمین آید و پس بکشد و بکشد
 و در کور و عالم را در گردن حواله از آن و در که هم زخم ببارند و هم زخم نوره
 و باین کشته ببارند و خلو در کار مایه است بجل مشغول به بهیم بهیم که است شده بهیم و منجرو
 بخبر و خود شده ببارند از روار و است بکشد و آفتاب خندله کند و الم عهد الیکم ما یزعم
 لکم لا تعبدوا الا الله انکم عتدتم من دونه و لکم اعدو و فی هذا صراط مستقیم و آفتاب
 بچند مشغول شوند در لور و زخا لایحه فاضله و ندا کنند جبرئیل علیه السلام بکشد و بکشد
 و هم زخم که بکشد و بکشد بکشد بکشد در در آید و بکشد و آفتاب کونالم
 کند و ببارد بکشد بکشد و بکشد از شکار و زخم بکشد و بکشد و بکشد
 اللهم الاصل بر تو رحمت نکند ما که کون رحمت کنیم ز رسول الله علیه و سلم فرمود که من
 ساجد است بر رخ و محنت لک است سخت تر به از لک بکشد و بکشد و بکشد

۳۱
 انرا حل فرایته خوبیارم تا خلاص بایم خرقا و سوز و درد و او باید و بدر ملک
 و بیکه امر در شوق فرزند و لید تو لام که در دنیا از همه لذت نرمد آشتی و بوسفت
 و دخت بگر در لاله آفتاب نگاه میدارم اینک اینست محنت بیک تنگ که مرده
 تا خلاص بایم و از مریخ بریم بدر که فریاد کس و فرزند تو محنت نرم و فریاد
 افکارم و بگر اینک کسم بعد پیشی مار بعد و کیکه اسرار ملت لاله در شکم
 دهنه بود و آرزو از حلقه لاله در خواسته و بر فرزند بسیار رخ و شفت کشید کن
 محنت بیک تنگ اگر عکس ما را تا فرزند از مریخ خلاص بایم مادر که فریاد کسم
 و نفسی خود کفایم ترا چه کنم بچشش لاله و خواهر بر معده کسم بیک تنگ
 مله و تله بعد پیشی زنی باید و کیکه از زنی فرزند تو لام در دنیا روزگار و عرق
 با نو که رهنم و بوسه تو مشغول بود و از مادر و پدر و خواهر لاله سندان مبدلیم و سخت
 بله نو اختیار بگریم کنه یک ذره تنگ محنت اگر بچشش ما از مریخ برانی زنی که
 فرزند کجا بود و ترا بچشش و فرزند کجا خود کفایم پس لاله و نو مبدلیم و
 از شهر مند کیکه ترا زو کاه حاضر شدی تله و سر پیشی انداخته و دل بر مریخ ننداز
 خرقا به ندا ابرار شد فرجه کرد و کنه بیک آرد و کیکه خلاص شو و غیب که
 خدا با تو و امانت که بچشش نم بایم رسید کنه تو خداوند اگر چه در جبهه و علقه
 حکیمه فرزند تو که دست بگر کنه خرقا زنی و در مریخ فرزند لاله و کیم و حکم
 اینست چه دارد دنیا به نیکو که مشغول بود در رضا فرزند حسیه نام و فرزند رضا
 در جبهه نو در دنیا روزگار خود رضا زنی و فرزند صرف کرد و در اینک ام و در دنیا
 دست بگر کنه فرزند تو قبول کرد و بچشش فرزند آورد و در دنیا از دخت خوشی

هزاره را در بهشت کردند هم الهی صبا نم نوحه اند کردی و در حجر آفرین کا نوحه
 کردار مانگر بر جنت البقیه و آله اجمعین: بیست و سوم در بیان صفت هزار ساله
 قال الله تعالی مدد لی جنم لموعدهم اجعل لها سبعة ابواب کفل باب منهم جزء مقوم
 ابو حریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که هزار سال در بهشت نماند
 ناستیخ و هزار سال دیگر نماند ناستیخ و هزار سال دیگر نماند ناستیخ و چنانچه
 شب نایک و همچنان ناستیخ باشد و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود جبرئیل علیه السلام
 برسدیم که در بهشت جلوه گشت که فرم میباید که هر از خند لرزه بر آمد کف با رسول صلی الله
 علیه وسلم از هر روز که آنی در بهشت آفرید اند میباید خندید و جمله میباید از بهشت در بهشت
 در روز اند و در بهشت میباید از هر روز در بهشت در بهشت در بهشت در بهشت
 و میباید که هر از خند لرزه بر آمد و بفرموده میباید که هر از خند لرزه بر آمد
 که اهل در بهشت هزار سال در بهشت نماند و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 و دنیا بود چنانچه در بهشت نماند و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 که بی یغی با ایشان نرسد و عذاب کم نشود گویند سوا اعلیاء اجماع هم ناما لیس
 بنام ما سالم هر از خند لرزه بر آمد و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 ایشان نماند که هر از خند لرزه بر آمد و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 جبرئیل علیه السلام که الهی نود و نماند و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 برایشان که هر از خند لرزه بر آمد و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 هزار سال دیگر از خند لرزه بر آمد و در بهشت نماند و در بهشت نماند
 هر یک چنانچه در بهشت نماند که از یک نبشی زندم هزار سال و کم نشود و خدای مهربان

زو نام عذاب فوق العذاب با کما تو بقصدت اگر تو بخواهی پس هر یک که در این عالم
 عذاب هم زخم و حشر نثر ماکند و از خدا ترسند که حال بر این عالم خواهد بود و عمر خود
 در عذاب مفسد کند و دل مردمانه نهد و شب و روز از عذاب خفتن نرسد و از این عالم دور
 محنت دنیا مبر کند و از نعمت هم رست و نهو بنام دنیا از خود باز دارد که بهشت را بهشت
 مولایمان رسول الله علیه و سلم جبرئیل گفت که صفت هم زخم بر این عالم گفت
 یا محمد صلی الله علیه و سلم بدین خداوند تعالی که لا بر این بر خلق رسد و نه اگر مفسد از این عالم
 از هم زخم بود و دنیا بخت بند بر چه در دنیا به هم می بود اگر جام هم زخم در این است و این
 با و بزند از بوی خوشی جلوه دنیا بوزند و ببرد و بدین خداوند تعالی که جلوه عالم ببدنند او
 اگر سلاسل که در دگر با اگر کش بر کوه مار دنیا نهد و کوه که آخته شود و آب که با
 یا محمد صلی الله علیه و سلم اگر یکس در مغرب عذاب کند آنکه در مشرق عالم سوخته شود
 یا محمد صلی الله علیه و سلم اگر هم زخم سخت عظیم است و فر او به این است اگر سنج در دگر اندازد
 هزار سال در دگر فرو برد و این زخم از آه و سنگ بکم و علف او آید
 بر بر یک و شراب او جمیع و عظام او ز قلع بخواهد خداوند تعالی که فرمود است
 لهم سحابة من فوقهم لا یسقطون منها قطرة الا یسقطوا فیها و یسقطون فیها و یسقطون فیها و یسقطون فیها
 سباه بعد و هم زخم هفت و دس هر دگر فرست کند و دایع و زناح انشاء بول
 صلی الله علیه و سلم برسد با آخر جبرئیل در این زخم کشت و اندک گفت و یابول الله علیه و سلم
 از در دنیا در دگر بفتاد و بفتاد و هزار ساله راه است و کما هر در دنیا در دگر بفتاد
 و کما هر از زخم از این آلتی دنیا بفتاد و بفتاد و کما هر از زخم از این آلتی دنیا بفتاد
 و کما هر از زخم از این آلتی دنیا بفتاد و بفتاد و کما هر از زخم از این آلتی دنیا بفتاد

با این شجر آتش اندازند و دست چپ این شیخ برش دارند و زنجیر
 بر بندند رسول صلی الله علیه و سلم زار زار میگریست و گفت با آخر جبرئیل در تنعم
 در زنجیر کدام باشند گفت منافع و کافران که اشیاء بوفد و زنجیر با قوم خویشی باشد
 و انرا آویخته گویند و در میان قوم مشرکان بپسند و الله حجم گویند و در میان
 ترسانان باشند و او را سقر خوانند و در میان چهارم ابلیس قوم خویشی بپسند و او
 لطف خوانند و در میان تخم برست باشند و او را سحر خوانند و در میان
 ربوا خوانند باشند که او را نعم خوانند پس رسول صلی الله علیه و سلم گفت با آخر
 جبرئیل لا از در زنجیر بفرم خبر کن که اهل حق کدام اند گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 این از فرم من رسول صلی الله علیه و سلم فهمیده مریدان گفت بعد جبرئیل علیه السلام
 گفت اهل کباب بر از آنست تو باشند که با توبه مریدان رسول صلی الله علیه و سلم چون
 این خبر شنیدند با غلبه شدند و میپوشیدند جبرئیل علیه السلام در کنار افت خیم میپوشیدند
 گفت یا جبرئیل لا مصیبه عظمی را در بر و اندوه اندوه فور کرد پس رسول صلی الله علیه و سلم
 در حجره در آمد ناسه روز با همگی سخن گفت و هم صیقل بر خود بخواند و چشم
 رسول صلی الله علیه و سلم از بسیار گریستن خشک نشد و در میان ضعیف نشی بیاید
 فاطمه زهرا رضی الله عنها بر در حجره رسول صلی الله علیه و سلم در آمد رسول صلی الله علیه و سلم
 در حجره سجده بوفد میگریست بی فاطمه زهرا رضی الله عنها چون رسول صلی الله علیه و سلم
 بر حال دیده که رنگ کون زرد شده و چشم مبارک خشک نشد و در میان
 ضعیف شد گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم چه بوده ز منصف با فاطمه
 جلوسم جبرئیل علیه السلام صفت در زنجیر بر من بیا کرد و گفت که در تنعم در زنجیر

امت تو از اصل کبابی باشد یا فاعله رقیه الترهیبه بمرکب باز جریل علیه السلام علیه
 و کفت با رسول الله علیه و سلم چند لکریه طهر خرقا بر امت تو نقاد و کرم بسیار است
 پس رسول الله علیه و سلم فها با آخر جریل خبر کنم لا امت فرم چگونه درم زخم بود
 کفت با رسول الله علیه و سلم فرستگان این لا برده ناید و زخم نشاید و بکر در زخم
 سباه نکند چشم با این از زخم و بسلام و اغلال اگر فاش شد کفت با آخر جریل
 این لا بد و زخم چگونه بر کتف م را از این زخم و زخم بگویند و زخم با کتف در زخم
 کرده که چشم است رسول الله علیه و سلم بد و زخم برند مالک این ترا به بند و که با کتف
 این چه فرم اند که هیچ در زخم مانند این نماند و نه اند که در این را سباه نکرده و لاله
 و اغلال در کتف نماند و نه شکاف گویند و چنانچه شده است مالک این ترا که که
 از یک کتف شامه فرم اند این نام رسول الله علیه و سلم فراموشی کند گویند مالک فرم
 کتاب ما فرمود روز ماه برکت میدهم مالک که فراموشی رسول الله علیه و سلم
 فرمود این فرم نام محمد مصطفی رسول الله علیه و سلم بشوند فرما و بانگ بر آورد گویند
 است محمد مصطفی رسول الله علیه و سلم این فرم این فرم در زخم نکند و نه در زخم کونا که
 و غدا بسیار سخت بنمید گویند مالک بکشت لا و سبزه نماند بر حال خود فرم مالک که
 اگر کتف مار لاله و زخم کتف نشا شود و نه اگر در دنیا بکشد جانش را در زخم بود و کتف
 در زخم زخم کند مالک کند و این ترا ببرد و این بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
 بزر و مالک که کتف را آنشی که چگونه کرم که این نام محمد رسول الله علیه و سلم
 بگویند مالک کتف بزر و آنشی که کتف این ترا ببرد و بگوید که ترا ما سبزه و نه کتف
 ناکردن هر یک را بعد کتف خوشی ببرد انگاه مالک که در این را آنشی رو به سبزه

اینست که آنکه آن بر سر جفا کرد اند و در سینه آن شکای ماه رمضان کشیده اند
 پس بفرستاد خوشی در آنی بنما چند که خداوند فرمود و بعد از آنکه که اگر
 جبرئیل بر وی در حال عیانت میفرستد رسول صلی الله علیه و سلم چگونه جبرئیل نظر کند
 آن بر خنثه نسبه بهم در میان آنی هم زخم بیند خنثه مالک جبرئیل بیند بر با بالیند و یکد جبرئیل
 طبع و آید جبرئیل علیه السلام که لایق در حال عیانت است محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم لایق
 که حال آن جنت و چگونه مالک که با جبرئیل آنی هم زخم کوفت و پوت آن خنثه
 و لایق آن مانده خنثه جبرئیل علیه السلام به بند بصورت بنکو و در خوشی گویند با مالک
 اگر کتب که ما را چنین صورت ندیده ام مالک که در آن جبرئیل آنکه کسی محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم
 آمد در آن جهم نام محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم بشنید هر چه گویند و فرمایا بر آنکه اگر جبرئیل
 سلام ما بر محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم بر آن و از حال او خبر کنم که ملائکه و خداوند
 هم از آنی که در جبرئیل علیه السلام بفهم خود باز آید و ما آنی که جبرئیل بفهم
 می آید که محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم بر آن جبرئیل علیه السلام کسی محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم
 آید و بیند که در خنثه نسبه و لر خنثه از یک دانه در سفید بهم و از یک دانه سرخ لر خنثه
 چهار هزار در دانه رسول صلی الله علیه و سلم خنثه جبرئیل علیه السلام به بیند که با جبرئیل
 از کجا می آید که از زخم مرا بم آید اینی است عیانت نو مرا بم که در عذاب اند
 در زخم فاده اند لایق سلام فله اند و میگویند که ما فله اند فله اند رسول صلی الله علیه و سلم
 خنثه بخنثه و زار زار بر دانه و فاج آنهم را اند اند و نزدیک عیانتی آید و در سجده
 خوشیانه فله اند و دنا که آنهم است عیانت لایق خنثی از خوشیانه آنکه با محمد مصطفی رسول صلی الله علیه و سلم
 سر از سجن بردار که چنان نور و اگر دم و عیانت را بخنثه بم بر و آن را از زخم

بر شو آید و با خود در پشت بر انگاه رسول صلی الله علیه و سلم باید و مالک که
 حال استمر حله لک مالک بر پوشی از دم زخم بر دوش خیمه اعلام زخم محمد صلی الله علیه و سلم
 ببیند جلده مالک نه با بر اند و گویند با رسول صلی الله علیه و سلم بغیر با رسی در آن زخم
 ماه سوخته و جلده مالک با بر اند و رسول صلی الله علیه و سلم این زخم از دم زخم بر دوش
 و بر در پشت جویند که الله نه الهجوات خسته بوی غل کند خیمه از آب بر شو آیند
 بپشت مالک کند که تو از زخم از زخم اند و اندامها را با زخم کرده و رخسار در دوش
 این زخم خیمه چهاردهم نایاب باشند و در دوش این زخم که این آزادگان خداوند
 از آن زخم از زخم اند الهی و جلده مالک از آن زخم در ریه خیمه در دوش
 نون و یک و عشت کلامت کربن و کلک که با سبب جیم در دوش خیمه در دوش
 لزم الله بدخل الذی آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجر من تحتها الانهار ابو هریر
 روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم در بار پشت خیمه از زخم خیمه از زخم و
 خاشی از زخم و کبابی از زخم و زخم زخم او از دم و از رسول صلی الله علیه و سلم
 که من در در پشت خیمه که نکند و بگوید این زخم را زخم کبابی است که در دوش است
 و بعد از زخم از زخم و کبابی از زخم از زخم خیمه خداوند در دوش از زخم کبابی
 قال الله تعالی و لکم فی الجنة ادرکوه با کلمه غفور و خیمه در پشت روزه و در دوش
 در دم زخم بعد از کبابی بار زخم کبابی در دوش زخم و او را بکشد و کند
 که این زخم و از زخم کبابی بکشد که بکشد از زخم زخم رسیده از زخم کبابی
 خیمه از زخم و این زخم کبابی در دوش از زخم زخم کبابی بکشد و کند
 هر روز غذا بخورد و در دوش کبابی در دوش کبابی در دوش کبابی در دوش کبابی

درختی است اگر آب نازد صد سال در سایه آن درخت بنافه هنوز یک شاخ کم درخت نبرد
که درخت آنرا اگر است و ظل قد و در خداوند نگاه درخت بلبل بهشت جز با عجب و نعمت
آزاد است چنانچه هیچ چیز ندیده بهم و هیچ کس نشنیده و در خاطر هیچ یک نگذشته چنانچه
خداوند نگاه درخت آنرا اگر است. قال الله تعالی فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من شيء إلا عین
و نیز اللهم صل علی الشریع و سلم که مقدار نازبانان اینست هنر است از نام دنیا الهی در دست
درختی است که منور هم صل علی الشریع و سلم بدو خداوند نگاه درخت آنرا محمد مصطفی صل علی الشریع و سلم
و نیز آنکه که طایفه ای است چنانچه در دهم و فهم که در نباید و مینویست کونان که
و هر چه بخواهد زندگانی و بخواهد بر خوشی بهشتی هر نوع که خواهد خواه نشسته خواه ایستاده
خواهد خفته بخوابد درخت آنرا اگر است الله تعالی و دلالت قطوعها مد لئلا ایستاده
نه ببلبل است نه غایب نه بغم جمله درسی سرای بهشت از درخت درخت چنم درخت درخت درخت
در درخت نگاه کند بدین حال یکدیگر عجب نهند و زیارت بهشت را چنانچه چنانچه هر اگر زیارت اینست
بر سر آمد درخت مار یک از شرف نامهربان روشن کرد و با هر یک بخواهد و حل بهم و حل
ساعتی که بخوانند بخواهد و حل بپوشند و گفته شوند درختی است که کزین کس که در بهشت است
نصیر از در و نصیر از تنه و نصیر از فردمشی و نصیر از در و نصیر از باقو
و رسول صل علی الشریع و سلم نه بعد از خداوند چنانچه صل علی الشریع و سلم در بقیع قدرت او
که هر مومنی در بهشت قوت عدم و بهم در طعام و شراب خود و صحبت کرد و نصیر
از بهر لکه جبارا که در هر طعام که بهشتی خورده بهم هم که در و بر سر آمد از اندام است
هم در شک و مافور در اندام به مومنان الا مومنان و ابرو و بکله چشم و کوزه است بهر
و چشم است لاجب خود بهم عجب بایند و بگویند اینست خدا از من خود که فرستاد

الحمد لله الذي صدقنا وعده وادرننا الارض نور من الجنة حيث نشاء فسمع اهل العلم
 ودریشی که نصیر جا کاشانه که لقا آنجا بنشیند و با یکدیگر حکایت کند از خبر ما که در دنیا
 برایش گذشتند بعد از آنکه در دنیا با هم بگذرند و بسوی میفرستند باید هر ایدنه کند و بداند که
 چگونه کار باید کرد چنانچه جادو و جادوای دنیا را نماند و نموشی نکند و عمر خود را بر دوزخ
 بگذراند و امید چمتو نماید راه و بوسه برضای خود نماید و نهیست باز و نخواهد
 و در نزع و زار بوسه شغول است غمزه صلی الله علیه و سلم که سه بار با خلاص دل از خفا
 بخواند و بگوید اللهم لا یسرف رزقکم و هر که سه بار از هر رزق بخواند پناه خواهد داد از هر
 الهی از سرفته هر که در دل الهی و جلله سلف را نوقول عباد و عباد خود و و نایب علم
 و با نعل آخر شغول کرد و در دوزخ است محرم نکرد دل بجست الهی و آله اجمعین
 باب حم در بیان راه و ببرد و خیر است قال الله تعالی افلا تعقل لها اب و لا سهرها
 و قل لها قولا کرما جابر رضی الله عنه میگوید از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدم کدام کلام
 هنر فاضل زلف گفت نماز که در وقت و بنگر کردن در حق مادر و پدر و خوشنود کردن
 بر هر که مادر و پدر بخشود بکشند او در دوزخ است بخت بند و هر که با مادر و پدر بخورد و در
 خوشنود کند خدا بر خا بر او خوشنود کرد و هر که خدای تعالی روز بر او روزی از کلام
 عمر و در از که در حق مادر و پدر بگوید و با خوش و نعل صله رحم می آید خوش
 او را بیام نعل و در نورب نوشته گفت از فرزند آدم شکر بفرم کند و رضا را در جسد
 ناسنامه از بلا نکلدارم اگر کار دارد پدر آزار دهد هر چند طاعت کند و در دوزخ
 آورده اند که در دوزخ دلب رسول صلی الله علیه و سلم باید و گفت بار رسول الله علیه و سلم
 از هر مرضی شده است فرمائی بدست خود در دوزخ میدهم و او بر خاشاکم و سب

از و مال مسلم خواری که است به نام بانی رسول صلی الله علیه و سلم نهاده اگر چه صد خنک
خواب کند از آن شر نماند در روز و شب هم در بکوی خود است او شغل بکشی خواری
از تو خوشنود باشد و لا خیر فی دین و در رسول صلی الله علیه و سلم نهاده هر ضایع خواری در برابر
او بدتر است هر که او بدتر از خشت محبت است نفع کند و لا ثواب به مقبول است و هر که بزیارت
او بدتر بکوی سنان در رفعت خواری مرده نماند و نامه اعمال او ثواب نوبست و علما چنین گفته
که او بدتر بکردن فرزندان خویش است اول خیمه رهنه شوند جامه و هبند - تمام جسم بکشند
طعام و هبند - سبب جمع است این کفای دارد - چهارم اگر شناسه بخواند این کتب جمع
اگر کار برده اگر در امر معصیت باشد زود بکشد ششم با این شیوه درشت و بلند و کونه بگوید
بفهم این ترانام بخواند - نهم در صفات از این پیش نزدیک نماند اجازت نه بخواند
نهم بکمال دعا کند - دهم بکمال این امر شی خواهد - و فرزند طلبه بر او بدتر چهارم
اول نام ملک نهند دوم علم غریب بیاموزد سبب خشنه کند چهارم خیمه فرزند با خود
کنند آکنند - حقیقت بوسی مالک رفته الشرحه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم
که در روز کار رسول صلی الله علیه و سلم جوانی بعد نام او الفهمه و دبار و صالح که صدقه
و خیرات بسیار کرد در ناگاه بپایند کاری با خرسید زنی او بجهت رسول صلی الله علیه و سلم
آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم الفهمه در حال نزع است رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود غیب را و شکسته رفته الشرحه هر شی الفهمه آمدند و دیدند در حال نزع است گفتند
اے الفهمه بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و شی بکلمه گفتند هر چند که جد کردند و
که کلمه که رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر کردند به شی بکلمه بگوید رسول صلی الله علیه و سلم
بسیار غمگین و فرموده او را او طلب کند بلال رفته الشرحه عیسی دارد و فرمود

1. 2.

روز فاست البنا آورد است خرمی گفتند لعن الله رسول صلی الله علیه وسلم بر سبند که
 خرمی گفت چیت نمفد خرمی دام خلم و انشی و مد خرمی لکریه طلیه اجابت کند و خرمی
 برسد و خرمی او را مصیبت بدیه نوبت بر خرمی از خانه غایب شود آل و عیال او را
 لعن الله و بر در صوام و مد و او از بخاند و نصیحت کند تا خرمی گفت ای آورد با
 رسول صلی الله علیه وسلم فهدم خرمی گفت بگو ای آرید و احس کند بد آنچه نوبت
 و نیز فرمود که سبب چهار خواند اول لکه با و نیز سبب کند هم لکه طم هم خرمی کند سبب لکه
 رخ خرمی و نیز لعن الله هم لکه بر بلا و رخ او تحمل کند با سبب در بخار و با خورد و لکری
 قال الله تعالی الذین یأکلون الریبالا یفوقون محطه السطی و الحس و ابو هریرة
 روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم فهدم لکری که لا با سبب بر فده خرمی در استماع
 سببم که در عرم و سببم که سببم که از است خرمی زک کشته و از مار لکری و زک
 شکر است کشته بر سببم ما جبرئیل این که ام فم اند گفت با رسول صلی الله علیه وسلم
 است ربوا خرمی از است نور رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ربوا خرمی و خرمی
 شکم او را بر انشی کرد با فده که خرمی بهم و هر که مال ربوا بدست کرد بهم و عیال و خرمی
 و صد خرمی کرد بهم خرمی از و نیز بهم و بر و بر گفت کند رسول صلی الله علیه وسلم
 که ربوا رنده و شناخته و نوسنده و کوایر و رنده بهم و گفت اند رسول صلی الله علیه وسلم
 فرمود که در ربوا خرمی بهم که کناه سبب کرم کناه است که کس با مار خرمی زک است
 رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که یک درم از ربوا خورد و بایدت کرد و شکر بار از
 مار خرمی زک کرد بهم و نیز فرمود هر که ربوا خرمی در روز فاست از گد ربوا و نیز خرمی
 رسول صلی الله علیه وسلم فهدم زک و نوره با نوره و مویر ما مویر و غله با غله و ملک

فرود خن با بد که ریش بر آید و بشنند هر که زیاده از خود و زبان کرد و بر او اهل و اگر کسی
 بدو زخم رعد در موضع که ردا ظاهر شود زخم را موضع خواب کند و او بر اثر خود
 عمره صلی الله علیه وسلم در سجده و بموید رسیه بجا آرند تا رسیه بجا آرند و حق تعالی
 در باب ردا خوار و عید در کتب قال الله تعالى و بل للمطففين الذین اذکما لواء علی ان یسئلوا
 بعضیهم بعضا لکی بر لکسی هم ختم دگر را بسجده کم دهد و ختم لکری بسجده بجا آورد و این
 که نمائند هم خود را فریاد اندک و بسیار بر پیشانی خنک بعد رسول صلی الله علیه وسلم
 فرمود روزگار رسد انشود که هم مسلم الا لک هم ردا خوار باشند کفند با رسول صلی الله علیه وسلم
 هم ردا خوار چگونه باشند گفت ختم خود معامله با یکدیگر ردا است مانند بعضی در ردا
 معادنت کنند و بعضی میبخر و بعضی گواه یا تو بعضی نویسنده باشند هر که در کار و بار بعضی
 بهم بر در نیز لکن نویسنده الهی را از شوم ردا خوارند در بنه خنک تقاضا
 بحمت انزواله الامجاد باب ختم در بنه زوده دانش داشت قال الله تعالى
اقبوا الصلوات و اتوا الزکوة عبد الله بن عباسی رضی الله عنه ردا است میکند
 از رسول صلی الله علیه وسلم هر که نماز که الهی و زکوة مال ندید و روزی قبول نشد
 از هر لکه خدا رفا نماز و زکوة بهم بجا ما کرده است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود مال
 خود حصار کند زکوة را از بلا و کثایان و بنویسد بدعا کند و بیمار را بر
 و او کند بصد ز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ختم در امتنع خبر پیدا آیند از موشلم
 ح بلایا را بآن نازل شد اول ختم کثایان حاشی شوند و بعد بید آیند کثایان و چون
 ردا آشکارا شود و کثایان بسیار شوند و ختم زکوة ندید بایست نبالند و چون
 بشنند و نمیبند ردا بید آیند و ختم قمر خرات ندید فخط پیدا آید و آنها عالم

[illegible]

14

[illegible]

بانه كفايا بعد از نماز است و آله اجمعين باب نهم در بيان نماز گذاردن و احوال
 اتم الصلوات طرف النهار و زلفا من الليل + سلمان فارسي رضي الله عنه روایت کرده
 که رسول صلی الله علیه و سلم زبردست بر نیت شایسته و درخت بکف و درخت بجنبید
 بر کعبه الریش و درخت انشاء گفت با شما از هر کسی که هر چه کردم گفت با
 رسول صلی الله علیه و سلم بفرمان ما بعد با شما وضو بزد و در نماز سجده کرد و گفت با
 او بر نیت محو کف و درخت چمن سلمان در نماز استند و هر بار که سر از بالا فرود کشد گمان
 رنجیده شود رسول صلی الله علیه و سلم فهمید که وضو تمام کند از خانه سو مسجده هر چه قدم نه
 سبانه از وضو می کشد و حسن در دلو و نوبت رسول صلی الله علیه و سلم فهمید که تمام
 وضو در نماز استند و رکوع و سجده کند و بعد از نیت بجا آید نماز او سکه حلال
 شود کفايا بعد از پنجشنبه کفايا شنبه که نماز با شما بزد و از نماز او را شفاعت کند
 و اگر وضو تمام بجا نیاورد و رکوع و سجده تمام نکند از آن تمام بخواند نماز بگذرد و بجا
 ضایع کند و پنجشنبه را در روز و در آن است بر در بند و از نماز قبول نباشد
 رسول صلی الله علیه و سلم فهمید اول خبر که در قیامت به پرسند نماز بهم اگر نماز کما حق الله
 رسد عار نماید اگر تقصیر کند بهم خایه و زیاده کار بهم نماز گذاردن حاصل کرد رضا خصلت بهم
 و در سینه ملائکه و صفت بنور الیه و نور معرفت است و پند برفته کرد کار است و در حقیقت
 در روز زینت و چراغ کور و روشنایی نماز است به ناهج بهر سبب و نماز حقیقت
 و بنده پیشی خدا را تمام و کمال نیت از آن است و در نماز و تکبیر نیت است که
 ح و در نماز پوسیده بجا است بگذارد و کفايا بعد از رکوع و سجده نیک بجا آید و در نماز او
 ح خبر کلامت کند اول عذاب کور از و برود و بعد از آن نیک رزق از و برود و انعم

روشنای و روشنی بنویسم چهارم نامه اعلام او بدین است و از پهلوانان
 پنج بحساب و بدین است و هر که کاهل نماز بهم خدا را نگوید اگر نماند او را بدو از جز
 سه جز در دنیا است جز و نفر کلاه جز در کور سه جز در دنیا است جز که در دنیا
 اول بزند کانی بر کز کلب او در چهارم بسیار در او بود و در دنیا و در دنیا
 کلاه جز و نفر کلاه او را کلاه جز و نفر کلاه او را کلاه جز و نفر کلاه او را
 کلاه الموش با هست به کلاه جز که در کور کلاه او را کلاه جز و نفر کلاه او را
 ناز کلاه کور به کلاه کور کلاه جز که در دنیا کلاه او را کلاه جز و نفر کلاه او را
 کردن سخت تر است هر که نماز طاعت کند بغیر عذر عذاب کند خدا را
 به رعبه نزار سال قوله علیه السلام من ترک الجماعة عذبه الله تعالى رعبه
 رو سباه کند و در کور و در او از نبل کرد و رسول صلی الله علیه و سلم
 تارک الجماعة ملعون من التورب و الانجیل و الزور و النفاق و تارک الجماعة منی فی الارض
 و الارض ملعون و بنظر ای السماء ملعون ای اصل السماء و الارض ملعون ای کعبه
 و کعبه غیر صلی الله علیه و السلام و لو لم یزل یصلی صلاه اثنی عشر و جمع و صیام و
 صیام جمع اثنی عشر و جمع ای جمع الطاعات و عمل جمیع الخیرات و لا یحظر الخیر
 و جماعته لاکه الله تعالی فی الدار الدلیله ای کما فی و ما ذاعلم و لا یحظر الخیر
 نظر الرحمن فی الدنیا و الآخرة و لا یعمل منه صدق و لا عدل
 هر چه مسلمانان را در این دنیا و در نماز و جماعت و صیام و زکوة و حج و غیره
 که نماز شود و هر که نماز نام کند و در مسجد مختلف بهم نماز خصل کند
 حق را و نماز در دنیا و در از بر این نماز بهم رسول صلی الله علیه و سلم

که نماز نفل بسیار بگذارد هر کس که بگوید یا هم از آتشی در زخم و هر که نماز بگذارد بگوید
 و بنشیند نماز آفتاب بر آید نماز جانش بگذارد و خوشایند نواب حج عمره در دو روز عمل
 نویسد اللهم اجعلنا من المصلين الناجين من عذاب جهنم اللهم اجعلنا من المصلين الناجين من عذاب جهنم
 قال الله تعالى انه لغفران كريم فمن قرأ بثلثمائة مرة لا اله الا الله وحده لا شريك له
 روايت ميکنند از رسول صلی الله علیه و سلم هر که هر روز دو سب آیه از قرآن بخواند خداوند
 بعد از هر چیز که در دنیا است بکشد و در آخرت بکشد و در آخرت بکشد و در آخرت بکشد
 و اگر بر آید سب در روز و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 از زخم و محنت و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 خواند باشند و بخوانند و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 چه احسن است او نگاه دارند لاجرم شما را عذاب کنم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
 هر که سوره بسی بخواند خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 اگر در دلتی بهم نوبت شود در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 و اگر در روز و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 ببرد و شهید و بکشد و اگر در حال جان کشیدن بخواند و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 خواهند و ملک الموت بجا و بر تاس بایستد و هر که هر روز سوره بسی بخواند و در هر روز
 از حق تعالی ندا آید از عذاب بپوشد و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 فرمود هر که هزار بار سوره خلاص بخواند و با وضو بکشد و سه بار سوره فاتحه بخواند و در هر روز
 در هر روز بکشد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که سه بار قل هو الله احد بخواند و در هر روز

بهجت بود که ختم فرمود این بیستم و اگر چه از آن باریک است اما خلاص بخلاف خدا سرغایم کرد
 الله او بنامند و اگر چه باریک است اما خلاص بخلاف کائنات است و بیست و پنج ساله او را غفوت کند
 و اگر چه هزار بار بخلاف نیرودنا جاسخ در پشت بند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که در این
 هر دو نفر که در خانه رفته صلوات دهند و اخلاص بخواند تو که اگر چه هر که خود را بخلاف بخلاف
 بیستم جمله کتاب خوانده بیستم هر حق را بر غیر از سنن است و اگر که او که بیست و
 السلام الرحمن الرحیم که خدا سرغایم او را از آلتی هر زخم ناله که رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که آیه الکرسی بخانه کلمه است در هر کلمه بخانه بر کبریا و هر که بعد از نماز فرست
 آیه الکرسی بخواند هشتاد و سه بار و بخانه و بخانه و بخانه و بخانه و بخانه و بخانه و بخانه و بخانه
 و در نزد کتاب رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت چه فرمود بیستم که فرزند خود
 فرمود بیست و نه بخانه گفت صلی الله علیه و سلم هر که کلام بخواند ثواب او را بیست و نه
 و در هر ساعت جبرئیل علیه السلام بیاید و گفت باریک رسول صلی الله علیه و سلم فرست
 لا سلام برساند و میفرماید هر که فرزند خود فرست فرست بیست و نه بخانه که حج کرد یا
 و هزار سکنه از احیاء و جامه مله بیستم الهی تو فرست بخواند و فرست بیست و نه بخانه
 بحمت النبی و آله اجمعین باب باز در بیست و نه روز و فرست بیست و نه بخانه
 سه رمضان الی نزل فیها القرآن حدیث النبی ابو هریرة رضى الله عنه و فرست
 از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که در او ماه رمضان درخت و درخت و درخت و درخت
 مغفوت است و آخر نه روز از او درخت از رسول صلی الله علیه و سلم فرست
 که هر که روزی ماه رمضان بداند و نماز را اوج بکشد هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که
 حواله فرست و الصوم بی و انا اجر بیست و نه روز و فرست بیست و نه بخانه

کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ خوفنا بی از ماہ رمضان ہر روزہ بوفروزہ کشاد
 کسی کہ مسخو غذاب بہم از آلتی م زخم آزاد کند و چہم آخر ماہ رمضان شود و خداوند
 بام نفع کر چار کسی یک سار ب غم م عافا اور پدربسم لکھ صلہ رحم برود
 چارم لکھ مسلمانانہ ناخو بر بخاند و نکر و اندیشہ نکند و روزہ دار ماہ رمضان از ہشت
 خانہ است کہ از م دار پدربسم و در میان خانہ ما خیمہ بنشد و در میان خانہ حور لعین
 سہ ہندم صفات خداوندی در مرقا حور مصورات فی التجام ہو برابر لایعفا ہزار
 کز کشتن کہ بہت رکعت نماز زاد و کذا الوبت فصلا خداوندی در ہشت و پدور در
 ہر صر ماہ سلام در رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کہ روزہ ماہ رمضان بقصد خود
 م زخم مفاہ و در ہر ماہ اگر نخورد روزہ را اللہ ثواب لربند و روزہ دلا و کشاد
 و حاجت و در ثواب روزہ دار عبادت و خاتم روزہ در اسم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 از ہر ماہ ستہ روزہ و شنبہ و فرمود ہر کہ در ماہ ستہ روزہ را اللہ سبزدیم
 چار دیم با نزدیم چہ ہر نام سال روزہ و شنبہ بہم رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 ہر کہ ستہ جز ثناء و اللہ ما و فرم کف کند اول بخشد بجد بد و ضو م از ہر ماہ
 ستہ روزہ را اللہ سبسم نماز چاشت کذا اللہ حق اودا بام نفع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 چہم و ماہ رجب ماہ خداوندی است و ہر کہ یک روزہ از ماہ رجب بد اللہ حسو
 رضا خوقا کرد و ہر کہ از ماہ رجب م روزہ را اللہ خوقا است ہزار سال سلام
 آلتی م زخم م کر کھلا از روزہ و ہر کہ چار روزہ را اللہ خوقا اودا از ملائکہ
 انکہ کر کھلا و ہر کہ پنج روزہ را اللہ اعظمہ خلاص کند نمونند و شت حسنہ لرجب
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم فہم ہر کہ ستہ روزہ ادا ل شعبہ و اللہ و ستہ روزہ با

وسته روزه آخر حق تعالی نواب بنفعا بنجر لک لک دید و لا نواب بشناسا بدید
 و اکبر دشمنیدم و بهم و هر که شب یا نوزدهم صد رکعت نماز کند و هزار بار بگوید
 قل هو الله احد تجله حق تعالی داس که کسان او بخوانند رسول صلی الله علیه و سلم فهمد
 که افضلتر ماهها ماه رمضان است و اعظمتر ماهها ماه زیجه است هر که از او روزه بگیرد
 روزی و الله که صد سال روزی و ششصد روز ششصد او برابر هزار سال است و هر که روز
 عبد الفخر زبانی کند از او فطره خیم که بر زمین جلد حق تعالی حله کسان با هم نفع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فهمد و روزه ماه محرم شبیه است و شب عاشره شب هر که در آن شب صد رکعت نماز کند
 تجله در هر کعبه الحمد لله ببار و قل هو الله احد و بار ناسا و دیگر در حفظ و آلتی خدا تعالی
 بهم و هر که روز عاشره روزه و الله حق تعالی و برا نواب و صد هزار حج عمره و در دنیا
 نوید و هر که در روز عاشره دست شغفت بسم بتمیز خدا تعالی خدا تعالی بتمیز
 بر بنیم بهم در بهشت و برادر چه دید و هر که از روزه دارد روزی بشت بدیجی بلکه حج
 محمد رسول صلی الله علیه و سلم سبک کرد و هم محرم عاشره از هر که میگویند
 حق تعالی و هزار نوبت که است طه است و روز عاشره بر آستان دیگر
 فاضله و این روز را غیز و زک باید داشت و هم روزی که از نوبت الهی
 نوبت و الله و جمله مسلمانان را بخت الهی و آله اجمعین است و از هم در این نوبت هر روز
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر در او بود در سجده که از خود خدا تعالی و دیگر
 ام میگویند که ناسا و هر که در سجده میگویند زنی از رسول صلی الله علیه و سلم سبک
 که خوشتر از رحمت فهمد و نوبت هر که خوشتر بدیجی گفت اگر فرمود اگر بخانه در روز
 نوبت به بنیجی از او بر خوشتر نیست و بریم مرد و نوبت از نوبت به بنیجی هنوز از خود برسد

نموده باشد و هر زبانی که روزی نطوع دارد بغیر دستور شوهر روا نمود و او را
 رسول صلی الله علیه و سلم زبانی بپندمید و اول خوشتر است از درختی که در آن
 خمر است که از آن درخت هر یک که بخواهد با جارت شوهر و اگر از خانه بیرون رود
 بغیر اجازت شوهر در لغت خدا رفته باشد یا شوهر و فرمود که اول خبر که از زنان
 در روز قیامت از نماز پرسند بعد از آن شوهر و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر
 زبانی شیخ و فرزند دارد یا هم در روز قیامت پرسند و خود را از حرام نگاه میدارند
 در بهشت جا را بدین و هر درخت خواهد بود که نفل است زبانی در روز قیامت رسول صلی الله علیه و سلم
 و فائز باقیه بود و شوهر از زن بود و مادرش نیز زن بود اینها را بعد از آنکه دختر
 بسیار دل تنگ شد و دختر خود را در خواب دیدم آنشی در برش افتاد و در عذاب
 سوختن است و از دماغش خیم میخورد و دستها بر او باقی بسته اند و بند آتش در برابر
 نهادند و مادرش در پستانش آویخته خیم مادرش را در یک کف است و در خمره حالت گفتن
 اس آنشی هر بر سرش افتاد است و آرائش که سم خورده اند و پوشیده و دستها
 که باقی بسته اند و آرائش که به دستور شوهر را بر او بسته اند و دستها بسته اند و دستها
 که در باغ است و آرائش که به دستور شوهر از خانه بیرون نرود و اس مادر که در
 دست و آرائش که به دستور شوهر شربت زند و دم نمیداد و آن خمر از دم
 و آرائش که زبانی شوهر را میخواستند و آرائش را در حال بر رسول صلی الله علیه و سلم
 و بگوینا شوهر را بخورد و لا شفاعت کنند و او را فرستاده شود مادرش هر از خواب
 بیدار شد و آنکس شده نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم باید و قصه و گفت رسول صلی الله علیه و سلم
 شوهر او را ملامت کرد و گفت اگر ملا شفاعت کنم ضعیفه بجای کنم و رافیه شوهر رسول صلی الله علیه و سلم

از و سلفه ستم که موافق نم بود بر وی در آن فرمود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و حق
رحم است و در جهنم است بداند اگر حجت کنی حق را بر تو حجت گفت ما رسول الله صلی الله علیه و سلم
و لا غفرکم و از و سلفه شدم خیمه دار و در خانه آمد و شب و در خواب بد و خرسه که
در پشت لخت و حلها پشت پوشیده از کفشی از در خمر حال او حجت گفت خیمه شوم فرم از من
سلفه شده غفور خدا بر کمال عذاب از من زد و ما جا در پشت طلع و حل لایم کرد
و در پشت آورد که مرا فرم از خمر از زنا فرم بر زنا و نیا بر و در کوسه ای بر پشت
نا غبرت که بر بند و خنک دارند و در ضا شویش بچوبند نابدی عذاب مبتلا شود و در
ما رسول صلی الله علیه و سلم از مومنان با ایما که لم یزنی رسول صلی الله علیه و سلم فهم که صلوة
با صل خونی خوشتر به رسول صلی الله علیه و سلم فهم که زنا بر شوهر حق خونی اول است
اگر کار در اندر و خانه فرماید و کند که از خانه برود + هم علم غریب با موزانند از
نیا موزانند از غمید بر و نیا به هم سبیم که اوسط طعام حلال دید هر کوشیده بود
که از حرم بر وید در نشی مریخ بود + چهارم بر وید غلم کند که در لانت خدا عیال
نیم اگر زنی نامساو کار کند از ویر گفت کرد + رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خیمه و درخت
بجلا لب جمع شوند خوف آری هم ان لا حش نبوید و شب محو کند و درخت نبوید
چشم غش کند بر نار و گو که بر اندام انبیه نیک نبوید چشم رول شوند هر کام که نهند حش
نبوید و شب محو کند چشم زنی فرزند زاید و شرب وید هر دم و لا حش نبوید و
ار شبا محو کند و هزاره درجات بفراید پس بدیم در شایع از و در و قال
ثم یقری الذب الذی لا یؤمنون بابات الله اولیک هم الکافرون
بوی که صد بر صبر بدین روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم فهم که اگر زنی که

بر شما که دروغ گوئید هر راست گفتن در دست از در ما بر پشت در شما که دروغ گوئید
 که دروغ گفتن در دست از در ما بر رخ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که از دروغ
 بریز کنید که چرخ منده دروغ گوید و شکاف از در بریزند که از در بریزند که هر یک
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که در شب هجرت فرمودیم هر روز را این پنج چیز را بخوانند
 و زبانها را از حاف قفا کشیده و از ناز ناز آتش این نرا بر منده بجز
 این چه فایده گفت این که فرمود اند که گواهی میداند بدو رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که من فو شده علامت بهم اول چرخ گوید دروغ دوم جمع و عده کند خلاف
 سیم چرخ لاف ببرد و بدخانت کند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که شش چیز را بخوان
 خاموش در فرساید اول چرخ گوید دروغ کند دوم جمع و عده کند خلاف کند
 سیم فرح خفته نکند از هر چه از زنا چهارم چشم را نکند از زنا بدین
 و نکند از زنا که فرج را نکند لاف بدخانت نکند خام گوید دروغ
 کوشک آتش زنا کند هر روز زخم و حاسد خوک هر روز رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود چرخ باید و خود هم اندامها بشی بر آید و زار میکند و میگویند زبان
 راست باشی که از راستی نور است مایه لث و اگر چه نوبه بدست رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که بلا مایه موکل اند زنا ثقه مان گفته اند که موفرخ بخواند که گوید و اگر در کنار
 و منافق لبسار گوید و اگر در اندک کند عمر خطاب رضی الله عنه گفت هر که نجیب گوید
 فضل بسیار بگوید هر که فضول بسیار بفرم کلم بهم هر که شرم نهد دلش بر
 در خراب که معاد گفت بار رسول صلی الله علیه و سلم ما و صبت کن رسول صلی الله علیه و سلم
 اشارت بر با کرد یعنی زبان را نکند از و معاد فهمید بار گفت بار رسول صلی الله علیه و سلم

[illegible]

روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم یکبار بر دم کور میگذشت فرمود و انما البغیة
 یعنی اهل این دم کور عذاب میکنند پس میزند بار رسول الله صلی الله علیه و سلم چه کار کرد اند
 فرمود که سخن خسته کردم در دم جایی از بول نکاهنداشته در خرمن خرم خرم
 آفرید زنی آمد بوقت و جلال هم چند کرده از نو محمد شنید اول کسی که فرمودم
 کسی که زنا کند سبیم کسی که سخن خسته کند چهارم کسی که از بول بر دست کشد که بگوید
 خدا بر تو بدروغ خورده الهی را و جمله مسلمانان را از غیبت و سخن خسته کردن نکاهند
 بجهت اینی و آله المحسنین - از او روایت می آید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که حد طاعت است خورده که هرگز از آن منجور نباشد
 رفته الله عنه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که سه چیز اصل کائنات است این
 حد کنید و نرسید اول تکبر بر کعبه ابله کسی نکرده که زنی خدا بر تو بیای
 و آدم صفر صلوای الله سجده - هم هم منبر آدم صلوای الله علیه و سلم و آنکه دم خورند
 و او را از بهشت براند و سبیم حد که بر آدم فاعله حد غایب شد که الله و
 باطل گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که سه گروه سبیم در دم زخم برند
 باطل گفتند بار رسول صلی الله علیه و سلم این چه فم اند گفت یک پشه عالم
 زدن با را بجهل و علما را حبه علماء گفته اند اول کناه که در آنست که گفته اند
 که شبها کرد و هم کناه که در زمی کردند حد بعد ابله کسی سزا کرد و فاعله در
 هر یک را زنده خورده شدند و گفتند کسی دعا سنجید + یک جام خورده + هم عیش
 سبیم حد کنند + علماء گفته اند حد حاسد مکر خوک و علامت خود آنست که از زخم
 و غیبت گفتند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چهار روز فایده زنی

بخدمت حق بیا که غم از نو بر پشت نیست چنانکه از دیکر نیست زشت و در نصیب ما کشته
 نو بر پشت در شام آید رنجد و تمنا نیست می کشد از خوف خدا آمدن در آن ترا
 باز گویند و در هر روز بر نموده ان شاء الله تعالی نصیب آن چنانکه ما بدارند که خلق
 اولی روزی از آن جزو شوند گویند این بار خدا را اگر لا بد روزی می رسد در کتاب
 این نیست که نمود در حال حشر نمود در زمانی آمد در شام آنکه کشته شد هم با ما می آید
 که بدید که آنکه از آن در میانم از بد و از ما شرم نگیرد از کشته می رسد بد و از
 غم می رسد بد آنکه بخت غم عذاب و فناء و محرم کردن شمس از جمله نواب
 از آنکه در پشت را بکشد تا هر بار در پشت نه هر این به ناشر از خوف خدا را
 و در شوال صلی الله علیه و سلم فرمود هر علی خد در این راه را عمل در ماه خدا را قبول
 که علم است و در این است بدارند خرم و آغ ما خرم زد یک آمد ما حرم نمودن که اله
 چه بدست نداشت از حق که آن علم بود که بر ما که بود در ابو هریره رضی الله عنه
 از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت ما سجد نماز در روزه دارند و از نواب محرم
 بود را خرا از کشتن و شمس که اگر نماز که در علم و در اجماع نواب شمس از نماز
 در و اخلاص می باشد و علم گفته اند که مثل آنکه عشاء بر ما که سجد که کعبه چنان
 از شکرش بر کنند کعبه بدارند که در روز شنبه در بازار مدینه از آن که سجد
 هر یک کعبه می باشد گویند فلان کیس بر زر داند و از جمله که کعبه خرم بخور و مغذاته
 از خرم می باشد عبادی بر ما که سجد خرم و بر شنبه او را خرم و رسول صلی الله
 فرمود که آخر زمانی قوم مدید آیند و دنیا را بچند بدین و در روزی که کشته
 در دنیا را بر این از شکر شنبه می باشد و در دنیا را بچند بدین و در روزی که کشته

٧٠

[illegible]

نگویند؛ بگویند اول از دست راست و بنا کنند که حب الدنار است پس کل خطبه بخواند
 اگر گویند بنده بماند که در مصیبت نماند از دست راست و اگر نماند که در مصیبت نماند
 اگر نماند از دست راست و اگر نماند که در مصیبت نماند از دست راست و اگر نماند که در مصیبت نماند
 خود بدید و اگر نماند که در مصیبت نماند که خدا را تعالی آفرید که در مصیبت نماند که خدا را تعالی آفرید
 حضرت مادر المؤمنین عماره رضی الله عنه نظم میزد و میخواند که آفرید که در مصیبت نماند که خدا را تعالی آفرید
 بلند شد و خدا را تعالی جام الغم را نوشید الهی و جلوه مسکنه سلامتی الهی بخشی برکت
 و آله اجمعین بخدمت در فضل خلدید و در دست قال السلام و انگ خطبه
 رسول صلی الله علیه و سلم هرگاه در روز راز و نهند خلق نیکو بگویم و نیز فرمود خلق نیکو بگویم
 رسول صلی الله علیه و سلم هرگاه در روز راز و نهند که این از نماز و روزه و حج و عمره
 و غیره و جلوه خیرات برابر بگویم و بگویم بر دیگر فضل که از خیر و نافع است
 باز رسول صلی الله علیه و سلم فرمود از کله خلق خوشتر بگویم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که که خلق خوشی در این بگویم روزه و زکات و صدقه و خیر که در میان
 در روز راز و نهند خلق نیکو بگویم و عاقبت رضای خدا را میبندد از رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود که خوردن چاه نماند که کس از نیکو بگویم و فرمود خلق نیکو بگویم و نافع از
 همه دنیا و جزو دنیا و دنیا بخوبی ظاهر که در این بگویم و از خدا را بخیر
 باشد که بگویم در ماه خدا را تعالی زار کند و هر روز صد بار نگویم بحسب السلام اول
 انبیا بگویم بدخورد نیکو بگویم از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که عجب دارم که از این
 که بگویم مبتلا بگویم چه اگر نماند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و دیگر
 عجب دارم از آنکه کسی معاصی بدسکالند و نماند که در انکس و افاض الله علی السعیدین

بقا فلانم هم غور نیک شد آلف و با عل و عبال نه نیکند که خوشترم و خوشتر
 خ و بهند و خوشترم و خوشتر است از آنکه از چشم و زرق و ریح و علی علیه السلام
 که خدا بر نیا به نیکو خور و در از نیک شد اخوی فرست به نیک که خوشتر نیک اگر که آنوقت
 از بدتر خور و در بر نیک شد و به نیک و فرست خور و نیک شد نیک اگر که بدتر نیک اگر که آنوقت
 و از نیک نیک بر نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 که نیک بر نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 از آنکه نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 که از نیک نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 از نیک نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که هر چه
 نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 کند و هر که خواهد که نزد حضرت خوی نیک نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 که نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 آنکه نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر چه نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد
 و اگر اندک رسد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد و نیک شد

آمد و گفت یا رسول صلی الله علیه و سلم ما لم یفوت و تتم بکرم رسول صلی الله علیه و سلم
 هرگز نیست که با ما بشی برود و تنشی ببار شود و بر ابراهیم خرم شود خدا را تا چشم من
 بهشت را ندانم اول او را مبتلا کند به بلا ختم مبتلا کند صرشی نبرد و یا رسول صلی الله علیه و سلم
 که پیش از خود را بر جای در صفت که بداند در صفت نه روز نه نماز نه نصیحت تو را رسید
 الا نه ملا که بر تن او رسد او صبر کند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اول کسی که بهشت
 برسد اینها باشند که بهر حال صبر کنند پس واجب است صبر کند که صبر کند بر بلا و رنج زیرا که
 جمله عمر را با فخر خود مبتلا شدند و صبر میکردند و صبر کنند صلی الله علیه و سلم از خلق بود که
 که هیچ وقت نبود که بهر مورد بر تبارک این قوم همراه رشت نما و لغو بود که محال است
 اللهم اهل الاخرة و یا رسول خدا را تعالی عز و مجد فوله تعالی انک تعالی خلق العظیم و خیر الخ
 که صبر کردی به بلا فاقان برشت اگر عبادت تو نقل رسول صلی الله علیه و سلم فرمودم
 خدا را بر منده خرد و بلا و محنت بر من فرستند تا از کشته ها پاک شود و اگر
 او را کشته بکشد فرزند بلند رزق شود و خیر بر منده بلا نماز شود او صبر کند
 که تبارک بر من تقضا کند ملائک که بپند ما را خدا با اس از آستانه
 که ما ششم خیمه باز شده که تبارک از خدا را تعالی خدا آید بکشد تا عید به
 هر چه بخواند بخواند که حاجت تو روا کردیم و بدین صبر اجر بزرگ و کرامت
 عطا کند در شصت خیمه خدا را تعالی در شصت که بهشت عطا کند جمله حاضر است نم کنند
 و گویند که کاش که لا در دنیا گوشت و پوست بمواد بر میدهند بر تمام روز که منهای
 هر با فخر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که است خیر خدا را تعالی که است
 خیر الدنیا و خیر الاخرة بوسطه بکس که سلف بود تقضا و صبر کرد و بلا و

شکر الله در نعمت معاذ جلال و ابرو میکند که ما فرزند سرور و وفات کرد در این منزل
 غمناک و شکر که سلام خدا بر تو یا یا معاذ صبر کن خدا از غمناکی ترا در این مصیبت
 احب عظیم و بدو که معاذ فرمود قنوا و ما لها و فرزند لایق لایق خدا از غمناکی
 و عبادت ملت نیکو یک ما را از خود مرگیم چشم بدید چشم بسند آمد با عظم
 و ذواب تسارعت از صبر کنی تو ای صابر اگر سایه و اگر صبر کنی از ذواب
 محزونمانی و ذکر بدست از معاذ جلال که جمع در جمع و در میان او که
 ای کنی اندک کم کرد و در سر بر سر هر دو نفر که پیشی رسول صلی الله علیه و سلم
 آمد در شب با خود آورد در شامگاه پرستی وفات یافت بدید در روز پیشی
 رسول صلی الله علیه و سلم نماید رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که فلان ای صبر کنی
 ترا و وفات یافت شب رسول صلی الله علیه و سلم برخواست با صحابه خوب رفت
 که و اندک کس بود گفت چرا شد و بنا شد که چشم و وفات است خود فرزند از ایدند
 که و در شب نبرد او که به یا یا و در روز پیشی مردم خدا از غمناکی عشا و در منزل
 و ترا با و در شب نبرد در خورم و در خورم و در خورم و در خورم و در خورم
 که در بعد از فرزند رسول صلی الله علیه و سلم سخت اندک کس شد و لایق بدست
 پرسیدند ما رسول صلی الله علیه و سلم هر که از یکدیگر در شیخ میگردید فرمودند از آن
 شهر منکم از زوجه کرد و فرمود یا یا و در شیخ منکم یا یا فرمایند لا ادرایم
 خدا از غمناکی این رحمت و در دل رنجناک شبی گفت که مصیبت صبر نماید
 خدا را که میفرمود بشیر الصابرین الدنیا اذا اصابهم مصیبت قالوا لا اله الا الله و اما الله را چون
 چشم خورم که میگردید صابران باشند و این ثابت لایق این است

分

از کاشان آمد از او در نام این رخ و چمت نباشید آکنم در عشا و در ملک الموت
حکوه خواهم دید و جو است و کمره حکم مله و در کور حکونه حکم سپید و در روز قضا عذر ارم
و در کمار قضا بخانه هزار سال حکونه بروم و در هزار و یکم عمل بشنم و بر پل صراط شش هزار
سال حکونه بگذرم آه از روز قضا آه از هزار سال قضا بهم بدین حشر روح سه سال و
نعلانی را بود ناشی معاد العبد و به عباد او که بعد نماز خفتن بگذارد و در خلق و
خواب بیدار میسر یک بر خاسته و با خوشی کعبه از آن شب آفت خود را
بکمر زند و بخوابد آکنم چند کلمه در رخ بر خوشی در خدا بپر حشر و پشمانی سودنا
بر خاسته و در سینه و مایه قدم در نماز است و نماز با یاد او ختم روز شد کعبه از آن
در شب بیدار بود در آکنم حکم که روز آخر آن خواب بر او از روز قضا خواب بر بند الهی
در این روز چند کلمه با در حشر نماز را روز نایب عشا است و در کلام بنا بود در حشر
روزگار گذراند و نفسی بدین حال و آشنی و هر از در سال سر در بر من زده نبوده
از این کلام خوشی بود و در آن خوشی غلبه کرد بر خاسته و از خواب نشی و نفسی در حشر
بیدار باشی که سالها در کور مرید خفتن و بدین حال آنجا سال عمر گذراند که به روز من نه
و سه بیابان نهاد نعلانی را به عذر و عادت بعد که شب چهار صد گفت نماز گذارد
چشم بدید بر رخ بر رخ نشی سر از او نهاد در خد که چشمی در خواب شد در حشر
و با خفتن از ترس کمالی میکنی و چند خسیه آکنم روز ز فکرم چنان خسیه که هر از حشر
نایب او را حشر بگذارد چشم نشنید و متع و تر از چشم بود و چرخ بر او در کور
چاهها و در حشر و در کور نهادند و بعد از آن که در خواب و بدید که
و ببارش بر پوشیده که هر از چشم می ندیده بهم و کعبه کعبه از آن حشر که

در آن خدا را عبادت کرد و گویا گفت که اگر بخواهم بدین راه
در دنیا بسیار رنج کشم و بسیار کار دارم و گویا گفت که چه بودیم و در دنیا
مرستم باز بخواهم و صفت کنم چه چیز است که بخواهد نزد یک کرمه گفت که از خدا
تغافل کرد و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
بها بزرگترین نعمت بعد از این است که در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
غلبه کرد و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
چشمه و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
بها بزرگترین نعمت بعد از این است که در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
و محسن بدو را که نزد و محسن نشسته بود و روح نسیم را در غایت از او مشت گفت که
نگاه کردم پیشانی او را دیدم که سرخ گشته بود و ارباب لکه سجد بسیار کرد و بعد از آن
مالک و یار و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
مالک و یار و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
همچنین در کوچه خوانند و آنها را گفت و میگفت و بهوشی شد و از با افتاد و را هم بداد
چشمه و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا
که زعفران قیامت کشی باید کرد و لباسی بپوشد و در خفا باید کرد خاک بر سر خود بپاشد
و در کوچه بفرمود مالک فرزند که از مسلمانان بزرگوار از آن کسی که زخم دل خدا را
عاجی نشود و عمر بیاورد و بیدار باشد که او را شایسته است و صفت کرد و گفت که خدا را
سجده آرید و چشم بمرم بر پیشانی فرستیدم اینست مالک و یار که از خدا را عبادت کرده
چشمه و در دنیا و صومرا گفت که خدا را عبادت کرده و عده که گفت که از خدا

بنده ما که خجسته مرند زار زار مگر لب و مکتب انور طاف غذا بچم آرام جم
 حال دیگر در کتب نفسی با هم رسیده و آواز آسمان بر لاله مالک و تبار خجست با فرج او از بند
 کشت بر او لغت و لغت بهشتید لاله الا اله و حلاله شریک و انهد لزم محمد عبده و اوله
 و لحن خجسته که در کتب حجت حجت که چهل سال در آسمان کتب و شب و روز کتب
 و کتب عت نباشد و لغت اندامی در آواز بود در گاه رخساره کاه نشسته و شلها
 همچو کف دست بر زرد رنگی انهد لاله بر آید از شوق فرات اگر بر دم و در کتب
 و در کتب لغت مکرر و مکتب از سر سدا ریشی انگ لاله در دم زخم مایه کتب و خط
 که در فرج آید و فافیه خدا بر کتب مکتب و در شوق نگردد و جابر که بر کتب و در کتب
 شب مکتب و کتب فرار مکتب بعد از کتب که در خواب دیدند با شج خدا بر کتب
 با نوحه که در کتب خدا بر کتب از و نیکو بسیار دیدیم و از خوف خدا هر کتب
 که آید لاله کبار و الله اعلم نقلت زبانی بود در بصره و بر اشعانه لغت زبانی بعد
 حجت جلال و خوشی آواز و مطب و نوحه که در و هر جا که عوسی بود و در انخوانده
 مکتب اندازد و جمع کرد بود بوسه جامه و برانتر از نینس و شبید مردم از دکان کز داشت
 هر یک در زمانه و در شوق بودند روزی که با کتب نجی رفت در لجن مسجد بر لب
 در مصالح و زاید از علمای بصره و غط مکتب و دخل بسیار جمع شده بعد و مجلسی از
 کتب لغت بابت و خوشی و آیه و زار از هم بر لاله بود و شعبان خجست آواز آید و در کتب
 شنبه کتب در بصره چه شده لاله و آواز آید که از کتب و مناد و در کتب
 کز کتب دیگر از مناد و هر از ده کز کتب و مناد و بکتابی نامده و قصد از جمع قدم
 براه نهاد و از سماع و در کوشی او افتاد خدا بر کتب پسته در دل پدید آمد و اوله

گفت ای سلام سلیمان از اجتماع در نیم درگاه مرید برید بانه گفت ای اینهمه شور و زاری
 لایق اجتماع است گفت بزرگوار در بیان دارم گفت با کیست و از آنرا از نو گذارد
 اگر چه این نامش از آن است شعبان به شعبان در غم و شغی و گفت ای سلام شعبان منم
 لام گفت نوبه کلمه نادرست خدا را از نو بریزد شعبان دور و جوار و براب هر دو
 به سبیل دارد و کرم را نیز نهاده و مال بدو است و در خانه رفیع خان موقوف
 که چهل سال بالا رسیده است بدو در بابی عمر چشم از آن سر نشد و از جمله زاهدان است
 که گفت صالح و مجلس علم بود آله را نوبه تقوا است که از فضل خود بیامیزد و
 بخیر کرد و عاقل کرده و نعل است که در صالح و در دینی بعد تقاب
 زنی پوسته بپوش بود و اناب بنو است که در مشهور است و در چشم و فیه
 در شهر در آمد و در آن اسناد نه رشت مریدند تا چشمه ای کسی بوزن التفات کرد و
 تو میدانی سخنان کلام من که آمدی تو است چشم منظر او بود که در خمر خندان او بود
 در صحرای اربعه و بدو طهارت کرد و هم اینجا بعبادت مشغول چشم زور نام رسید
 خاطر باز آمد زنی او گفت چه آوردی گفت از زنی ام و در به روزگار ام چشم منم
 چه کار گفت او را بار کار کن تا روزی که بدی به هر شب بچکا او بک
 اگر سنگ خواب نکردند و بگذرد بچاشتگاه برخاست تا بزم هر روز که روزی
 او را که غم زمره گرفت هم بر چشمه رفت و بعبادت مشغول چشم زور نام رسید
 و انگشته بر لب و کاسه رو بخانه نهاد و گفت ای سر خداوند کار کنم
 و ما شرم مرآه از خود خواست و شب صبر کن تا ما در خواب و در آن او گفت
 اگر داغ و نیاز بر ما تو زندگانی کنم روز دیگر چون رو شد بپوشید هر چه

[illegible]

و نیز از او می ماند یک نفر از بزرگان با نذر بر او خستند که آنقدر نمی گشت بیانی
 خصوصیت پیدا کند که از این فقره او را برادر شما از بر این فقره خلب میکنند
 قسم در این سه صد سال عمر فرج می فرماید که در این سه صد سال ماند پس در این سه صد سال
 خست خود را در کار کرد و در این سه صد سال در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 از خاک و خستنها زد و در این سه صد سال در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 در این سه صد سال در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 این فقره اخلاص میکنند و غیرت میکنند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 عمر علیه السلام بر کن ره در پشته بود و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 باشد و جانور سبز از دریا بر آمد و دمانی باز کرد و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 و نیز علیه السلام بر کنی مرا گرفت و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 و این روز را در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 بروم خدا را تعالی علی آفرید و بر من خوب و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 غم نرسد و هر قدر که منشی در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 که لا با فیه و مقام من در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 اگر خداوند ارادت رزق انوشی کرد در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 از حجت تو مید کرد و حال اگر ملک باب نزدیم در وعید زنا و قصاص او
 و نزد امیر المومنین و رقیه العزیزه هر که در دنیا زندگانی میکند با زنی مسلک و غیره و آزاد
 و کزک چشم از دنیا بر نهد و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال
 و ما را و از ما در روز قیامت و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال ماند و در این سه صد سال

[illegible]

ابو شجیه ضعیف است که ناکاه در راه جهود و حبیبش آمد و گفت که ای شجیه
 گفت احوال خوب طوبی داد و از آن خواند و حشمتش بد آمده بعد که کسی
 در میان حاضر بود که خود و دیگران فضا اکثری لا بد بر میدهم اگر در گوشه گیر
 که میزند یک آمد ابو شجیه گفت که تو طبعیست چه روزی از این رنجور مثل زعفران است
 اکثری با در خانه فرودم قدم بخورنا از زخم زخم رنجور شفا با به ابو شجیه گفت خود را با
 این نافرمانی خدایت و فرستد ابرالموتی عمر اگر نصیبش بود خود بگویم لا در نزد جهود
 اگر درک تو نمیدانم عین نفع میگویم فرمالحال افون بجله در بر و در ابو شجیه در میدو
 شجیه نیز باز بر شد جهود ابو شجیه در خانه برد و دم قدم شراب طلوع در خانه در آمد
 شجیه بعد صورت پرورد و شده پیش ابو شجیه آمد و گفت ما ابو شجیه بدین حال در خانه
 دشت ابو شجیه گرفته در باغ برد و در لک باغ و خرم باغ با حشمت حال در باغ خرم باغ آمد
 ابو شجیه دست به باغ رفت کرد و بستند که نشسته خرم باغ شد در فرغ کار نشسته (دم
 که در خرم باغ خرم باغ را که ما را رسوا کردیم فرستش به یک طبع او گفت و کلام
 و مجال که نشسته که لا دفع کنم آخر ابو شجیه در خانه آمد بسیار زار و در کرد و از خدا
 آمرزشی بخواست که در خرم باغ ماند و خرم باغ در کمال بسوزانید از بدنامی و خرم باغ
 پس که فرستش ابرالموتی عمر در مسجد رسول متوجه نشسته بعد که عورت بخور فرستاد
 که پس که فرستش ابرالموتی عمر نهاده و گفت با ابرالموتی عمر ابو شجیه گفت عمر
 بهرام با بجلال گفت بهرام عمر گفت که کند خواهد خرم باغ گفت با زانم و طاهر المومنین
 از مسجد بیرون رفت و در خانه آمد ابو شجیه نشسته طعام نموده در حشمت نشسته گفت با ابرالموتی
 خرم باغ که لا یجزم بر من هرگز که نشسته شده گفت ابرالموتی عمر نهاده و خرم باغ

سوزن مت برشی آمد گفت اسیر دکنه کردالم بگفت فلان زنده در روز محمد صلی الله علیه و آله
 ختمه اگر در روز از روضه بر شو آمد بن لبی بود که در خانه بنامد بگفت با امرالموسس
 رشت کفر خرم طاف خانه روزی شدیم خود طرب بنی آمد دم او را بر کمر او را در دهان
 خود در دو لایه شراب خوریدم و در باغ بروی عیون بود با در میان شربت کرم از لایه روز
 باز نشسته لم و نوبه کرم و میگریم هم امرالموسس عیون بنی بنی شد مور را گرفت
 خرم خوش ببرد و گفت زان خود و شیطا قبول کرد بر این نه در خدا را طاعت
 قبول کرد که خدا را طاعت فله قال الله تعالى الزانية والارباب فجلده کل واحد منهم مائة حله
 ابوسجی گفت اسیر دکنه بود ارم الکرم چه خواب بکنم و بکمر لا دمو الکرم امرالموسس گفت
 اسیر از هم شرم میبند و از خدا بر عیون بکشم نکر در که رومار بنی بر این نه کمر
 در فراموش خوانده شهر عذابها طاعت فراموش ابوسجی خاموشی اوس بدر
 در مسجد اول و آوانه در شهر افتاده امرالموسس عیون فرزند خود حد بنزد اهل آمد
 بر جمع شده بر منته کرد و در بار امرالموسس عیون افتادیم ما بر منته بود علی علیه السلام
 چرا باب شده است بر خدا انیم نصیب مان الکرم نشاندیم و هر یک حد بر خود خیار کرد
 که جانها خود فدای الکرم امرالموسس فرمود اگر ای بر او در فرستایم حد بر خود ز در
 زکله نوزد و عیون گفت لا چه کنم که حکم جنس است هر چند زار بر کردند هیچ فایده نداشت
 بر منته کرد کوش و پوت او چار بود له الکرم گفت درخت بنزد خود آمد بنی شد
 ناز بانه بنی افلح ملو افلح گفت ما امرالموسس من بر منته فادک چگونه نزنم امرالموسس
 گفت چمن کرم ز کرم نزد یک خدا را و در بول له علیه السلام و حکم فرستاد بنی
 افلح و در کرم افلح و در بنی افلح گفت چمن ز کرم افلح و در بنی افلح و در بنی افلح

و انما افنا و ختم نازمانه بده رسيد ابو سحر فرما بر او رد و گفت امر در شير زني تا
 زهده کار آخر شود که گفتند که امر المومنين عمر گفت ابراهيم عمر خدا صلي الله عليه وسلم
 فاجله و ختم نازمانه به بت رسيد فرما از محابه برآمد و گفتند با ابراهيم المومنين آتش نشاند
 بر ما ترفي فرمود اگر اسروا بود و در مشر بر خود مي زد ابو سحر گفت امر در شير که فرما خدا را
 صبر طه است که ختم فرما بر ما بر خدا خدا را تعالي فرما صبر کردم چنانکه اسمعيل عمر صبر کرد
 و در روز کار بدر الکفر عمر در آب قدم آب بده که در با فرخ خسته است گفت امر در شير
 ترا خدا را شربت بهشت و در ختم نازمانه به بخاه رسيد ما و شير بر بهشت کرد و سببه نزد
 به شير امر المومنين رسانا شده غوغا و زار از اهل مدینه برآمد که در روز به صلي الله عليه وسلم
 و قافله بعد ابو سحر رو به بر ما کرد و گفت امر را بخشود با شير فراوان فاست انما
 ما در کاشان اند و ملاکب بر زمين مرآيند و انبر و میگویند اله صبر حمل بر ما رو بدر
 و فرزند اب فست و حله بهشت و در دست کرد و اند و رسانا اند صباه گفتند که نوما
 بکل که ختم نازمانه بهشت رسيد جان بخي تسليم کرد بعد از الامر المومنين عمر فرمود نازمانه
 زخم و نرنگ از اسنان ابد است است زهر عدل عمر خطا پس در ششند
 و بر و نرنگ از نرنگ و کور است بفع و فرما که ختم شيد امر المومنين و فرما الله و در خور
 که در بهشت به ختم نازمانه رسيد نها و حله بهشت پوشيده گفت امر را بخا بدر حال است
 گفت امر در دشت خدا بر نوما در ما از عدا هم زخم بر ما نذر الکفر بخش محمد صلي الله عليه وسلم
 قل و سلم لام و قاطع و با بکر صدق و در ضار حرق تعالي و در با هم الکي سلام فرما بر ما
 بهشت و بگویم ختم نوا از عذاب هم زخم خلاص يافتند و به بهشت باغي رسيد
 الحمد لله رب العالمين بسي غرير و هم رسيد بهشت عذاب خور تعالي نعمت

۴۵
 و نهاده هیچ ندارد و هم در دنیا دار که کند خوار که ما بد خدا را بفرستد
 و در عمل سوا آنچه خدا بخواهد اخبار نمی تواند عذاب آخرت که عاقبت آنند
 که اگر روز قیامت هزار سال بهیم هر چه هزار سال فایده اند و بچشمی سنگین شود و
 رحمت حق تعالی و جمله مسکن است از رحمت خود نوبت کرد با بستم و بتوبت خود
 از رحمت الهی آرد و بدین مصیبت که نفع بود طعام و آب و دست داشت بد
 نوبت که آب فرا بیاورد و در هر طعم بهیم چنانکه در خورشید که روزی رسول صلی الله علیه و آله
 بر کور بر میگذاشت اهل کلمه نوحه میگویند نوحه نوحه کنند و شنود و طعام و آب
 با بر کنند هر چه در رحمت خدا بر ناله باشند هر که نوحه در وقت مصیبت کند صدق
 عبادت او حفظ کرد و اگر به نوبت میبرد با اطمینان هم زخم بهیم و هر که جیب با نوحه
 در وقت مصیبت حق تعالی بر آید نوبت بهیم نوحه نوحه در وقت نوحه او را سخت نوبت عذاب
 و هر که بر این باب ناله کند ناله کند روز قیامت در هم ابر و در او نوحه پیدا آید و
 از رحمت حق تعالی اند و نفع کند ما را در کور و در از قبله آید رسول صلی الله علیه و آله
 نوحه نوحه بر دوا اهل او نوحه کند ملک الموت که نوحه نوحه میکند اگر خشک
 بر خدا است پس ما فرزند و اگر بر فرزند ما بغیر فرزند او نباشد اهل نوحه خدا را
 لا آخرت است ناله از شما که نوحه نوحه از آمدن شما می ماند رسول صلی الله علیه و آله
 نوحه هر که مصیبت نفع ما جامه با ناله کند صدق کند که بر دتر نوبت و در نوحه
 از ابر قیامت چرخ و در سنگ بهیم نوحه نوحه رسول صلی الله علیه و آله هر که در مصیبت
 در دستبانه کند یا مور یا بکند خدا را ناله در کور او نفع در هم زخم بکند بد
 و خدا را ناله بر آید نوبت خوش نوحه ناله نوبت نوحه نوحه عبادت قبول ناله

و هر که در وقت مصیبت صبر کند از لایقینده خدا بر نیاید خوشنود کرد و کنای
 اوست بنام نود و همه فرشتگان او را رحمت کنند و هر که بر مصیبت صبر کند و
 ایوب نمراید و در اخبار العلیه ذکر است خیمت را در کور نهند پس در چو روز
 مانند ام را در کور ما یافتند و آنکه در کور خود کز بد خویش غم گوشت و پوست را بخورند
 آنکه در میان کور خود کز بد خویش غم بخورند هر کرم بزرگ باشند و آنکه کرم
 نادر برایش خجک کنند پس از لایقینده خدا بر نیاید و در کور بخورند پس او نیز بزرگ است
 ابریه آخر عمر حال نوجوانست منکر بر و عجب کجا

سلام به نوبه الغافلین

وَنَعْمَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

یعنی هر که حشرات کند و نهاده اگر چه که حشرات بسلا می رسد گرفتار کند و خداوند تعالی
 به بلا نیک فراموشی کند علم - قهرم برود و در حوائج مستحق برود زود از دنیا بفرماند
 نفوذ بالشر منتهی در فنا و سر ابراهیم شهادت که ختم کو درک بفرمانست سالی برسد و
 واجب که حکم کند او را نماز کند از او و ختم برود سالی برسد بزند تا که بخلف بداند که
 لا یر بلاغت و دورنی ظاهر کرد و پس اعتبار کرد و میشود بلاغت هر دو با نرسد سالی
 و بلاغت ز سالی برود از دسالی نفوذ بر هر قول التمسک در دنیا اولی و نهاده است مد که
 احکام شرع بر هفت قسم - فرض واجب مستحب مباح محرم مکروه
 مقصد - لا فرضی که نایب شده است بدلیل قطع وقت شب در حکم اولی که اگر در
 خواب و یا غدر کند از آن عذاب و انکار از آن که گفت بالا تقاضای حاجت و برهمن
 و نماز تحفانه و غیره - و واجب جزئی که نایب شده است بدلیل بکرم در شب و
 حکم او مانند حکم فرضی از روی عذر از روی اعتقاد و انکار کننده که نماز نکرده
 چنانچه نماز و تر و غیره - و مستحب جزئی که نایب شده است از آنرا رسول اکرم صلی الله علیه و سلم
 و تکلیف کرد آنرا بلیا برانجام بار و حکم اولی که بکند خواب است و بنا کرد
 غذا و آنچه چنانچه است نماز فجر و غیره - و مستحب جزئی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 آنرا کار کرد آنکه نماز نکرده است بکند اصل سلف اولی که نایب شده است از آنرا حکم اولی است
 که بر روی نایب و نیز که در عذاب چنانچه است نماز عصر و غیره - و مباح جزئی
 که بکند و نماز کند از آنکه نماز است اگر بکند خواب است و اگر نکند عذاب هم چنانچه
 حکم مختلف جزئی و لباسی ملوث پوشیده و غیره - و محرم جزئی که نایب شده است
 از آنکه نماز عذر یعنی منکر است و در هر کس هم نیست و حکم اولی که نماز

اینها هم از این است
 که در این کتاب
 آمده است
 و در این کتاب
 آمده است
 و در این کتاب
 آمده است

چنانکه

بر بندگان

که تو ایست و اگر تو که عذاب و حلال دانستی که گفتم با لافاف خاشخه زنا کرد
 و در با خورد و غره - و مکن حرمت که نایب شده است نه با عارض که خورد و
 نزدیک لام اعظم رحمہ اللہ علیہ مکن و حلال دانستی که گفتم و آب است با حاکم
 و گفتم سکنیست در مصطفی خورد و کرده است و حکم او است که ناکرد تو ایست و مکن
 خوف عذاب و حلال دانستی که گفتم و آب است با حاکم که خورد و گفتم لام اعظم رحمہ اللہ علیہ
 و متعذر است که شکسته است عمل منزع حکم او است که عدا کرد تو که عذاب و لغو است
 کردن که عذاب است خاشخه کفتر در نماز و غره و اللہ اعلم بالصواب در شأن
 بلکه ایها افراد که گفتم نه با عیب کفتر لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ و بار و دشمن
 معنی این کلمه است بدل یعنی خداوند است و محمد علیه الصلوٰۃ و السلام او را در حق
 و اگر او را نقد بود اگر ایها بنز گویند و ایها بنزه فاشم ایها مجمل و ایها مفصل
 ایها مجمل خاشخه امنت باللہ کما هو با سماء و صفاء و قبلت جمع احکام یعنی ایها
 آوردم من خدایم و جل خاشخه اوست یعنی ختم و بجلو با همه نامها بر او و با همه صفات او
 و نه کسی که من خدایم و جل او را و ایها مفصل خاشخه امنت باللہ ملائکه و کینه و رسله
 و البیہ الاخر و القدر خزیره و شہ و من السرفاء و البعث بعد الموت یعنی
 ایها آوردم من خدایم و جل او را و نه شکاف او و بکن بهار او و بر همه نعم او را و نه شکاف او
 که از آنچه بنز اس چهار کتابت - نوریت بزبا عربا به بر موسی علیه السلام و انجیل
 بزبا سربا به بر عیسی علیه السلام و زبور بزبا یو با به بر داود علیه السلام
 و قرآن بزبان عربی بر محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و هر اوست و بر حواله دیگر
 او و بر وز قبانت او بد آنچه نقد بر نیاید و بر همه از خدا و جل است لکبر خداوند قلا

و متصفه اند و آب در نیچه اند و خلا اگر از ریش و دغلا اگر از انگشت دست و پابر
و مسج هر کوشی اند و هر عضو است با نشستن و نشستن اگر در عین جانب ترب اگر در
و تا با نشستن بمقدار یک خشک نکرده و تمام سه بیکار مسج اگر مسج است و وضو اگر
ابتدا از جانب راست اگر نشستن هر عضو مسج اگر مسج بداند شکسته و وضو اگر نشستن
اول هر چه که برود آید از قبل با و بر ما ذکر مثل با و غیره و هم هر چه که از غیر است میماند
برود آید اگر از مکانی خود بخارزد آن بگویم بگویم که وضو با غسل فرستاده
خمس در عین رو که مخالف افشا و گرم از جفت و سیم نه که بار بر در هر مسلم و اگر لایک یک
بار بار اندک اندک نه کند همه چیز که در انبیا کند و چهارم و بولانیا و سیم هوشی
قسم سینه بمقدار یک لوفت رفتار با نشی بلوغ و هفتم خواب سر جسد و نهم خواب
نکته زدن نهم با نشت ناخسته و هم فقه در نماز که بار کوع و سجود و ایستادن یا ایستادن
نزدیک سلام بهم سه هر که بحدث و درام که رفتار بهم که نماز هر وقت از او تا حکما وضو
جدد کند و هر چه خواهد از غیر ایضا و نوافل بگذرانند تا که آنوقت ماند سه هر که از ششم
برود آید و هم در ششم ماند وضو نشکند و الا نشکند اگر آب و هم در ششم برود آید اگر جمیع
باز بر ایستادن وضو نشکند و الا نشکند سه اگر نشسته و یک و مانند که چه خورده باشد
وضو نشکند بخلاف کتبه بر رک و در ایستاده اگر بر شود بحد رک از اندام بمقتد و ختم از دوزخ
رو که مسلم سه اگر از اندام از هر چه که پاک بر شود آید خنجر و آب و در آب نیز
و آب چشم و خور و بلغم وضو نشکند سه و در محیط آورد که اگر آب و در غیر در کوشی
و بجز در دماغ او بماند بعد از آن از جانب کوشی یا بنبر ما و هم برود آید وضو نشکند
سه و در خلا صد آورد که آب وضو کرد و خنجر میماند که یک اندام نماندند

شکریه ابرار و اهل حق
که در این روزگار
بزرگوار و بزرگوار
در این روزگار
در این روزگار

کتابخانه عمومی

Handwritten signature: *Handwritten signature in Urdu script.*

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتاب

لا یغسل نیتاً که اگر کلمه اندام است باید که با هر چه بشوید نماز جایز بود پس در ظاهر هر آنکه
 که اگر کسی در مسقط فکر و غم تا آب چکانند و بعد از آن شستند و غسل کنند و اگر
 محل نجاست نیست بخلاف در مسقط در مجموع التوازل آورده هر اگر کسی وضو یا ترغیبا
 دارد و در لایحه بر آن است اگر کسی آب زیر پینه او مسخت رساند در وضو
 غسل آب نرساند و اجماع و الارواح فصل فی الغسل است جز آنکه اول صفحه
 قهرم است در پینه اگر کسی تمام اندام یکبار شست غسل است بشوید
 و سستاد فرماید اگر در بدنه نجاست بود از آنرا پاک کند بعد وضو سازد و اگر در بدنه نجاست
 نشوید بعد تمام اندام شست باید بشوید هر چه با هر شست و در مجموع آورده که نماز
 از وضو جایز بود اگر غسل نجاست کرده است و علی القیاس باید که جنب بوضو غسل
 وضو و یک غسل است و در صورت واجب و حجت است و اگر غسل نجاست بازال
 اگر چند و ما شهود بود و نجاست حقه در قبل یا در بر فاعل و مفعول و محقق و نفاسی
 بخلاف فرماید در وضو لا واجب چنانچه غسل است مومن و غسل کافر که با جنب
 است شهور لا است چنانچه غسل جمعه و غسل عرفه و غسل اعرام و غسل عبدی لا واجب
 چنانچه غسل کافر که با جنب است است شهور و غسل کافر که با جنب شده است اگر چنانچه غسل
 قبل که خواب با منی یا بول نکرده بود بعد قبل بول نکرده از منی بپوشد آمده اعدا
 غسل واجب است زیرا که اگر بقیه نجاست بود لا اگر بعد بول بپوشد آمده اعدا واجب است
 بالا تفاوت و بقیه بعد از آنکه بپوشد بپوشد اگر بپوشد آمده اعدا واجب است زیرا که
 خواب و منی فاعل ما شهود است پس این دو در وضو باید که غسل کون همه
 با التوازل غسل واجب است اگر انزال شود واجب است اگر شست و خواب

اگر کسی در وضو نجاست را با دست پاک کند و با پا پاک نکند
 اگر کسی در وضو نجاست را با دست پاک نکند و با پا پاک کند
 اگر کسی در وضو نجاست را با دست پاک نکند و با پا پاک نکند

لذت جاع با فر و خم سیدارم از آن معلوم کرد غسل واجب نباید و اگر بوی سیدار بر آن نرسد
 معلوم شده بود باز خوابید و سیدارم و نرسید غسل واجب آید زیرا که لکم منی بود لب
 لذت حرارت بار یک شده بیار چه چک نشد و اگر بوی سیدار بر آن نرسد و بعد در حوض
 خواه لذت یافته با یافته بهم غسل واجب آید البته مسئله اگر در روزی باجم یکی خفتند و
 بیدار شدند از منی یافتند و هر کفار اخلام میکنند بفرقه اند که اگر رنگ زرد و اگر غلظت
 واجب آید و اگر رنگ سفید و اگر در واجب آید لا اصرار است که غسل واجب است
 کذا فی الظاهر سید و در فتاوی مرتبت آورده که اگر جنب و حاضر و مبت و در هر مرتبه باشند
 و آب لکم مقدار است که از آنها غسل کنند و اگر آب ملک بهم غسل ملک نرسد و اگر
 مشرک باشد هر سه بهم نرسد و اگر آب مباح بهم جنب نرسد و حجت است که اگر در میان
 هم از این صورت رو بدهد و یک از آنها جنب و دیگر از جنس طاهر باشد و اگر آب
 ملک بهم ملک غسل کند و الا طاهر غسل کند و مجموع التوارد آورده که اگر زنی غسل
 بعد منی در از فرج لکم زنی بر شو آمد اعاده واجب نباید بلکه اگر کلبه در مسجد اخلام
 در حال از مسجد نرسد آید لا اگر نم نشسته که بر شو نرسد که مستحب است که ننهد سید و در فتاوی مرتبت آورده
 که در هر دو نصب چهار وجه مسجد بازنی خود دخول از در خفه غایب اگر جامه نرم باشد
 چنانکه آب لکم غسل واجب آید زیرا که لذت مر باید و اگر جامه سخت و درشت بهم غسل
 واجب نباید و لذت نخل بعد سید در بدایه آورده که در هر از غلبه اخلام نرسد بلکه
 منی بر شو آید و سیدارم و اگر کفشت نالشی که شهور او سیدارم بعد از آن منی بر شو
 غسل واجب آید بلکه هر کس خفته شده بهم باید که بوی غسل در بشت خسته آب بر شو
 و بختی در بشت ناف و در سلف کوشا آمد و خفته بر آب رساند زیرا که اول از بختی

اگر در روزی باجم یکی خفتند و بیدار شدند از منی یافتند و هر کفار اخلام میکنند بفرقه اند که اگر رنگ زرد و اگر غلظت واجب آید و اگر رنگ سفید و اگر در واجب آید لا اصرار است که غسل واجب است

عبدالله بن محمد

ملک آب نشود و غره فطره فطره میجکد پس از آنکه وضو جانور در سله وضو جانور شود بآب بسته
در دو مجلس که در صورتیکه در دو بعد و غمی مفید است شرب هم و لکن نجسی اگر در سله پس وضو
جانور شود از منفعی است که از جانور و اگر غم بر جانور طاف وضو در سله هم سله بد لکه
چون آب ضعیف الیم باشد وضو کینه نوع آب باید اگر نجس آب غسل با استعمال نباید در آن
وضو جانور شود از آنکه سله شده به شرب نیست باید دفع شد اگر آب سطل پاک است
لا تأک کنند به سله لکه کشیده شود آب چاه اگر در لکن نجسی افتد لا اگر یک مجلس نشو
و گوشت و پنی که بزرگ و نجس مفید پیدا شود سله هر چه کشیده وضو نیست در حکم نجس نیست
مسئله اگر در اندک قمر قلیل افتد یا خونی که ظاهر هیچ یک در دو مجلس از سله اگر در آنکه از
نبه و غره افتد در اندک آب انداخت در هیچ صورت که آب پیدا شود سله کشیده شود
آب چاه برادر جانور که ناموشی است ولو در برادر جانور که ناموشی است چاه را
و برادر جانور که ناموشی است با آب کشیده یا ریخته شدن حیوانی ناموشی آب کشیده شود و اگر کشیده
ناموشی آب محکم شود در دو کشیده شود در صورتیکه در لکن نجس افتد و اگر آب کشیده
اندک اندک بر شو کشد و او را هم زبر که در میان کشیده و چیت سله اگر در چاه حیوان
ریخته شده با آب کشیده مانده شود و فزافه معلوم است که ناموشی شبانه روز با آب کشیده از ریخته با
آب کشیده شبانه ناموشی شبانه روز با آب کشیده سله لکه پس خوردن آدمی و نجس
بر جانور که گوشت که حلال است پاک است و نجس است و خوک و سباع و بهائم نجس
و پس خوردن که به و مال که گوشت از دو برادر که گوشت آنها هم کشیده باشند که حلال است
گوشت و پس خوردن خود بهتر مشکوک است اگر آب سیم شود از لکن وضو کنیم بر کشیده
در در آن که بر آن خواهد پیش کشد معجب بخلاف لکه اگر آب سیم شود از کشیده

پس از این وقت که در سجده و نیم باد جمع کند کبر در صورت غلط زبانه اس بجز نیم است
 و در سجده اگر در حکم کسی خیره انباشت نصاریس نیم بد لکه در نیم سه جزو
 ضرب اول و ضرب دوم هم ضرب است تا معلوم شود که ضرب نزدیک یا با ضرب است
 و یک ضرب با سه در هر دو ضرب ضرب و دو ضرب ضرب با سه در هر دو ضرب ضرب
 اگر ضرب حاشیه اگر اندک باقی ماند جاز نبود بلکه نیم جاز بود و محبت و جابض
 اگر فادرتون در این محبت یک با لای خوف زیاد با وضو با لای عدم آیت
 با لای ضرب سه با لای خوف یک با لای خوف و شش با لای زیاد با وقت با با وجه
 مساج که در شش با لای نسیه و با لای خوف فوت نماز عیدم ابتدا و بنا منوضر محبت
 نماز جاز بود و لای فوت نماز خازه م غریبه محبت فوت نماز عیدم و وقت سه بد لکه نیم جاز
 هر چه باک از جنسی از من حاشیه خال و در یک و سنگ و سه در رسم و لا نماز و
 اگر که اخته باشد جاز نبود و اگر که اخته باشد بلکه با که مختلط با خاک یک نیم جاز بود و نیم جاز
 گندم وجود مانند که اگر که غبار یک سه نیم جاز نبود بر یک در هر یک و از هر یک
 زایل شده است حال که در اینجا نماز جاز بود سه نیم جاز نماز جاز نبود سه اگر که خانه
 با و در شکست با غله پخته بود و در و در سنهار و در در شکست اگر که در شکست با
 نیم شد و الا نشد سه اگر که در شکست شکست نیم کرد از لای نیم نماز جاز نبود بخلاف وضو
 زیرا که در نیم ضرب ضرب مقصود غلط است که ضرب مقصود نیم از طهارت و نیم
 مثلاً اگر که نیم کرد لای نماز خازه با سجده و از لای نیم ادا رکعت با جاز بود و در یک
 مسیصف با دخل مسجد نیم کرد نماز با وضو که از لای جاز نبود سه شکسته نیم و شکسته
 و قدرت آیت نه مفر شدن سه شکسته ابد و از آب تا خیر که نماز نا آخو

در نماز اگر در سجده و نیم باد جمع کند کبر در صورت غلط زبانه اس بجز نیم است
 و در سجده اگر در حکم کسی خیره انباشت نصاریس نیم بد لکه در نیم سه جزو
 ضرب اول و ضرب دوم هم ضرب است تا معلوم شود که ضرب نزدیک یا با ضرب است
 و یک ضرب با سه در هر دو ضرب ضرب و دو ضرب ضرب با سه در هر دو ضرب ضرب
 اگر ضرب حاشیه اگر اندک باقی ماند جاز نبود بلکه نیم جاز بود و محبت و جابض
 اگر فادرتون در این محبت یک با لای خوف زیاد با وضو با لای عدم آیت
 با لای ضرب سه با لای خوف یک با لای خوف و شش با لای زیاد با وقت با با وجه
 مساج که در شش با لای نسیه و با لای خوف فوت نماز عیدم ابتدا و بنا منوضر محبت
 نماز جاز بود و لای فوت نماز خازه م غریبه محبت فوت نماز عیدم و وقت سه بد لکه نیم جاز
 هر چه باک از جنسی از من حاشیه خال و در یک و سنگ و سه در رسم و لا نماز و
 اگر که اخته باشد جاز نبود و اگر که اخته باشد بلکه با که مختلط با خاک یک نیم جاز بود و نیم جاز
 گندم وجود مانند که اگر که غبار یک سه نیم جاز نبود بر یک در هر یک و از هر یک
 زایل شده است حال که در اینجا نماز جاز بود سه نیم جاز نماز جاز نبود سه اگر که خانه
 با و در شکست با غله پخته بود و در و در سنهار و در در شکست اگر که در شکست با
 نیم شد و الا نشد سه اگر که در شکست شکست نیم کرد از لای نیم نماز جاز نبود بخلاف وضو
 زیرا که در نیم ضرب ضرب مقصود غلط است که ضرب مقصود نیم از طهارت و نیم
 مثلاً اگر که نیم کرد لای نماز خازه با سجده و از لای نیم ادا رکعت با جاز بود و در یک
 مسیصف با دخل مسجد نیم کرد نماز با وضو که از لای جاز نبود سه شکسته نیم و شکسته
 و قدرت آیت نه مفر شدن سه شکسته ابد و از آب تا خیر که نماز نا آخو

نماز اگر در سجده و نیم باد جمع کند کبر در صورت غلط زبانه اس بجز نیم است
 و در سجده اگر در حکم کسی خیره انباشت نصاریس نیم بد لکه در نیم سه جزو
 ضرب اول و ضرب دوم هم ضرب است تا معلوم شود که ضرب نزدیک یا با ضرب است
 و یک ضرب با سه در هر دو ضرب ضرب و دو ضرب ضرب با سه در هر دو ضرب ضرب
 اگر ضرب حاشیه اگر اندک باقی ماند جاز نبود بلکه نیم جاز بود و محبت و جابض
 اگر فادرتون در این محبت یک با لای خوف زیاد با وضو با لای عدم آیت
 با لای ضرب سه با لای خوف یک با لای خوف و شش با لای زیاد با وقت با با وجه
 مساج که در شش با لای نسیه و با لای خوف فوت نماز عیدم ابتدا و بنا منوضر محبت
 نماز جاز بود و لای فوت نماز خازه م غریبه محبت فوت نماز عیدم و وقت سه بد لکه نیم جاز
 هر چه باک از جنسی از من حاشیه خال و در یک و سنگ و سه در رسم و لا نماز و
 اگر که اخته باشد جاز نبود و اگر که اخته باشد بلکه با که مختلط با خاک یک نیم جاز بود و نیم جاز
 گندم وجود مانند که اگر که غبار یک سه نیم جاز نبود بر یک در هر یک و از هر یک
 زایل شده است حال که در اینجا نماز جاز بود سه نیم جاز نماز جاز نبود سه اگر که خانه
 با و در شکست با غله پخته بود و در و در سنهار و در در شکست اگر که در شکست با
 نیم شد و الا نشد سه اگر که در شکست شکست نیم کرد از لای نیم نماز جاز نبود بخلاف وضو
 زیرا که در نیم ضرب ضرب مقصود غلط است که ضرب مقصود نیم از طهارت و نیم
 مثلاً اگر که نیم کرد لای نماز خازه با سجده و از لای نیم ادا رکعت با جاز بود و در یک
 مسیصف با دخل مسجد نیم کرد نماز با وضو که از لای جاز نبود سه شکسته نیم و شکسته
 و قدرت آیت نه مفر شدن سه شکسته ابد و از آب تا خیر که نماز نا آخو

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

منه
مفتی محمد رفیع الرحمن
مفتی محمد رفیع الرحمن

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز و عزیز

11

و طواف کعبه و خواندن قرآن و در قفسه آن بفرغ غلاف فضل و کمال و عقیقه جسم شکسته

در جامه سفید باید گرفت و در جامه زلف نباید گرفت و در کوشی ریش باید مالک نماز کوفته
و در کوشی چپ ادا فائت گویند و نام بنویسند و در او داخل کنند و نیز بر سر بنویسند
و نقره با موی و موی که صد کنند و در روز نهم با چهار درهم بابت و یک از روز و لاد
عقیقه دهند از سر که کنند و از در خنک که کنند و جائز است انفاق کردن از سر که کنند

و اگر در خود زانچ نام بوفت و زنجیر که **اللهم عذی عقیقه ابی فلان** در جامه و در جامه
و عقیقه بقطره حله یا حله و شمع یا شمع **اللهم اجعلها فدا لانی من النار** و استخوانها
نکند و یک ریش از کمر و آب و نهند و در سبزه آب استخوانها را با کوفته
و جامه و مصلح از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه

ز آب کشیده مثل سرکه و مایه و نهند از روغن و از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته
در هر بار اگر مکرر بود و نهند و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
نهند و عقیقه دهد تا عدم فطرات بخشد و باز یک بار شود و موزه از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته
خواه نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه

باک شود و موزه از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه

در هر یک شبانه روز یک بار باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
باک شود و نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه

و طواف کعبه و خواندن قرآن و در قفسه آن بفرغ غلاف فضل و کمال و عقیقه جسم شکسته
در جامه سفید باید گرفت و در جامه زلف نباید گرفت و در کوشی ریش باید مالک نماز کوفته
و در کوشی چپ ادا فائت گویند و نام بنویسند و در او داخل کنند و نیز بر سر بنویسند
و نقره با موی و موی که صد کنند و در روز نهم با چهار درهم بابت و یک از روز و لاد
عقیقه دهند از سر که کنند و از در خنک که کنند و جائز است انفاق کردن از سر که کنند

و اگر در خود زانچ نام بوفت و زنجیر که **اللهم عذی عقیقه ابی فلان** در جامه و در جامه
و عقیقه بقطره حله یا حله و شمع یا شمع **اللهم اجعلها فدا لانی من النار** و استخوانها
نکند و یک ریش از کمر و آب و نهند و در سبزه آب استخوانها را با کوفته
و جامه و مصلح از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه

ز آب کشیده مثل سرکه و مایه و نهند از روغن و از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته
در هر بار اگر مکرر بود و نهند و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه
نهند و عقیقه دهد تا عدم فطرات بخشد و باز یک بار شود و موزه از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته
خواه نر مالید نر مالید از خنک و در سبزه آب استخوانها را با کوفته و از آب و از سبزه

[illegible]

[illegible]

مجلس اول

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

از نکرانیت عهد بنی خرا که اخذ و بخت ذات که بعد نسبت به استی که در هر وقت بخلاف نشا
و اخذ که این سه در وقت بار و دیگر خواند بعد بهوره فاش که خواند بعد استی که گوید
بعد که بگوید سه آیت با هم استی آیت با یک آیت در از که فایم مقام سه آیت
بخلاف مثل آیت اکر سید آیت قل اللهم ملک الکل لایه و در میان فاش و سوره نسبت
ساده جمله بعد که گفته رکوع رود و بدستهای خود بر زانو نهد که انداخته ایله اخره نگاه
و انگشتان را که در دست است انگشتان را که در دست است انگشتان را که در دست است
تک کردن انگشتان را که در دست است و در تمام مواضع به عباد حال بگذارد و بعد تفرج و تقیم و نظر
بر پشت پا دارد و بکشد از پشت خیمه چنانچه برابر شود سه بار بر سر پا اگر قدر آیت
بر آن بر پشت نهند و اگر کرد دست به سجای ریه العظیم که بعد سه بار رکوع رود
و هر دست فرو کند و اگر لام بگوید سمع الله لیس حمد که و اگر مقید بر مسلم بر بنای کلمه که
و اگر منفرد و مسلم از سر می خیم که بگوید لا اگر منفرد هر یک انگشت و بغایت است ایستاده
بمقدار که همه اعضا را در کرد و تقدیر کرده شد است از ابرو و وجوب مقدار یک رکوع
و بر وجه است مقدار سه رکوع چنانچه در میان واجب و سنس که نشاند بعد که بگوید ادر
هر زانو بر زمین نهد بعد هر دست نهد و انگشتان را با هم بکشد بعد در میان
هر دست بر سجده چنانچه اگر جز از انگشتی نرود که بر دست بمقید و زور در دست یا کف
و سنان کند و بار از زمین رندارد و زبر که هر بار بر زمین نهاد و در بعضی فرقی که گذا
قرآله آیه لا اله الا الله و یک بار نهد جائز بود با اگر است چنانچه اگر پشت فرست
الکریمه و در حال سجده نظر بر سوره بنزد الله چشم نه نشاند که از سر غفلت لا در نهاد
سر سجده اول بنی نهد بعد بنی نهد و در زبر و ششم از سجده اول پشت پا بر او بعد

در هر وقت بخلاف نشا
و اخذ که این سه در وقت بار و دیگر خواند بعد بهوره فاش که خواند بعد استی که گوید
بعد که بگوید سه آیت با هم استی آیت با یک آیت در از که فایم مقام سه آیت
بخلاف مثل آیت اکر سید آیت قل اللهم ملک الکل لایه و در میان فاش و سوره نسبت
ساده جمله بعد که گفته رکوع رود و بدستهای خود بر زانو نهد که انداخته ایله اخره نگاه
و انگشتان را که در دست است انگشتان را که در دست است انگشتان را که در دست است
تک کردن انگشتان را که در دست است و در تمام مواضع به عباد حال بگذارد و بعد تفرج و تقیم و نظر
بر پشت پا دارد و بکشد از پشت خیمه چنانچه برابر شود سه بار بر سر پا اگر قدر آیت
بر آن بر پشت نهند و اگر کرد دست به سجای ریه العظیم که بعد سه بار رکوع رود
و هر دست فرو کند و اگر لام بگوید سمع الله لیس حمد که و اگر مقید بر مسلم بر بنای کلمه که
و اگر منفرد و مسلم از سر می خیم که بگوید لا اگر منفرد هر یک انگشت و بغایت است ایستاده
بمقدار که همه اعضا را در کرد و تقدیر کرده شد است از ابرو و وجوب مقدار یک رکوع
و بر وجه است مقدار سه رکوع چنانچه در میان واجب و سنس که نشاند بعد که بگوید ادر
هر زانو بر زمین نهد بعد هر دست نهد و انگشتان را با هم بکشد بعد در میان
هر دست بر سجده چنانچه اگر جز از انگشتی نرود که بر دست بمقید و زور در دست یا کف
و سنان کند و بار از زمین رندارد و زبر که هر بار بر زمین نهاد و در بعضی فرقی که گذا
قرآله آیه لا اله الا الله و یک بار نهد جائز بود با اگر است چنانچه اگر پشت فرست
الکریمه و در حال سجده نظر بر سوره بنزد الله چشم نه نشاند که از سر غفلت لا در نهاد
سر سجده اول بنی نهد بعد بنی نهد و در زبر و ششم از سجده اول پشت پا بر او بعد

پنجم برادر و هر یک بطله کشد و والد و شکم از رگم در والد بخلاف زن با هر آن
 بر بطل در هر یک بکرم بکرم کند و منوط کند که کشاوت و باریک بوزن یک و سه با باریک
 یک بعد بکر گفته برادر و هر یک در بدنه بر آن بند و آن مقدار نشیند که بعد اعضا فرار کرد
 و چون مقدار یک سیم سجود و سنا مقدار سیم سجود و آنچه گذشت بعد بکر که و بعد بکر
 مانند سجده اول کند بعد بکر که و اول سجده بعد بکر که و بعد از آن و بفر خاشی
 تکبیر از هر یک و بر زانو کند لا تکبیر بر زمین کند و جل خفیفه نیز کند و این هر یک از یک لا غش
 رحمه الله علیه بعد رکعت دیگر مانند رکعت اول بکشد و کمر نشاند و از خود بخلفه جز آنکه
 یا حبیب یک سرزند و بر آن بنشیند و با بر سر بنشیند الکتب اسناده کند و آنکه با بر
 منوطه بوزن یک بخلاف رها آنچه در رها سینه نماز گذشت و هر یک در رها
 و کشاوت فراخ را والد طوع عاده بطو تعریف و نظر بر کن خود را والد و کف مانده
 از دهن بر مزاج حام می شود و نهاده ام خود رفته اندیشه بخواند یعنی التیات ماعده و غیره
 اگر از هر یک از هر یک که می باشد بکر که در زانو کند بکر گفته بر خیزد و بنماز فرود با فر کف
 قط میوه فاشه خواند افضل است اگر سیم خواند یا خاموشی هم جایز است بعد از نماز
 نل بعد او یا بنشیند و نهاده اند که در خلفه و صلوات بر سوره صلی الله علیه وسلم بقول یعنی
 اللهم صل علی محمد و علی محمد و آل محمد و دعا کند بکر که شایسته است بعد از والد یا دعا و از خلفه
 دعا کند بکر که شایسته است بکلام ناسی و والد آنچه خدا با لا لا منف و مطلق
 بنارد و مانند که در هر یک که ام شکر شده نماز است بعد بوزن سیم سلام دهد و نظر رکعت
 نبش کند که با که از ملاک و بشه در رها سنا را و بعد بکر که بکر که بکر که بکر که
 در هر یک سلام در هر یک که بکر که بکر که بکر که بکر که بکر که بکر که بکر که

فكلوا من ثمره اذا جاء موسمها
 من ذلك فكلوا مما ارسلنا
 بكم من رزقنا ولا تسرفوا
 فيه ان تسرفوا فليس
 بكم من ثمره ولا من رزقنا
 الذي انزلنا في هذه الايام
 انكم قد اخرجتم من الثمر
 على السرفه فكلوا مما ارسلنا
 بكم من رزقنا ولا تسرفوا
 فيه ان تسرفوا فليس بكم
 من ثمره ولا من رزقنا الذي
 انزلنا في هذه الايام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سید اگر خم نموده اخلاص بخواند یا از نوبه قبل نماند و دست چهار خواند و حکم حکم
مستحب نشستن در شب چهار رکعت اگر از آن نوبه بخواند مضاعف برود و یک رکعت از آن
جماعت بخواند و در شب هر یک سید که نماز و نور رکعت آخر با لام افتد اگر وقت است
خواند و در نماز هر یک خواند که از آن نوبه بخواند بعد از آنکه تحت مسجد و در رکعت نماز شب
چون مسجد در آید قبل از استسنا از آنکه اند و مختار هر یک است در شب مضاعف و در آنکه
نوبت در نماز و قیام نماز و در نماز فائده نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند و در
از شب اگر نماز شود و بجهت نماز و در وقت نماز فائده و بجهت ادا کردن
نماز و قیام نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند بعد از نماز از آنکه بگویند
فنا کرد و در نماز فائده و قیام نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند بعد از نماز
نوبت شده به از آنکه از نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند بعد از نماز
نعمت اوست که در نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند بعد از نماز
و از آنکه گفتند که از آن نوبه بخواند بعد از نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
نعمت از آنکه از آن نوبه بخواند بعد از نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
گفتند که از آن نوبه بخواند بعد از نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
سجده بود و بجهت آنکه در وقت نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
بجانب است و بعد از آنکه در وقت نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
و ناخر از آنکه در وقت نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
برشده و از آنکه در وقت نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند
بر رکعت هر یک که از آن نوبه بخواند بعد از نماز هر یک است که از آن نوبه بخواند

۱۰۰

وہی کہ جس نے اسے اپنے ہاتھ سے لکھا ہے

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فریب بقعود بکلمه نشیند و نشیند بخواند سجده سهو واجب نباید و اگر فریب بقیام است بر خیزد و
 نماز تمام کند سجده سهو واجب آید سجد بد لکه سهو لام که سجده سهو واجب نشود نه سهو نیت که
 از نماز سهو نیز تمام سجده واجب آید اگر مصیبا در قعدہ آخره کھانی کرد که قعدہ اول و در حین
 اگر کف تخم سجده نماز بعد از نشیند و نماز تمام کند اگر کف تخم سجده آن کلمه فریاد
 بنام و لکیر کف تخم کند نماز کف نفل شود و سجده سهو بعد از المصیبا فراموشی کرد که در کف تخم
 با چهارم سجده کند و اگر پنج برابر یک فاعدا کن بر خیزد و یک کف تخم کند زیرا که قعدہ آخره
 وضو است اگر در خضوع کف چهارم بپوشی نیک فریاد نماز فاسد می شود و در این نماز سجده یک نماز
 وضو و بایست که در سجده شرط است اقامت بصر و صحت و خیریت و ذکر است و سجده
 و سلامتی با و از لکیر ادا و سجده نیت شرط است شرط اول با فاعدا حرص بد لکه در تفصیر
 اختلاف است نزدیک بعضی تصریح است که هر چه تمام بد لکیر از رو عادت مخفاج اند و در این
 مانده شود و در آخر مصرع است که لای مصیبا مصرع را که نشیند یا سجده یا در سجده است
 لکیر و مانند لکیر و در خطبه کف نفل لکیر نماز و کف نفل الحمد لله یا سبحان الله یا لا اله الا الله
 خطبه مانده است لا شئت انت که با طهارت انسان خطبه بخواند و در این خطبه فریاد نشیند و سجده
 و لکیر و خطبه لایم اگر نفل کرد یا از لکیر کسی قبل سجده بیاورد و در سجده بیاورد و اگر
 نفل کند سجده لایم نماز سجده تمام کند سجده افونی عام است و در این جامع سجده حکم کرد و در این
 بدخل و مانع و اللهم شئت کیست سجده هر که حاجت است و در سجده نفل است سجده و سجده
 در بعضی نیز است اگر این حاضرم شده سجده ادا کردند بر این نیز فریاد نفل سجده ادا کردند
 تمام از نماز سجده است هر که خطبه قبل از نماز سجده کرده باشد و باز سر کرد لای نماز خطبه اول با طهارت
 سجده ادا کردند با طهارت و در سجده سجده کرده است اگر چه سجده در سجده فریاد و در سجده سجده

اگر در سجده سجده ادا کردند و در سجده سجده کرده است اگر چه سجده در سجده فریاد و در سجده سجده

اگر در سجده سجده ادا کردند و در سجده سجده کرده است اگر چه سجده در سجده فریاد و در سجده سجده

[illegible]

[illegible]

بسیار متبج شود یک نماز بر همه کافران مسدود می‌گردد که در مصلحت اسلام در وقت
 بر هر متبج که صف نماز کند از دل بریت آفرین شود پس اگر مصلحت منفی باشد
 کلامی که نمود در صف اول و کسی در صف دوم و هر کسی در صف سیم و کلماتی که
 نامتبخور شود و به مجموع حاشا محیط آورد است بد که پیش از نماز خانه باز کند
 چشم نماز خانه کند و در نماز که وای باز نکند باز نکند چشم در نماز کرد و در نماز که وای باز نکند
 دید که دو نماز خانه صف آخر افضل از بر آنکه محل رعایت و در دعا بخواند و توابع
 افضل از بخلاف نماز که در محل عبودیت و در آنکه افضل است بکریز ناو
 بیایه از آنکه بکشد بفر بوی و غیر جلوس قبل نماز خانه و نمیشد کند پیش خانه
 نمیشد کند و در قبر مفضل کند متبج و در قبر از جانب قبل و بفر نماید متبج و در قبر مفضل کند
 السلام و علی ملت رسول الله و خرم و در قبر نمیشد که با کوس بکن بند و برار کند
 بر آنکه بعد از آنکه بوشند لرحمة به خشت خام بایه نیزه نه خشت پنجه و چوب بعد
 خاک بر اندازند و نماز را بفر نماید و متبج از مری بوشند تا غریب محرم نه بند - اوست
 از قبر بر شو و نماز کند که در صورتیکه از غیب باشد باید که مقدار عمر قبر نالسنه جل
 متبج قد علم و اگر از آنکه شود افضل از بر آنکه است در صلوة مسود آورد
 که چشم خاک بر قبر متبج اندازند و اگر که متبج خاک بر کرد و در بر آنکه بخواند و در خاک انداخت
 خدا را بای بعد و هر زنه که در آنکه متبج در بر آنکه است و متبج نماید و در آنکه است
 و در فنا و بر اینها هر آورده که بایه از آنکه خیر الله علیه پس خود و متبج کرد که چشم
 بر بر و لا غیل و هر کسی بر بند و متبج بایه از آنکه خیر الله علیه و متبج بایه از آنکه خیر الله علیه
 سبی آورد شیبه بخوابی و بد و از احوال شیبه استغفرت و گفت که چشم لا در قبر نهاد که نماز

در وقت نماز
 در وقت نماز
 در وقت نماز

در وقت نماز
 در وقت نماز
 در وقت نماز

در وقت نماز
 در وقت نماز
 در وقت نماز

فتم عقبه الدار و اگر کور لغار با کور سکا مخلوط بلم لغاه بکده سلام علی فرشته الهی و
و این روایتها در فقا و غیره نیز آورده که اگر کسی بر کوسبنا بگذرد و مایشان سلام کنند
انهم مایشان لا تخاف و بوجای خجسته بدخوند کای و در سنن نزدیک کور همانرا هم عود الله که
در جابا نوشت و در جابا نوشت در حدیث آمده که آنکه اگر کسی بخندد بکرمه نواب الله
بکرمه نواب الله که در روز شرف و نوب چهل نور مفلکند و کرمه نواب الله که در روز شرف
معه خدمت بکند و فایز نواب الله بخت بخت و بعد و هر چه در شنبه یا فرمید که نایب
بسیار که در نواب الله در خجسته اعمال در شنبه بکند و در شنبه بکند و در شنبه بکند
عبارت از کلمه که در کمال و شرب و جاع از صبح تا غروب بخت کرمه نواب الله که در روز شرف
و باغ و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
و روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
اد فقط در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
بخت نفل در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
نایب نبوت و شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
صبح بخت کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
روزه و اگر انکار کرد و نفل لازم آمد فقط در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
بخت نبوت و شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
خرم و در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
لکه کرده غم که کذب آنها می باشد و بخت کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف

در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
بخت نبوت و شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
خرم و در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
لکه کرده غم که کذب آنها می باشد و بخت کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف

در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
بخت نبوت و شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
خرم و در کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
لکه کرده غم که کذب آنها می باشد و بخت کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف
شهرت از بدعت حلال با کرمه نواب الله که در روز نذر و روز کفار و در کرمه نواب الله که در روز شرف و در کرمه نواب الله که در روز شرف

نشسته با عذاب پیشی فرم آید و خبر دهد که بر من باری و سببه السلام الرحمن الرحیم بگویند باز فرست
و گفتند که لا از عذاب لانی دادیم سه در راه جلای آورده و تعلق نیست لازم نیست بود
لام اعظم حجت العزله لرحا است که خبر بعد و فرست خلافت و هند که انوار و احاطه
ز و یک فرود و دانه که بگوید السلام الرحمن الرحیم است السلام الذی آمنوا بالقول الثابت و الیوم
والاخرة و اکرم و دانه که بگوید با عشتی از زنی بگویم با ائمه الشریعین است او حشمت
و عبادت الوجود و عبادت الغیبه و عبادت الحجة و العزمتی هذا اول منزل من منزل الاخرة و آخر منزل
فرست زل الله فاما انا انک الکافی الکرام المخلو المامور ان لا یغفلک ولا یغفلک الا بالقرآن
فان لا یغفلک غیر ذلک و غیر ذلک و غیر ذلک لا تخون و لا تخف فقل لها التدری و محمدری السلام
و غیر و القوانی لامر القیبه قبل یوم الموشو اخوانی و انا شهیدکم لا اله الا الله و حده لا یزید الا
بروین و اغراضا نوحدا نیست و شهیدکم محمد عبده و رسوله و نبیه و سلمه بالهدا و در الموعظه
على الدرس فله و لو کره المشرکین جواب و عذاب کدر و است کرد و ان الله و اکرمین
ضام و صیغه نزل که بنامیت خلقت فی عبادت و عبادت که زیارت قبول و بگویند و
وزن از راه است و زیارت کرد قبول در چهار روز افضل است در شنبه و بامداد و عشاء و بعد از
ادینه و پیش از طلوع آفتاب و در روز شنبه محض در شبها و ترک صوم و عبادت
و محض در از من ترک خنایه غره و خجیه و عید من و عا شورا و سایر نکست و در ادب
اخلاف است لا یجوز ان که بنام جانب که کند و در جانب است کرد و بر سینه است
که سینه محل نفیخه است و اگر محل مرغت خدا و در حال بعد سلام بر عبادت کوبد السلام
علیکم یا اهل الدار المهدیه و المؤمنات و المسلمین و المسلمین رحم الله المسعفين و المؤمنات و المؤمنات
ان الله یعلم لا یخفى ان الله لا یخفى و الکلمه العاقبه و اکرمین شهیدکم محمد و سلام علیکم یا محمد

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

51

[illegible]

موجب نماز است تا بجز کند و صفی است یا نوزد اگر چه بجز نماز و در نه و فایه و اکثر کتاب گویند
 که لام در نماز جاف است یا سینه است یا نوزد زیرا که سینه محل نوزد است و نوزد را با سینه است
 اگر او حاضر نماز فایه است و اگر فایه حاضر نماز لام محل است و اگر در مع حاضر نماز لام محل است
 و بر تر است اگر مازنی و یا مبتدیان است که در نماز است اگر نه اذن و یا نماز است
 و یا نفل است یا اعتدال کند اگر او یا امامت کرد و غیره یا جاز است که بر غیر نماز کند یا نفل است
 که امام سیده و بر نماز است و نماز روز الا مفر کرنا اند و در نماز نماز جاز و انوزد که
 چند خازه بظاهر و عانت و اگر نماز در رکوع است لا در جرح نموده نماز است یا سینه
 تکف فبام در رکوع نماز و نماز خازه در سجده کرده است که مکمل است در خارج مسجد
 زیرا که جرح است طفل مسجد است اخیال است که مسجد او را شود بقول بعضی اگر چه نماز خارج است
 نماز در مسجد کرده است زیرا که بنا بر مسجد از الجرح نماز است و در رکوع و نماز است
 آورد است که بسی لام خازه منفذ است هم دعا خواند زیرا که نماز خازه فقر الحقیقت نماز
 بلکه لا نظم است و مفروضی رعایت و بلند خواند و بعضی گویند که منفذ نماز است
 فاما اول است که دعا نماز خازه را آهسته بخوانند و در نماز چهار رکعت است
 تکبیریه و دست بردارند و در تکبیریه هر دو سینه بلند ناگوشی بردارند و بعد از
 نماز بگوید و دست بردارند و بعد از تکبیریه هر دو سینه بلند ناگوشی بردارند و بعد از
 دعا بخوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام و ذات و نشاند بخوانند نماز جاز است و نماز است
 تکبیر اول و ثبوت که او در نماز است یا از نماز است یا از نماز است یا از نماز است
 الکفایت الثانی لقرآن و الصلاة علی النبیه و الصلاة لکماله
 ائیدت الامام متوجهها الی جهنة الکعبه ثم یقینه الله اکبر و تکبیر هم

سبحانك اللهم حكيم وبارك سلطتك وعلو قدرتك ولا اله الا انت
 العزير الكريم اللهم صل على محمد وعلی آل محمد وبارك وسلم كما فعلت وبارك
 وبارك ورحمتك ورحمتك على ابراهيم وعلی آل ابراهيم زنا انك محمد
 تكبر حرام اللهم اغفر لحین ویشا وشدایدنا وغبائنا وحقیرنا وکبرنا وذلنا وافتنا
 اللهم من اجبتنا فاجبه علی الاسلام وقرنی فیه من قریه فیه علی ذل الاسلام وحنک
 یا ارحم الراحمین اکرمت کونک بعد از بزرگترین امری خواهی الله اللهم اجعل لنا طاهرا
 واجعل لنا اجرا و زخرا واجعل لنا شفاء وشفعا اکرمت دوزخ را که از دوزخ است
 اللهم اجعل لنا فرطا واجعل لنا اجرا و زخرا واجعل لنا شفاء وشفعا
 و در قبر خود کند و یک جانب قبله در الحمد و در آله و در وفقر نهایی و ان یلقی الله السلام
 و علی ملت رسول الله و در یوم یوم جانب قبله کند و بگوید که لا اله الا انت یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین بعد از این که در دنیا و در قبر است برین بزرگوارند که در این عالم و در قبر است
 بعد از این که در دنیا و در قبر است برین بزرگوارند که در این عالم و در قبر است
 برین بزرگوارند که در دنیا و در قبر است برین بزرگوارند که در این عالم و در قبر است
 از زمین بلند باشند و در عالم نهند و بر قبر کس نام بر آب شستند و در صبا الا حین و
 در محال آوردن آن که متبعا و فرکان همه شستند از چهل قدم پس آنده بار شستند
 بر کوه باشند و یک از این است سلام علیکم و علیکم السلام که بود و کلمه شهادت و
 کلمه شهادت و امانت بالله بخلاف از خدا عز وجل علی آفرینش خلق که در دوا است
 الله العزیز و محمد نبی و الاسلام دیننا و الکعبه قبلتنا و التمام ايماننا و الموت حیاتنا
 ابرهه لغیر کونند و بعد فاجبه نخواهند و در احیاء العلم مذکور است که بلند کرد و بفرمود

بشت باید کرد بطریق کوشش تر که فیروز خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء ایشان
 همه صحابه و پیغمبر که اندوخته نکرده این بشت مدافعت و در غلبه الصلوات آورده است
 قال النبي صلی الله علیه و سلم وضعف الایام و قطع الاقطار علی قیوم المومنین کغارة لازب
 یعنی وزید با و چلبه قطره بار بار بر سر کوز نمون کفایت کن تا ویرت و در صلوات مسووم
 مذکور است که فیروز صلی الله علیه و سلم نهاده اند که عادت بر سر کوز نه نباید زیرا که هر قطره
 باران و هر قطره خاک که بر سر کوز نه برسد کفایت کن تا بنده موفقت و در دفع العدا
 از کتاب بدر العباد و اکتب معه و بکنوبه که غلاف پوشانید و بر زینت او گل
 سبزه انداختن بر چشموه و سیم و حرار و خنجر و جوز هند و عود و صندل و دیگر دوزخ داشتن
 و خوردن کف بنول و زینت و طعام و حرار و زینت کورانی جلوه کرده است و فیروز صلی الله علیه و سلم
 و اتفاق علمائے که روز چهارم طعام و زینت و انواع موی لایع نبیند و هرگاه که
 موی از زیارت قبر باز آید همه در منزل و مقام خویشی جمع آورند و روح و دانه خیمه خوانند
 الا نصرف کند و خود بخورند و دیگران نیز که موافقت او کرد آید بخورند و موی و دست بدارند
 و در قاف و آوردن بشت که کلام و بنا و در بشت کور است و حلال و خوردن طعام نیز مکرر است
 در احیاء علم آوردن بشت که خیمه موفرج و اید که زیارت کند شریف کند باید که راسبینه است
 موفرج است که سلام نموده فاتیحه یکبار یا نهفت بار بخواند و لایع از فرخ خیر را اللهم
 للزینة بخواند از نزدیک لام فخر است رحمة الله علیه و قیوم است و در بشت کند
 و بوسه دهد زیرا که انبروشی یهود و نصاری است و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
 هرگاه زیارت فیروز کردند در حالت فیم خیر از فرار بخوانند لان اصحاب
 ادا انوار الزیارت القیوم یقولون و یقولون اتعان نعم النصرة

[illegible]

حاضر مصلح و سحر و کرم روز جمعه که بخت فائحه برود آید ان شاء الله حاضر آمد و ختم
فائحه بخواند ثواب بزرگواری و ختم کند و نیز ثواب بزرگواری و ختم کند و نیز ثواب بزرگواری و ختم کند
و ختم کند و نیز ثواب بزرگواری و ختم کند و نیز ثواب بزرگواری و ختم کند و نیز ثواب بزرگواری و ختم کند
که پیش از این با استقبال او بیست و هجده کلام او شوند و لاله در شب جمعه و غشبه
و شب اول هفته تا یکشنبه از راه کمال خود ملاقات شوند و هم کلام او شوند چنانچه در دنیا
ارواح لطافت تمام اند و اگر آسمان باشند و در دنیا تمام مریض و در بهشت هم کلام
محکم الهی ختم از گوشه ببرد آید اگر چه در جاهای گوشه ببرد آید و در بهشت باز محکم الهی ببرد
برود آید و ملاقات کند از راه الهی ببرد که روزی در بهشت علیه السلام در کورستان
بگفت نامگاه کور و دید که روشی از آفتاب و ماهتاب نورانی علیه السلام دعا کرد
و گفت یا بار خدا حجاب از کورانم و در کورستان یا به منم که این نور در کور از کجاست
فرمود در کورستان که حجاب از کور و در کورستان یا به منم که این نور در کور از کجاست
حجاب از پیشی آمد و در کورستان علیه السلام دید که بر سر سر تخت نشسته است
و حوریه بهشت در پیش او ایستاده اند و قندیل نوسانی در کور در از و خنده اند
پرسید که این بر خدای درجه از چه بافته و این نعمتها از کجاست پرسید یا به منم
همه که اینها که فریبند از بر کرد عا و خیر کرد و صدقه دادن فرزند لاف فرست که
بنمرد نه به منم علیه السلام گفت شما را صدقه و دعا خیر کرد که فرزند لاف شد بدینا
مردمند بر سر پرسید یا به منم علیه السلام بگذره تقاد و فرزند فرست که مسکن میان
مردمان دیگر بود فرزند را در سینه با موینه صدقه میداد با دعا نمیکند
چنانکه نوح میبکند در ثبوت و نمرد بر خدای بگردد کمال خدا بر غر و جل البضای

نعم الهدایه خیر است که در سر مهر عیسی علیه السلام دعا کرد و گفت خداوند این
 از من کرد و بدو ارم بدستم که چندی نبود از کجاست در شکاف بنام خدا رخ و صاف
 ارش مهر عیسی علیه السلام بر کف من مهر عیسی علیه السلام دید که حواله از تخت رفته
 و خفا بر پشت پوشیده و با غر زرب درویش گود را آمده و انواع صفا با ما گرفته
 مهر عیسی علیه السلام پسید از جوت چندی نمنا از کجا با فنی از جوت گفت با نثر
 از جوت لکه فراموش بودم و بپوشه شمارا رسد که خدا را دعا مرید و ختم و
 میانی بزرگ و ستم و در زبدم و در غر مظلوما دعا بر لور سکن مذد و معاد
 میگردم و میخانه نعالی فلا اس درجه کرامت دهد با نجه الشرا که جنس کار با کند
 که فراموشی از این نباید که فرستاد الشرفا لای السلام رساله هدایت
 و نصف واقف از عبد الشکر الشاکر

وَعَلَى السَّلامِ أَجْمَعِ الرَّحْمَنُ الْخَيْرُ

للمرآت السموات والارض اقصا بقیاس حمد و سپاس و دان را که ملک الهی است از ملک غیر
 متبرک و اقسام صلوات زکات و انواع تحیات و اشیاء در هر کما بنا بر تعجب است
 ناسخ آخر است و بر اولاد کرامی که در نه پیش شریعت اند و صحت عظامش که در سهات کرامت
 لا تعبد ضعیف و کمین مخفی محمد امجد اس محمد شایسته غفر الله له و انج اما لها بموجب ام قدر و در نصف
 جبار و اشارت واجب الاطاعت انبیا و هم الاقرب مولانا و استنادنا و رضی الله تعالی عنه
 رسول الله علیه و آله و سلم فرر از ما بل ضرور بعلم و انصاف بطریق نیرینه نمر حجه لا یجوز
 و اختصار در سلک تفر و متبحر منظم از اینست که در بعضی است که مبدئ را از توضیح کلام
 ناکزیرت شرحی معضلات رسانیده بالله التوفیق علیه التکلیف مبد از نظر فایده است و بطور کلی
 این عاصم و تصور بدعای سلام از انجا و لغا حضرت رضا با شاه و مرزوموشند با امرت العالی
 و سلم قال رسول الله علیه و آله و سلم و تعلموا البقر و علموا الناس فانها تفعل العلم
 یعنی یا موزید علم و البقر و یا موزید انما موزید که نصف علم است بسی بد که در ذکر است
 چهار حق و موزید تعلیم و اول آنجه و کفایت است ابتدا کنند ملا امر و بیست و یک است و در این
 از نام ما بقیه اموال ادا کنند بقیه و صیانت از بلیت با بقیه ای آزند بعد از هر چه باقی ماند
 از او در میان و در انجا هر یک بقیه و است نور صلوات الله علیه و سلم و اجماع ائمت است که
 بسی ابتدا کنند با صحت و انصاف که عبارت از در سهم و انجا اگر کنند بهر اوست حضرت
 مقدس در کمال الله و است نور صلوات الله علیه و سلم و اجماع ائمت بعد از عتبات نبیه و هند و غصبه اولی

و اینست که در بعضی است که مبدئ را از توضیح کلام

و اینست که در بعضی است که مبدئ را از توضیح کلام

ابر فرو اول
ابر بنت
ابر بنت
ابر بنت
ابر بنت
بنت بالا بر فرو اول

اس قرین

اس فرسہ

ابرفیقا اول

انراين

ایک

از مرتب

اپر

برین

اگر برکت

ایک

بر

البر

نبت بالا فر تو ای کاش می برابرست و نبت میانه فر تو اول است بالا فر تو آخر است

دینت بایس ز تو اوله بت مبانه ز تو نایه و بت بالله ز تو نالت بر اوند و بت بایس
 ز تو نایه بت مبانه ز تو نالت بر اوند دینت بایس ز تو نالت کله بر اوند
 ز بت بالله ز تو اوله نصف لنگه دینت مبانه ز تو اوله بایس بالله ز تو نایه ز تو اوله
 شد لنگه کامل کرد است نلت و باقیه چیز نشت لک اناکه در برابر انا غلام نشت
 پس لک غلام انا عصبه کله و اناکه در بایس انا غلام بایس اگر انا ذاب سیم نشت انا نشت
 بایس لک غلام عصبه نشت و هر که در بایس غلام نشت نشت شود و لا احوال لاب دام
 مع احوال کما نصفه و واحد هم نشت هم بانه از دهه سیم با انا غلام دام
 مثل هیچ زنی لک انا عصبه نشت لک ز انا بایس انا بایس چهارم انا با انا
 بایس بایس انا نوله علیه السلام اجعلوا الاخت مع البنت عصبه یعنی خواهرش مادر انا
 عصبه کله و حال نشت لک احوال لاب بایس خواهرش انا و انا و انا نشت لک نشت
 کما نصفه و واحد هم نشت هم بانه از دهه سیم زو یک عدم احوال لاب دام سیم سیم
 بایس انا نشت لاب دام لک کامل کرد نشت چهارم انا و انا نشت مادر و انا نشت
 نشت لک انا با انا انا سیم مادر و انا نشت لاب دام انا عصبه کله پس انا نشت
 دام نشت لک با انا نشت انا نشت و مثل هر زنی نشت نشت لک انا با انا نشت
 عصبه نشت و انا نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت
 بایس انا نشت اگر بایس بایس انا نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت
 و نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت
 و نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت نشت
 بایس از دهه سیم و لا انا نشت احوال کما سیم بایس بایس بایس بایس
 بایس از دهه سیم و لا انا نشت احوال کما سیم بایس بایس بایس بایس

[illegible][illegible]

4

غنچه کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب که و اندانها با مکاتب کردا اندانها
 اوسته شخصکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با مکاتب کردا اندانها
 اوسته شخصکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با مکاتب کردا اندانها
 بهر کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با مکاتب کردا اندانها
 نغور بالتر شنها و نغور بالتر شنها و نغور بالتر شنها و نغور بالتر شنها
 بجهه مدبرش بود و عصبه سینه مکاتب پس لکری عصبه و حکم مدبر لکری مدبرش مکاتب
 بجایه و تبیکه فاضل حکم مدبر لکری حکم کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 مدبر خود با قبل موشی مکاتب شده و در و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 پس و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 آنکه مکاتب و عصبه سینه اوسته نغور بالتر شنها و نغور بالتر شنها و نغور بالتر شنها
 و در حیت و رقیب لکری مکاتب و لکری مکاتب و لکری مکاتب و لکری مکاتب و لکری مکاتب
 و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 خود خود لکری مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 و در کلام الی یوسف اجماع مدبرش و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 و لکری مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 پس نام و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 ملک مدبرش مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 و در لکری مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها
 نجاه و نجاه مدبرش مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها با و لا کسکه مکاتب کردا اندانها

درین مرتبه دختر لایق نامی مرتب و نیک با فرزندش هر چه بد کنند کامیاب و اخصاً
ولادت است اخصاً کلانی سوره خنوع را و نصیحت این مسئله از جهل و لجاجت است
محبوبه و نیکو با محبت و در حقیقت از هم اکثر بزرگوارترند و این نوع طایفه است
ربع و در بعضی دوام و نیک است و اختلابه چنانچه گذشت و هم نیم محب و هم
و دارند در هر دو می توانند یک فرزند کامیاب و نیم محب و نیم نیک و این است که کسی
این دو آب و در ربع و نیک و دوام و در ربع و یک فرزند کامیاب دارند و کامیاب
محبوب شوند و اگر بنی بر اصل است یا لکه هر که بزرگ است بواسطه نهم مرتب با و نیم
لر شصت او دارند شود چنانچه اولاد آب که آنها با وجود آب دارند نشوند بکمال
اولاد هم در آنها با وجود هم دارند شود زیرا که نام اسحق و جمع کلاه و کلاه
از آب در بعد او است چنانچه در بعضی گذشت و محمد و نزدیک علماء ما غیر محب و نیم
و اصلاً و در یک است و در ربع و نیک چنانچه اگر شخصی بر دوزخ است که گذشت
و بر بر نایل با کاف و بار نیکو گذشت پس نزدیک علماء این لرز و لرز و لرز و لرز
این بود و ربع اکثر لرز و لرز و محب و غیر خود را محب و نیک با لاتفا و خاتمه در کسی
مانند از کسی از لایق و خواهی از هر جایی که باشند با وجود آب دارند نشوند
بکمال از نیک بزرگ و نیم محب و نیم نیک و نیم نیک و نیم نیک و نیم نیک و نیم نیک
اول نصف و ربع و نیم و نوع نانی نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
از لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز
از اربع و محب و نیم از ثمانیه و محب و نیک از نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
و این است که کسی است و اگر از لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز و لرز

بشی هر عدد که مخم للبرخ بر شمس باشد مخم للضعف و ضعف ضعف و ضعف باشد چنانچه
 تنشی در آن مخم للضعف لثالث و للضعف لثالث و للضعف لثالث و للضعف لثالث و للضعف لثالث
 و اگر مخط خود بضعف از نوع اول تا مر نوع ثانی با بعضی نوع ثانی بشی مخم للبرخ و اگر بشی
 و اگر مخط خود برع نامر نوع ثانی با بعضی نوع ثانی بشی مخم للبرخ و اگر مخط خود برع
 نامر نوع ثانی با بعضی نوع ثانی بشی مخم للبرخ و چهارمین و چهارمین و چهارمین و چهارمین
 که بر مخم از اجزاء آنرا کند و تنبیه مخم که نفع بر اجزاء آن فرستاد کرد بدلیل مجموع
 مخم و هفت لث چهار مخم از آنرا عمل نموده و اثبات و ثلث و رابع و ثانی و سیم مخم از آن
 عمل شود بیک ستم که ناعش و نرا و شفا عمل شود و نیم مخم از آن که ناعش و نرا
 فقط عمل شود سیم و چهار که ثابت و هفت بیکار عمل شود چنانچه سه سر و در آن
 و در ثب و ابوان لث و نرا نیز بیکار کرد نمی شود مگر نزد یک این مورد رخصه لغت
 که آنرا به و یک عمل شود چنانچه زن و اس فاعل و لام و هم اخت لایب و هم
 و هم اخت لام فصل فرست نسبت در یک عدد در چهار قسم تمام و اندا و اول و اول
 و بنابر تمام عدد در آنست که یک از آنها برابر دیگر شود و در آنجا عدد در مخط
 افل لبرخ اکثره نفع کند با اینکه اکثر لبرخ بر افل منفیست مخم خود با اینکه اکثر
 بر افل مثل آنرا با امثال آنرا که اکثره شود اکثره مس و کرد و با اینکه افل جزو صحیح
 اکثر خود چنانچه سه و نه و و توافق عدد در آنست که افل اکثره نفع کند و لکن عدد در آن
 اکثره نفع نفع چنانچه است بابت که چهار لبرخ نفع بشی لبرخ متوافق بر آن
 زیرا که لبرخ و توافق در نفع مخم لث و بنابر عدد در آنست که هر عدد معاد در آن
 نفع نفع چنانچه نه بان و در آن شناخت ملائقت و مباین در یک مقدار مختلف است

که از آن بمقدار اقل از هر چه جا کبار یا بار بار نقص کند تا که اگر هر چه در یک مرتبه نتوانند
 پس اگر اگر هر چه در یک مرتبه نتوانند در یک مرتبه نتوانند و اگر اگر هر چه در یک مرتبه نتوانند
 پس اگر اگر هر چه در یک مرتبه نتوانند در یک مرتبه نتوانند و اگر اگر هر چه در یک مرتبه نتوانند
 متوافقت باشند و در چهار عدد متوافقت برع اند پنجس ناده و در ما و را در متوافقت
 بخیزد اند یعنی در بازده متوافقت بخیزد اند و در بازده متوافقت بخیزد اند
 پس هر چه اعتبار کن ب پنج بد که در تصحیح سایل بوی بر هفت اصول احتیاج می شود
 سه اصول از آن در میان سهام و رؤس اند و چهار اصول از آن در میان رؤس و رؤس
 لا اقل سه اصول که در میان سهام و رؤس اند یک لکه اگر سهام هر فرد را با یک نصف لکه از
 شود و حاجت بضرب پنج ابوس و چهار بنات و هر هم لکه اگر در یک طایفه شود
 لکه در میان سهام و رؤس ابوس و بنات موافقت بهم پس و فوعد در رؤس آنها را در اصل
 مضرب ضرب کنند چنانچه ابوس و کسی بنات و اگر مسئله غالبه بهم در عمل لکه
 ضرب کنند چنانچه زوج و ابوس و کسی بنات سیم لکه در میان سهام و رؤس آنها
 موافقت بهم پس تمام عدد در رؤس آنها در اصل لکه و اگر غالبه بهم در عمل لکه
 ضرب کنند چنانچه ابوس و پنج بنات و چنانچه زوج و پنج اخوات لایب دم
 بالاب و اما اگر چهار اصول در میان رؤس و رؤس اند یک لکه اگر هر چه با هم شود
 لکه در میان اعداد رؤس اما لکه بر این کریم مانده بود و حکم آدالت که یک از اعدا
 در اصل مضرب کنند چنانچه کسی بنات و کسی جدات و کسی لایب
 هم لکه بعضی اعداد رؤس اما لکه بر این کریم در بعضی منداخل بود و حکم آدالت
 که اگر اعدا و در اصل مضرب کنند چنانچه چهار زوج و جدات و

در از د اعام پس هم لکه بعضی اعداد در دسی آنها که بر البش کبریم بعضی بر اولی
 و حکم اولی که و قوی که از اعداد و در نام نایب ضرب کنند بعضی هر چه از اولی
 آلود و قوی نایب ضرب کنند اگر حاصل نایب موافق باشد لا اگر موافق نباشد در نام نایب
 ضرب کنند بعد در رابع نیز بچند ضرب کنند بعد هر چه از اولی حاصل شود از اولی
 ضرب کنند خاتمه چهار کسی زوج و هجده کسی نایب و با آن کسی جدات
 و شش کسی اعام پس رو چنانچه نمر و نایب نیک و جدا است پس اعام
 با نمر و اولی که از نمر و جدات نمر و جدات که سه است را آنها مستقیم
 و در نیک عدد و سهام آنها که سه است و در نیک عدد و روس آنها که چهار است
 مبنای نیک پس عدد و روس آنها که چهار است الا باید گرفت و نیک نایب نیک
 بر آنها نیز مستقیم نمیشود لکن در نیک عدد و روس آنها که هجده است و در نیک عدد و سهام
 که شانزده است موافقت نصف نیک پس نصف عدد و روس آنها که نه است الا باید گرفت
 و در نیک جدات که چهار است را آنها نیز مستقیم نمیشود و در نیک عدد و روس آنها که هجده است
 و در نیک عدد و سهام آنها که چهار است موافقت مبنای نیک پس عدد و روس آنها که
 با نمر و نیک الا باید گرفت و با قریب اعام که یک است بر آنها نیز مستقیم نمیشود و در نیک عدد
 و روس آنها که شش است و در نیک عدد و سهام آنها که یک است موافقت مبنای نیک
 پس جمع عدد و روس آنها که شش است از باید گرفت پس از جمع ما خوزات چهار
 شش و نه و با نمر و حاصل و در نیک چهار شش موافقت نصف نیک پس
 یک است در نام و کبر ضرب باید کرد و از نمر و از نیک حاصل میشود و در نیک از د
 و نه موافقت نیک پس نیک یک است در نام و کبر ضرب باید کرد و از نمر

والله

دارند و غما بد لکه اگر در میان نصیج و جمیع لکه مابین بهم سهام هر دو را که از نصیج
در جمیع لکه ضرب کنند بعد به یک نصیج نیست کند هر چه حاصل آید آن نصیب آن
دارند است چنانچه در هر بیت و الا و بخت و مشار لکه پس چه است نشان
الویش سلسه سانی است و نصیج سلسه از نشی شده پس هر چه چهار دینار
و ثلث دینار حاصل و الا لو شمس هم دینار و ثلث دینار حاصل و اگر در میان نزل
نصیج موافقت بهم سهام هر دو را که از نصیج است در دو لکه ضرب کنند بعد به یک
بر دو نصیج نیست کند هر چه حاصل آید به نصیب آن دارند است و اگر لکه شناخت نصیب
هر دو لکه و الا لکه شناخت نصیب هر دو نصیج است که اگر در میان لکه و نصیج موافقت بهم
سهام هر دو نصیج که از اصل لکه در دو لکه ضرب کنند بعد به یک در دو نصیج نیست کند
هر چه حاصل آید به نصیب آن هر دو لکه و اگر در میان نصیج و لکه مابین بهم سهام
هر دو نصیج که از اصل لکه در تمام لکه ضرب کنند بعد حاصل ضرب در تمام
نصیج است ضرب کنند هر چه حاصل آید به نصیب آن هر دو لکه و الا در نصیج در تمام
در عمل بمنزله سهام هر دو لکه است و مجموع دیون بمنزله نصیج است و اگر در لکه گوییم
لکه و سلسه هر چه از جنسی که کردند بعد به موجبیت و رتبه علم است یعنی اگر در میان نصیج
و لکه مابین بهم در هر غم سهام در جمیع لکه ضرب کنند بعد ما حاصل به نصیج نیست کند
و اگر در میان نصیج و لکه موافقت بهم در دو لکه ضرب کنند بعد ما به نصیج بر دو نصیج
نیست کنند نصیج را بیخارج اگر کنی از دارند بر جز را از لکه صل کنند سهام لکه از نصیج
طرح دهند بعد ما بیخارج به سهام باقی نیست کنند چنانچه زنی بر دو و زوج و
ام و تخم گذاشت و زوج بر آنچه که در ذمه او از قهر است صل کند بر آن آمد و بگوید

• 299

در مخمخ فرض آنا نیکه را بشمارد و نکند و نکند چنانچه زوج و نشی نبات
 و اگر موافق بیست و یک روز پس آنرا بچش نکند حاصل از تقسیم سه نبات چنانچه زوج و
 ح نبات و قسم چهارم که اگر با قسم نای آنها باشد که را بشمارد و نکند و در صورت
 هر چه از مخمخ فرض آنا نیکه را بشمارد و نکند و نکند ماند آنرا در سه آنا نیکه را بشمارد
 و نکند و نکند و نکند اگر مستقیم بیست و یک روز چنانچه زوج و ح و ح نبات
 و اگر مستقیم بیست و یک روز چنانچه زوج و ح و ح نبات و اگر مستقیم بیست و یک روز
 و نکند و نکند و نکند هر چه از سه حاصل آید که مخمخ فرض با هر سه و نکند و نکند
 آنا نیکه را بشمارد و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند
 زوج و نشی نبات و نشی ح نبات و ح نبات و ح نبات و ح نبات و ح نبات و ح نبات و ح نبات
 در سه آنا نیکه را بشمارد و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند
 در هر چه که از مخمخ فرض آنا نیکه را بشمارد و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند و نکند
 که ماند سه در اصول مذکور به جمع کنند با بنی الحجه امیر المومنین ابو جعفر و تابعین
 از صحابه و بنی النضر غنیمت فرمودند که بنو العباس و بنو العلات با جد و ارباب شوند و هم
 قول ابی حنیفه است و قنبر بر هر یک و زید اسباب بنی النضر غنیمت فرمودند
 که آنها با جد و ارباب شوند و لکن برابر زید اسباب آنها بپوریت و این قول لام محمد
 و لام ابی یوسف و لام مالک و لام شافعی و لام حنبل و لام زید و لام زید و لام زید و لام زید
 حیدر با دعو بنی العباس و بنی العلات از مفاصل و از ملت جمع مال افضل الامور
 و غیر مفاصل است که جد و ارباب مثل یک از لایان کردند و بنو العلات با اقرار
 حیدر با بنی العباس و ارباب و حیدر و حیدر و حیدر و حیدر و حیدر و حیدر و حیدر و حیدر

باینزد و مجموع آنرا در میان آن سه مرد مثل حصه شود و پس از آنکه در نصیب
جدیه مفاسد بهرین قاعده اصل آن سه مرد از شش عمل نماند و نصیب از نصیب و منفعت
و آن سه مرد اکتدیه نماند باینکه آن سه مرد از شش عمل نماند و نصیب از نصیب و منفعت
و اگر در میان آن سه مرد یک یا دو یا سه مرد از شش عمل نماند و نصیب از نصیب و منفعت
میراث نخواهد رسید و الله اعلم بالصواب اما نسبت اگر نصیب یا فضل نیست
میراث شود و حاجتی بر آن مرد و زوج و بنت و ام گذاشت بعد از دفع فضل نیست
مرد و زن و بنت و ام و جد و بنت و ام این گذاشت بعد
جد و مرد و زن و بنت و ام و جد و بنت و ام این گذاشت بعد
از رد نصیب و پس بعد از آنکه نصیب کرده و در میان آن سه مرد نصیب نماند و نصیب
نصیب نیست اول آنست و در میان نصیب نیست نماند و احوال را با تلفظ کند
آنست و همانست و در میان نصیب نیست آنست و در میان نصیب نیست آنست
نصیب نماند مستقیم شود حاجت نصیب نیست و اگر مستقیم نشود باید بداند که در میان نصیب نیست
که از نصیب اول آنست و در میان نصیب نیست آنست و در میان نصیب نیست آنست
و قوت نصیب نماند در نصیب اول آنست که هر چه حاصل آید از خرج هر سه مرد بعد
سهام و اگر آنست اول در مضروب ضرب کنند بعرض اگر در میان آن سه مرد قوت نصیب
در قوت نصیب نماند ضرب کنند اگر میانیت بهم در قوت نصیب نماند ضرب کنند و اگر سهام
و از آن نماند میانیت را در قوت نماند ضرب کنند اگر در میان آن سه مرد میانیت بهم و اگر
اگر موافقت بهم در قوت نماند ضرب کنند و اگر میانیت بهم با چهارم یا پنجم
خود میانیت نماند در قوت نماند ضرب کنند و اگر میانیت بهم با چهارم یا پنجم

بعد در سله رابعه و خامسه تا خبر نماند بجز عسل گمانه بابت ذور الارحام
 چنانچه که در سله و عصبه بیستم از او در جم کونند غامضی در رتبه بر لطف که
 ذور الارحام مراتب باید معلوم و از محبت ما رحمهم الله عز و جل نذر هر کفنه اند و اجماع
 بدو کرده اند و ذور الارحام باز در جم و در وجه محجوب نشوند یعنی باز در جم و در جم
 نیز ذور الارحام و ارباب میشوند پس از جم و در وجه نصیب آنها معلوم ما در
 در میان ذور الارحام نیست کنند لا از در این باب رضا الله گفته است که ذور الارحام
 مراتب نمیرسد مراتب را در بیت المال باید نهاد و از جم با خوف تمام مالک
 لازم است معرفت رحمهم الله عز و جل بدو که ذور الارحام چهار صف اند و اول آنکه منسوب
 بپدر است و آنها اولاد نبات و نبات است از اگر چه پسر روند و صف دوم آنکه
 است بپدر آنها منسوب میشوند آنها اجداد ساقطی و جدات منسوبند
 و صف سیم آنکه منسوب میشوند بپدر الوی است و آنها اولاد اخوات مطهر و
 نبات است و اولاد لایق است اگر چه هر سه فرزند پسر و دختر و صف چهارم
 آنکه منسوب میشوند بپدر جد است و آنها عتبات مطهر و از غلامان
 و احوال و خالات اند و هر یک از اینها در رتبه و آنکه بپدر است و آنها بپدر
 از ذور الارحام ابو سلیمان از محمد بن الحنفی و از او از لام ای حقیقه رحمتم الله علیه
 روایت میکنند که از ب اصف صف ثانی اند اگر چه بالا روند بعد صف اول
 اگر چه پسر روند بعد صف ثالث اند اگر چه فرود آیند بعد صف اول اند
 اگر چه را افتند و ابو یوسف و حسن بن زبای از لام ای حقیقه رحمتم الله علیه
 روایت میکنند که از ب اصف صف اول اند بعد ثانی بعد ثالث

بعد از پنج مثل نزد عشق و با خود بهیچ قول است و لا زوکیب ^{رحمهم الله}
 صف ثالث متقدم است بر حدات ام نهی قرصفا و اول اولی اینها پیش
 از ب اینهاست بویعتی چنانچه بنت بنت اولی است از بنت بنت این و اگر
 در وجهی باشند و کسی را که وارث اولی است از ولد و اولاد حرام چنانچه بنت
 بنت الای اولی است از بنت بنت و اگر در وجهی باشند که از آنها ولد
 وارث نسل و یا همه آنها ولد وارث باشند نزدیک الی توقف ^{غلبه} و حسن ^{خیر}
 و محله عدل اعتبار کردن خواهد بود ایدلر فروع خلاصه صفت اصول آنها در کورست
 و بواسطه متغی باشد با مختلف باشد و لا زوکیب لام محمد رحمه الله ایدلر فروع اعتبار
 کرده خواهد بود اگر صفت اصول متغی باشد و لا اگر مختلف باشد امدار اصول اعتبار ^{نموده}
 و مرث اصول بفرع و اولی در صورت اول متغی آنها و در ثانی مختلف آنها
 چنانچه اگر شصه این بنت و بنت بنت گذشت نزدیک الی توقف و حسن ^{خیر}
 رحمهم الله مال در اینها ملل ذکر حفظا لا تبین خواهد بود اعتبار ایدلر فروع و
 نزدیک لام محمد رحمه الله علیه نیز مجرب خواهد بود زیرا که صفت اصول متغی است و اگر شصه
 بنت این بنت و این بنت بنت گذشت نزدیک آنها مال را باین الفروع
 باعتبار ایدلر انلاناً مله خواهد بود و ثلث ذکر و ثلث استیسه لا زوکیب
 لام محمد رحمه الله علیه در اصول لغتی در طبع ثانی انلاناً اگر خواهد بود لغاه بنت
 این بنت البقیاب اوله در ثلث است خواهد رسید و این بنت این بنت
 که ثلث ثلث است خواهد رسید و محض نزدیک لام محمد رحمه الله علیه اگر در اولاد این
 اسامیه در وجهی طبع مختلفه باشد لغاه ملل بر اول طبعی در اصول مختلف است

هر یک از بنات ربع یک سهم و هر یک از بنات ثلثه سهم خواهد رسید و لا ریب
 لام محمد رحمه الله علیه نصیب این سه است از ثلثه سهم زیرا که هر یک از این سه در طایفه اول که مشتمل
 بر بنات ربع و بنات ثلثه است بر فایده یک بر فاعل آنها و در فرود و اگر آدمی ثلثه
 بنات ثلثه شش سهم و بنات ربع سهم خواهد رسید پس هر یک از این سه در طایفه
 علیحدگی که خوانده شد و هر یک از آنها رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در فاعل
 از حایفه و کور نظر کرد و در طایفه ثانی از اختلاف بناتیم بلکه در طایفه ثالث بمقابل بنات
 یک این و در بناتیم پس پنج سهم را بر اینها لکن از مثل حفظ الا بناتیم کردیم
 این سه سهم و هر یک از آنها رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در فاعل
 و هر یک از آنها رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در فاعل
 علیحدگی که خوانده شد و در طایفه ثالث بمقابل بناتیم کردیم و در طایفه
 در طایفه خامس بمقابل یک این و یک بناتیم پس پنج سهم را بر اینها لکن از مثل حفظ الا بناتیم
 کردیم پس این سه و هر یک از آنها رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در فاعل
 در طایفه ششم و هر یک از آنها رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در فاعل
 رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در طایفه اول نظر کردیم و در طایفه ثانی از اختلاف
 کردیم و در طایفه ثالث بمقابل بناتیم پس پنج سهم را بر اینها لکن از مثل حفظ الا بناتیم
 کردیم پس این سه و هر یک از آنها رسیده بود یعنی شش را جمع کرد و در فاعل
 از بناتیم پس پنج سهم را بر اینها لکن از مثل حفظ الا بناتیم کردیم و در طایفه
 که در از بناتیم پس پنج سهم را بر اینها لکن از مثل حفظ الا بناتیم کردیم و در طایفه
 در اصل مسئله که باز در حالت ضرب کردیم و از بناتیم حاصل آمد و نصیب شد از هر

خواهد بود و چون که طایفه شیر نشسته در طعم اول از اصله شش بوی شیر
در مضروب بعینه در چهار ضرب کردم و از هر یک چهار حاصل شد و الا در طعم
از ذوق شیر نشسته نمیتوانم پس این سه را از ذوق هر یک نیز در ازو رسید
بعد نصب این سه در آخر ذوق شیر از طعم سی دفع کردم تا که خلط باقیم
و نصب هر یک را بر اس و بمقابله لکریه در طعم خالصی نمیتوانم
لذا که خط الاثیر پس این سه است و نه چهار رسید بعد نصب هر یک
بوز ذوق شیر در طعم سی دفع کردم و چون در طعم اول طایفه نبات نع سوز
اصل نه بود الا در مضروب بعینه در چهار ضرب کردم پس از هر یک سی
حاصل شد و چون در اصل طعم اول نظر کردم در طعم نباتی اختلافی ندیدم بلکه در طعم
بمقابله لکریه نبات نع شش نبات سه است پس باقیم پس نصب که سر و شش
انرا را اینها لذا که خط الاثیر نمیتوانم پس این سه است و نه چهار رسید
نیز محبت رسید بعد و کوبه یک قطعه و انات را یک طایفه کرد و ایندم جرم
در اصل طعم نبات نظر کردم بمقابله لکریه اس در طعم رابع یک اس و نه شش
پس هر سه لکریه رسید بعد بعینه جرم الا در نبات اینها لذا که خط الاثیر
نمیتوانم پس این سه است و نه چهار رسید بعد نصب این سه در آخر ذوق
بجهت عدم اختلاف کردم و بمقابله هر یک در طعم خالصی فرستادم بلکه در طعم
بمقابله لکریه نبات یک اس و یک نبات باقیم پس نصب نیز لکریه را اینها لذا که خط الاثیر
نمیتوانم پس این سه است و نه چهار رسید بعد و بمقابله طایفه نبات
سه در طعم رابع نبات سه است و نه اس باقیم پس اینها لذا که خط الاثیر

منت کردم پس شش ایستاده در آرد و دست نشانی رسیده بعد مذکور شد
 یک طایفه و امانت را یک طایفه کردند و چشم در اسفل بطرف رابع نظر کردند بمقابلہ لکڑ
 هست این در لطف خاص یک این و در منت مافیم پس نصیب آنها که در ازده بعد
 را اینها لکڑ مثل خط الاثر منت کردم پس این نشانی و هر منت را نشانی رسیده
 بعد نصیب این سه در لطف سادوس رفم کردم و چشم بمقابلہ هر منت و در لطف سادوس
 یک این و یک منت مافیم نصیب لکڑ که نشانی بعد از این سه لکڑ مثل خط الاثر
 منت کردم پس این سه چهار و نینته در رسیده و بمقابلہ طایفه نبات ثلثه که در لطف رابع اند
 در لطف خاص یک این و در منت مافیم پس نصیب لکڑ طایفه که نشانی بعد از اینها لکڑ مثل
 خط الاثر منت کردم پس این را شش و هر منت سه رسیده بعد نصیب این سه
 بوزغی در لطف سادوس رفم کردم و چشم بمقابلہ لکڑ منت و در لطف سادوس یک این و یک منت
 مافیم نصیب لکڑ منت که بعد از اینها لکڑ مثل خط الاثر منت کردم پس این را شش
 یک رسیده و چشم این نصیب یک جمع کردم مجموع نشانی خنجر بمقابلہ دوع در لطف سادوس
 رفم مافیم بدکله بخش لام محمد حجت له علیه صفت ذکر و انوث را در حال منت از اصل
 مکر و دعدو از دوع مکر و خنجر اگر شش در این منت منت منت و یک این
 منت منت و در منت منت این منت گذاشت خنجر در بصورت منت

نزدیک الموضع	منت	منت	منت
مال در مبتدوع	منت	منت	منت
اسبعا اعتبارا	منت	منت	منت
فروع آنهاست	منت	منت	منت

و زرد یک لام محمد رحمه الله علیه است در اعلا خلاف یعنی در بطم نانی باعتبار عدد و ذوق
 در اصول اسباعاً فتمت کرده خواهد بود چهار اسباع عشر به بنت بنت ابن بنت و البعید
 بهر دست اسباعی که نصب بهر بنت کند بر هر ولد آنها بغیر در بطم نانی
 انصافاً فتمت کرده خواهد بود نصفش م بنت ابن بنت ابن بنت نصب پدرش
 و نصف دیگر بهر ابن بنت ابن بنت نصب مادر لریه و تصحیح این مسئله از
 بنت و بنت خواهد بود و قول لام محمد رحمه الله علیه اشهر و اینست از لام از ابی حمزه
 رحمه الله علیه در ذور الاحام و لریه قول ابی یوسف بنزل رحمه الله علیه بعد رجوع او
 و گفت که اصول البینه اعتبار بنت است علماء ما رحمه الله علیه جهات در ذور
 اعتبار میکنند غیر اینکه ابی یوسف رحمه الله علیه جهات در ابی یوسف در ذور
 و لام محمد رحمه الله علیه جهات در اصول اعتبار میکنند خاتمه اگر شخصی م بنت بنت بنت که
 آنها م بنت ابن بنت بنزلند و این بنت بنت که است خاتمه در صورت است
 و زرد یک لام ابی یوسف رحمه الله علیه

بنت م در میان آنها انلا ما حمهم
 بنت و انگاه که با که بنت جهات
 و یک اگر که است پس

بنت ننان و اینست که بنت محمد رحمه الله علیه است و بنت آنها
 بنت و بنت هم فتمت کرده خواهد بود و هم از لریه بنت به شازده سهم
 از قبل در آنهم و شش سهم از قبل مادر لریه و این شش سهم از قبل مادرش
 تمام السفال آید در آنها میراثی که بخود و بر الاحام است از ب آنها بوز

از هر چه که باشد از جهت اب و حبه از جهت ام و اگر در قرب را بشنود که
 بوی ربیب و از این مرید باشد بوی ربیب و از جهت اب ام الام از
 اب اب الام اول است و بعضی چنانچه از سهل الفاضل و ابی فضل الحاشی
 و علی بن الحنفیه و از دیگران است که ابی سلمه التمیمی و ابی علی است و از انصاری
 و اگر در حاشیه آنها منسوب است و در آنها که مدعی وارث نیست همه آنها مدعی وارثند
 پس اگر صفت ذکورات و انوثت آنها بنسبت آنها بوی ربیب منسوب بخوند شود
 و فرات آنها متحد پس نسبت بر این ذریع آنها ملکه از مثل خط الامیر است و
 اگر صفت ذکورات و انوثت آنها بنسبت آنها بوی ربیب منسوب بخوند مختلف
 است در اول بطریق مختلف شده است نسبت کنند چنانچه در صفت اول و اگر فرات آنها
 مختلف پس نسبت فرات است به نسبت و نسبت نسبت ام فرات ام است
 بعد هر چه در هر فرات رسد در این آنها نسبت کنند چنانچه اگر فرات آنها
 متحد پس نسبت فرات است به نسبت کلم در آنها چنانچه حکم در صفت اول است بعضی
 اول از آنها میراث از اب آنها بوی ربیب است چنانچه نسبت از الام
 از نسبت از اب و لام اول است و اگر در قرب مساوی باشد
 پس و لد نصیب از و لد و در الارحام افضل است چنانچه نسبت از اب
 و از نسبت اخت هر اب و لام مالاب با یک از آنها اب و لام
 و دیگر مالاب پس در صورت تمام اب نسبت از الام را است و اگر که او
 او و لد نصیب است و اگر که هر لام باشد پس نسبت از اب و لد است
 خط الامیر است و از دیگران است که ابی یوسف رحمه الله علیه با عباد و ابی او

زود یک لام رحمه الله علیہ الصنائع باعتبار اصول است و در نصرت

منح لام ~~احلام~~ و اگر در ضرب برابر باشند
این بنت و در آنها اوله عصبه باشند
بنت این همه آنها اوله عصبه باشند

باعتبار آنها اوله عصبه در بعض آنها اولاد اصحاب و بعضی باشند و فرات آنها مخلص
بسی لام ابو یوسف رحمه الله علیه فوسل اعتبار میکند و لام محمد رحمه الله علیه را حو
و اخوات فرست میکند باعتبار کردی عدد و فروع و جهات را در اصول بسی برجه
و هر فوسل برسد در بنت فروع آنها فرست میکند چنانچه در نصف اول مثلاً بنت
بنت الاخت لاب و لام اوله است از این بنت الاخت لاب نزدیک لام
لام ابو یوسف رحمه الله علیه للرفوت فرست و نزدیک لام محمد رحمه الله علیه را
در بنت آنها در نصف فرست کرده خواهد بود باعتبار اصول چنانچه اگر شخصه باشد
اخوان متغیر و سبب و سبب بنت اخوان متغیر باشد چنانچه در صورت است

اخ لاب دام ~~اخ لاب دام~~ ~~اخ لاب~~ ~~اخ لاب~~ ~~احلام~~ ~~احلام~~ ~~احلام~~

بنت بنت ابن بنت سلسل بنت بنت ابن
زود یک لام ابو یوسف رحمه الله علیه در بنت فروع بنی الاخت فرست کند
بعده در بنت فروع بنی العلات تبعده در بنت فروع بنی الاختلاف و للذکر مثل
حقاً لا یشترک را عا باعتبار این و نزدیک لام محمد رحمه الله علیه ثلث مال را در بنت
فروع بنی الاختلاف علی السوء اثلاً تا باعتبار ابا فرست کرده خواهد بود و باقی
در فروع بنی الاختلاف الصنائع باعتبار عدد و فروع در اصول نقیضی بنت اخ

نصب اب لو و نصف و بر و بر مشهور و له اخت للذكر مثل حظ الانثى
با اعتبار این مطلق خواهد بود و تصحیح آنرا از نه خواهد بود و اگر شخص سه بنابر الاخوة
مستحق باشد چنانچه در صورت سن مساوی و ام
پس جمع با

بنت ابر الا لام لاب و لام را با التفاف زیرا که او ولد غصب و م و او را قوت
زایب نیز است فصل فی النساء بیع حکم در آنها آنست که اگر یک از آنها مستحق باشد
مستحق باقی هم که اگر غصب باشد و اگر آنها تسکین باشند و خرفا اب آنها مستحق باشد
چنانچه عات و احوال و حالات پس هر که از آنها افرود باشد اولی این
با اجتماع بقیه هر که لاب و لام بهم اولی بعد از هر که لایق و هر که لاب بهم
او اولی بعد از هر که لام است و خلاصه افرود کریم با اینجه بهم و اگر اولی
و انات مختلف باشند و زایب آنها مساوی باشد پس للذكر مثل حظ الانثى
چنانچه عم و عمه که لایق لام باشد با خال و خاله که لایق لاب و لام باشد
با لایق لاب باشند با لام باشد و اگر خرفا اب آنها مختلف باشد بر قوت
زایب با اعتبار قوت چنانچه عمه لاب و لام خاله لام با خال لاب و لام
و عمه لام پس در صورت ثلثی نصب اب زایب اب را و لکن نصب لام
زایب ام را بعد از لایق هر چه هر فرد رسد در این است که اگر در آن وجه
اگر خرفا اب آنها متحد باشد و اولی در هر سه حکم در آنها مثل حکم در صف اولی
بعضی اولی اینها برات از اب آن یوریت است از هر جهت که بهم و اگر
در لام یوریت باشند و خرفا اب آنها نیز یک بهم پس هر که لام و او قوت زایب

تا کسی اول است بالاجماع و اگر در زب و درجه و مع در فوت و ثابت شود
 و خبر ثابت آنها نیز متحد بهم پس و لکه عصبه او است چنانچه نسبت عم و این عصبه
 لاب و لام بالاب که جمع است نسبت عم را خواهد رسید زیرا که اول عصبه است
 و اگر در صورت یک از این عصبه لاب و لام بهم و دیگر بر لاب بهم پس اگر فوت
 و ثابت و این جمع را در ظاهر روایت بر فاسد است بلکه خاله لاب ماحود
 او ولد فرار هم است لکن فوت و ثابت از خاله لام اول است ماحود لکه خاله لام
 ولد دارند نسبت زیرا که زخم معنی که ثابت و نفس خود است یعنی فوت و ثابت
 اول است از زخم یعنی در ثابت و در غیر خود است یعنی مدلی شدن و وارث
 و بعضی گفته اند که جمع است نسبت عم لاب را زیرا که اول عصبه است و اگر در زب
 درجه سوم باشد لکن ثابت آنها مختلف است پس اینجا فوت و ثابت و ولد
 عصبه اعتبار نیست در ظاهر روایت بر فاسد است بلکه لاب و لام ماحود لکه
 او ذات القوابین و ولد وارث از جنس است لکن خاله لاب اول است
 لکن آنکه بغایت اب مدلی اند آنها را نشان است و در اینها فواید و ثابت
 بعد از اول عصبه اعتبار کرده خواهیم نمود و آنکه بغایت ام مدلی اند آنها را
 نسبت و در اینها فوت و ثابت اعتبار کرده خواهیم نمود بعد از این هر چه در اول
 از این هم فواید و لام رسیده بهم پس نزد یک لام ای یوسف رحمه الله علیه را بدست
 فروع باعتبار عدد جهات و در فروع نسبت کردن خواهیم نمود نزد یک لام محمد رحمه الله علیه
 است بر اول بطریق مختلف شده است باعتبار عدد فروع و جهات در اصول
 کرده خواهیم نمود چنانچه در باب اول در نصف اول است بعد از این هر چه حکم منقول شود

بوجیه عمومیت ابوسبت و خواب آنها بعد از لبور اولاد آنها بعد از
 بوجیه عمومیت ابوسبت و خواب آنها بعد از لبور اولاد آنها بعد از لبور
 ختنه شکل افلاک نصیب است آنچه بدین حال است زوایا حقیقه رحمه الله علیه
 و اصحاب او روح بنزله ابولوف و محمد روح و لفرق عام صحابه و فرقه
 و قنور بر سر قول حاجه اگر شخص یک این و یک است و یک ختنه گذشت
 در صورت ختنه نصیب است زیرا که انقدر نصیب و هر یک است قنور
 و لفرق از عباس بر سر روح ختنه نصیب است بالمنازعه و ابولوف
 و محمد روح و روح قول قنور اخلاف کرد اند و ابولوف روح و در ولد
 ختنه مادر و بنت گفته است در آن یک سهم و بنت نصف سهم و ختنه را سه
 ارباع سهم است زیرا که ختنه مستحق یک سهمند اگر در آن مرد و مستحق نصف سهم است
 اگر آنجنه مرد و انقدر نصیب است نصف مجموع نصیب نصف سهم است با نصف شش
 خواهد آمد پس ختنه سه ارباع سهم است زیرا که ابولوف رحمه الله علیه هم قول
 یعنی لبور کره اعتبار میکند و هیچ این مسئله از نه خواهد بود با کونیم که اگر مفود
 مرد مستحق هم یک سهمند اگر در آن مرد مستحق نصف سهم مرشد اگر اسی فرقه او را
 نصف کره صورت است و اگر سه ارباع الالف و اسی یک الالف
 و بنت نصف الالف است پس مجموع آنها هم الالف شد از دور عمل و مضار
 و نصیب از نه میشود با کونیم هر اسی سهم است و بنت یک سهم است و دختر نصف
 نصیب است و اگر یک سهم و نصف سهم است و نصیب از نه مرشد و لام محمد علیه
 در صورت اگر ختنه ذکر مرود هر خمس یک سهم و اگر آنجنه مرود ربع مال است

پس نصف هر نصب خواهد کرد و اگر کسی یک ثمره باغبان در هر لح
 زکرت و انوشت و تسبیح و غیره خواهد کرد از جهت که جمیع آن شده است از ضرب یک از
 هر سه که اگر چهار است در سه و اگر که اگر پنج است پس از ضرب مبلغ که اگر پنج است
 در حالیکه بجز در هر یکی که اگر چهار است از چهار بعد از در هر یک و هر که اگر
 جز از پنج بعد از چهار مضروب است پس از هر ضرب ختمی است سبزه و حصه
 و اگر پنج حصه و پنج است نه حصه سبزه فصل فی الحکم الزکرت حل در سال
 زکرت ابی حنیفه و اصحابی رحمهم الله و زکرت یک لبث بن سعد بن جرحه رحمه الله سالک
 و زکرت لام بن محمد رحمه الله چهار سالک و زکرت یک لبث بن سعد بن جرحه سالک لا اقل
 حل بالاتفاق شش ماه است و تقاضا شده شود اگر حل زکرت ابی حنیفه رحمه الله علیه
 نصب چهار سال با چهار است هر چه در هر صورت اگر یک و باقی و در نه سال
 نصب با حاده یکم و زکرت لام بن محمد رحمه الله علیه نصب است اگر با سه است هر چه
 اگر تقاضا شده یکم و اگر دو است م و ب لبث بن سعد بن جرحه رحمه الله و در روایت
 از لام بن محمد رحمه الله علیه نصب است این تقاضا شده خواهد بود و اگر از روایت ابی حنیفه
 رحمه الله علیه نیز است و اگر دو است م و ب حاتم بن رحمه الله علیه و اما حاتم
 رحمه الله علیه ابی یوسف رحمه الله علیه روایت میکند که نصب یک این تقاضا شده خواهد
 و غیر این فعل است و بر فعل ابی یوسف رحمه الله علیه از در نه است اجابا کفیل
 گرفته شود پس اگر حل از یک یکم و زکرت نام الزکرت حل لا اقل از سه
 و اگر اول و اگر زکرت ابی حنیفه غدت از از زکرت بعد در بصورت اگر حل از اب
 و انبار خود و اگر خواهد بود و از زکرت دیگر و اگر خواهد بود و اگر از زکرت

م اکثر از کثرت حمل را ولد آورد و ولد نه وارث نزد پدر خواهد بود و اگر
 از دو وارث خواهد بود و اگر از غریبت بهم چنانچه شخص دو دام حامل و حده
 حامل گذشت پس این حمل از مین نشد بلکه از زوج مادرش باز و حده او
 در صورت اگر حامل دسی ماه با آنکه اولد اولد اولد از کثرت و از
 خواهد بود و اگر از کثرت حمل اولد اولد وارث نخواهد بود بلکه اگر چه
 استمال کند وارث شود و بعد از استمال آنست که در این حالتی بهم از مین
 ماکر با عیسی با حکم عیسی اگر اولد اولد اولد بعد از مین وارث شود
 و اگر کثرتی بر او آمده بعد از وارث شود و اگر چه اسناده بر او آمده باشد
 به پاشی بر او آمده بعد از مین بر او آمده پس اسناده در اکثر مین
 یعنی اگر نامرست باشد بر او آمده وارث شود اگر از کثرت بر او آمده پس ناف او
 بلکه اصل در نصیح مین است حمل آنست که خنجر مسل را بر مین نقد زد و کثرت
 انوثت نصیح کند بعد از مین هر مسل هر نقد نظر کنند اگر توافق مین و فو
 ع را در کل دیگر ضرب کنند و اگر تاس مین کل ع را در کل دیگر ضرب کنند
 پس هر چهار حاصل آمد نصیح مسل از اینست بعد نصیب مسل م او را از مسل
 ذکر است خنجر مین و مسل انوثت ضرب کنند اگر مین با و در وقت لیا اگر
 توافق مین و مین که م او را در مسل انوثت خنجر مین نصیب مین و مسل ذکر است
 نیز خنجر ضرب کنند چنانچه در مسل خنجر مین بعد در مین حاصل از مین
 نظر کنند هر چه از مین اولد مین وارث شد و مین و مین و مین و مین و مین
 مبلغ آن نصیب مین وارث موقوف و از مین و مین و مین و مین و مین و مین

4

طعم خواهد نمود تا بصد و شست کامل آرد و با فرك آرد است این طعم خواهد نمود زیرا که
 او عصبت فصل فی الجوف منفرد در مال خود حکم فراغت نماند که از و داریت
 نر شود و در مال غیر خود حکم مت و الع نماند که از از که واریت نر شود و مال
 منفرد و موقوف داشته شود تا که خبر موشی نصی نرسد تا و مدت مکذوف
 و در مقدار آن مدت روایت با مختلف است ظاهر روایت اینست که خبر کسای
 او با فرك نماند حکم موشی کرده شود و حی بر زیاد از لایم الی حبشه رحمه الله علیه
 روایت میکند که اگر مدت از روز و لایم موشی بکصد و شست سال است و لایم مخرج
 میگوید که بکصد و ده سال لایم و لایم ابو یوسف راج میگوید که بکصد و پنج سال است
 و بعضی میگویند که بعد از آن و بعضی میگویند که مقدار مدتی را احتیاج لایم عصر
 موقوف است و منفرد در خود موقوف الحکم است نماند که نصیب آرد
 از مال موشی موقوف داشته شود یا آنچه در حل است پس خبر مدت منقضی شود
 مال او و در نه او نه نزدیک حکم موشی موصوف اند طعم شود و هر چه از لایم منفرد
 موقوف داشته بودند و در نه موشی موقوف از مال او است لایم موقوف شود
 زیرا که منفرد در مال غیر خود حکم مت و الع بد لایم اصل در نصی سال منفرد است
 که نخستین مسئله او بر تقدیر جانش نصی کنی بعد بر تقدیر و فاشی نصی کنی و
 بعد از آن مثل مسئله حل بعمل آید فصل فی الجوف من غیر موشی یا مقتول شود یا در
 دار الحرب رجع و ناقص بلیجوشی در دار الحرب حکم کند پس هر چه در حل
 اسلام کتب کرده است و در نه مسکن است هر چه در حال رده کتب کرده است
 و در نه مال نهایی شود نزدیک لایم الی حبشه رحمه الله علیه و لازم است صاحب جرح

در تربیت اهل بیت و صلوات و سلام علی روله محمد و سید الطاهر و سید
 ابد اساکلی لا عبد بی فکر

در بیان

بزرگ عیبت و توبه نشدند و در سلسله طایفه علیّه چشیده و فادیه و غشیده و مجذوبه
 و توبه توسط فخر لغیر منسلک است و در فخره در اخذ برکات این طایفه و در حدیث مراد
 و سید و لر در طایفه چشیده از روزه مقدس حضرت خاتم الانبیا علیه السلام قطب الدنیا و آخرها
 و در فادیه از روزه مقدس حضرت غوث الثقلین حضرت عبدالقادر جیلانی در طایفه غشیده
 از روزه مقدس حضرت امام شمس و طایفه حضرت خاتم الانبیا علیه السلام غشیده بخار و توبه کرده و در حدیث
 مجذوبه و مجذوبه با توسط صدر از خباب حضرت خرمی مستغفبه ادباً و لغیر حضرت اوسیه
 از حضرت عقیله بر محوره بلل از اسبیه از سبک ظاهر و بزرگ باید و کم بسبب در خواص فخر
 و عا حضرت سرور شد و در وجه نایب السلاطین بفرمان و اجازت در سلسله مشایخ طایفه
 خوار و لر و نر و جهت که این فخران بر حسب واجبات بختاب قدوة العلماء و المحدثین و
 وارث الانبیاء و المرسلین و حجة المرسلین و ائمه العالیین مولانا و مفسرنا این عبد الغنی مرتب و
 ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابی الدین و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه
 و ابن لا در طایفه چشیده که بوام فخر رقیع الدین و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه
 شیخ نجم الخو حاکم کوه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه
 بهی حس ظاهر و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه
 بنو امیه فخر نظام و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه
 الا و با حضرت نظام الدین و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه
 بنو امیه فخر نظام الدین و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه و ابن لا یحیی الله ما جد فخر شاه

[illegible]

و ابن زبید الانبا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بنی سحر عبد الرحمن قدس سره
انتساب بخت و اجازت در طایفه نقشبندی و مجددیه بسید عبد الله ابراهیم
و ابن زبید امم بنو زروان ابن زبید احمد سید سر مجدد الف ثانی و ابن زبید
نحوه باقر بآله و ابن زبید نحوه ائمه و ابن زبید مولانا و زبیدی محمد و ابن زبید
مولانا زاید و ابن زبید نحوه عبد الله احمد و ابن زبید مولانا یعقوب چه خرد
ابن زبید امام الزهراء و الطایفه حضرت نحوه همدانیه نقشبندی و ابن زبید نحوه
باید مرثیه و ابن زبید نحوه عسکری و ابن زبید نحوه محمود و بنو زبید و ابن زبید
نحوه عارف ربو کر و ابن زبید نحوه نحوه نحوه نحوه عبد الله بنو محمد و ابن زبید
ابن زبید نحوه یوسف همدان و ابن زبید نحوه ابی علی فارمد و ابن زبید
بامام ابی الفاسق شبر و ابن زبید نحوه ابی علی و قاف و ابن زبید نحوه ابی الفاسق
نصرانی و ابن زبید نحوه ابی کریم شیب و ابن زبید نحوه الطایفه جنبه بغداد و
ابن زبید نحوه ابی اسنی سرر فخر و ابن زبید نحوه نحوه نحوه نحوه و ابن زبید
بامام عارف و ابن زبید نحوه بامام نرسه فاطمه و ابن زبید نحوه بامام جعفر صادق و ابن زبید
برابر نقشبندی بامام فاسم بن محمد و ابن زبید نحوه رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلطان فارس و ابن زبید نحوه بامام المومنین سید المرسلین ائمه الخلفاء الراشدين
ابی کریم الصدیق و ابن زبید نحوه سید المرسلین لام المنصور احمد بن محمد مطیع صلی الله علیه و سلم

و ابن زبید نحوه بامام فاسم بن محمد و ابن زبید نحوه رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلطان فارس و ابن زبید نحوه بامام المومنین سید المرسلین ائمه الخلفاء الراشدين
ابی کریم الصدیق و ابن زبید نحوه سید المرسلین لام المنصور احمد بن محمد مطیع صلی الله علیه و سلم

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ
وَنَسْتَعْفِفُكَ
وَنُؤَدُّكَ مِنْ بَدِ
وَنُتَوَكَّلُ عَلَيْكَ
وَنُشْنِ عَلَيْكَ الْخَيْرَ
وَنُشْكِرُكَ
وَلَا نُلْفِزُكَ
وَنُحْلِلُكَ مِنْ بَقَرِ
اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْبُدُكَ
وَلَا نَضِلُّكَ وَنَسُجِدُكَ
وَالْبَدِ نَسْجِدُكَ
وَنُحْمَدُكَ وَنُزِيدُكَ
وَنُحْمَدُكَ وَنُزِيدُكَ
وَنُحْمَدُكَ وَنُزِيدُكَ
وَنُحْمَدُكَ وَنُزِيدُكَ



